

متن کامل

# کلیله و دمنه

ابوالمعالی نصرالله منشی

بر اساس قدیمی ترین نسخه کلیله و دمنه

به تصحیح:

مجتبی مینوی تهرانی

زهراکشاورز باقری



انتشارات بهزاد

کلیله و دمنه

متن کامل کلیله و دمنه بر اساس قدیمی ترین نسخه کلیله و دمنه / [ترجمه]  
ابوالمعالی نصرالله منشی؛ به تصحیح مجتبی مینوی تهرانی، زهرا کشاورز  
باقری. -- تهران: بهزاد، ۱۳۸۵.  
۵۴۴ ص.

ISBN: 964 - 2569 - 15 - 9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. نشر فارسی -- قرن ۶ق. الف. نصرالله منشی، نصرالله بن محمد، قرن ۶ق،  
مترجم. ب. مینوی، مجتبی، ۱۲۸۱ - ۱۳۵۵. مصحح. ج. کشاورز باقری،  
زهرا، ۱۳۵۶. - مصحح. د. عنوان.

PIR5092 ۸۶۸/۸۲۳

۸۵-۱۳۷۹۲

کتابخانه ملی ایران



## انتشارات بهزاد

میدان انقلاب، ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، جنب پستخانه، بن بست گرانفر،  
پلاک ۱۹۳، طبقه اول، فاکس: ۶۶۹۶۵۳۳۰، تلفن: ۶۶۴۱۳۶۲۴

نام کتاب: متن کامل کلیله و دمنه

مؤلف: ابوالمعالی نصرالله منشی

بر اساس: قدیمی ترین نسخه کلیله و دمنه

به تصحیح: مجتبی مینوی تهرانی - زهرا کشاورز باقری

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۵

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴ - ۲۵۶۹ - ۱۵ - ۹ - ۹۶۴ - ۲۵۶۹ - ۱۵ - ۹

## فهرست

۴	.....مقدمه مصحح
۲۱	.....دیباچه مترجم
۶۱	.....مفتتح کتاب بر ترتیب ابن المقفع
۷۹	.....«ابتدای کلیله و دمنه، وَ هُوَ مِنْ کَلَامِ بَرزجمهر البختکان»
۸۶	.....[تتمه گفتار ابن المقفع]
۸۹	.....باب بُزُویة الطیب
۱۰۹	.....باب الْأَسَدِ وَالثَّوْرِ
۱۹۵	.....باب الْفَخْصِ عَنْ أَمْرِ دِمْنَةَ
۲۳۱	.....باب الْحَمَامَةِ الْمَطْوُوقَةِ وَالْجُرْدِ وَالْغَرَابِ وَ السُّلْحَفَاءِ وَالظُّبِي
۲۷۳	.....باب الْبُومِ وَ الْغَرَابِ
۳۳۱	.....باب الْقِرْدِ وَ السُّلْحَفَاءِ
۳۵۵	.....باب الزَّاهِدِ وَ ابْنِ عَزِيسِ
۳۶۳	.....باب السَّنُورِ وَ الْجُرْدِ
۳۸۳	.....باب الْمَلِكِ وَ الطَّائِرِ فَتْرَةَ
۴۰۷	.....باب الْأَسَدِ وَ ابْنِ أَوْي
۴۴۳	.....باب النَّابِلِ وَ اللَّيْوَةِ
۴۵۱	.....باب الزَّاهِدِ وَ الضَّيْفِ
۴۶۱	.....باب الْمَلِكِ وَ الْبَرَاهِمَةِ
۵۱۳	.....باب الْأَصَائِعِ وَ السِّيَاحِ
۵۲۵	.....باب ابْنِ الْمَلِكِ وَ أَصْحَابِهِ
۵۳۷	.....خاتمه مترجم

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه

تا جهان بود، از سر آدم فراز<sup>۱</sup> کس نبود از راه دانش بی نیاز  
مردمان بخرد اندر هر زمان راه دانش را بهر گونه زبان  
گرد کردند و گرامی داشتند تا بسنگ اندر همی بنگاشند  
دانش اندر دل چراغ روشنست وز همه بد بر تن تو جوشنست<sup>۲</sup>  
کتاب کلیله و دمنه از جمله آن مجموعه‌های دانش و حکمت است که مردمان  
خردمند قدیم<sup>۳</sup> گرد آوردند و «بهر گونه زبان» نوشتند و از برای فرزندان خویش بمیراث  
گذاشتند و در أعصار و قرون متمادی گرامی می‌داشتند، می‌خواندند و ازان حکمت عملی  
و آداب<sup>۴</sup> زندگی و زبان می‌آموختند.  
اصل کتاب به هندی بود بنام پنجه تنتره Panchatantra، در پنج باب<sup>۵</sup> فراهم

۱- بلندی، بالا

۲- سلاحی جبه مانند که از حلقه آهن سازند و شبیه به زره است

۳- کهن

۴- رسوم، روش‌های پسندیده

۵- فصل، قسم، طبقه، دسته، گونه

آمده<sup>۱</sup>: برزویه طیب مروزی در عصر انوشروان خسرو و پسر قباد پادشاه ساسانی آن را پیارسی در آورد و ابواب<sup>۲</sup> و حکایات چند بران افزود که اغلب<sup>۳</sup> آنها از مأخذ دیگر هندی بود؛ در مبادی دوران فرهنگ اسلامی ابن المقفع آن را از پارسی به تازی نقل<sup>۴</sup> کرد و کتاب کلیله و دمنه نام نهاد؛ از نگارش پارسی به تازی برزویه و از ترجمه تازی پسر مقفع «بهرگونه زبان» ترجمه کرده شد؛ در عصر سامانیان نخستین سخنگوی بزرگ فارسی ابو عبدالله رودکی آن کتاب ابن المقفع را بنظم فارسی امروزی درآورد؛ پس از وی باز بفارسی ترجمه‌ها کردند؛ تا بعهد بهرامشاه غزنوی فارسی ابوالمعالی نظام‌الملک معین الدین نصرالله بن محمد بن عبد الحمید بن احمد بن عبد الصمد که منشی دیوان بود، و جد<sup>۵</sup> او عبد الصمد از شیراز بود، و خود متولد شده و نشو و نما یافته غزنین بود، کلیله و دمنه پسر مقفع را بار دیگر بنثر فارسی ترجمه کرد. و آن این کتابست که اکنون بدست خواننده است. این ترجمه را با ترجمه‌های دیگر فرق<sup>۶</sup> است: نصرالله منشی مقید بمتعابت از اصل<sup>۷</sup> نبوده است و ترجمه و نگارشی آزاد ساخته<sup>۸</sup> و پرداخته<sup>۹</sup> است و آن را بهانه<sup>۱۰</sup> و وسیله‌ای کرده است از برای انشای کتابی بفارسی که معرّف هنر و قدرت او نوشتن باشد. و انصافاً نثر فارسی را به ذروه اعلی<sup>۱۱</sup> رسانیده است و کمال<sup>۱۲</sup> قدرت آن را در بیان مطالب، و حد<sup>۱۳</sup> توانائی خویش را نیز در نویسندگی، در این کتاب بمنصه ظهور نشانیده. غزنویان ترک نژاد و ترک زبان بودند، و نمی‌دانیم که بهرامشاه هم مثل اجداد خود بترکی تکلم می‌کرد یا فارسی زبان شد بود، و اگر فارسی زبان شده بوده است آیا در ادراک<sup>۱۴</sup> دقایق<sup>۱۵</sup> و لطایف<sup>۱۶</sup> و ریزه کاریهای زبان آن قدر<sup>۱۷</sup> وارد بوده است که بین انشای

- |                             |   |
|-----------------------------|---|
| ۱- جمع شده، گرد هم آمده     | ۲- ج باب؛ فصل‌ها، بخش‌ها                    |
| ۳- بیشتر، اکثر              | ۴- روایت، بیان کردن                         |
| ۵- کوشش، سعی                | ۶- تمییز دادن، جدا کردن                     |
| ۷- ریشه، بنیاد              | ۸- مجهز، آماده، مهیا                        |
| ۹- حاضر، آماده              | ۱۰- دست‌آویز، سبب، باعث                     |
| ۱۱- برگزیده از هر چیز، برتر | ۱۲- تمامیت، آراستگی صفات، معرفت             |
| ۱۳- انتها، مرز، اندازه      | ۱۴- دریافتن، فهم کردن                       |
| ۱۵- نکات باریک              | ۱۶- چیزهای نیکو و نغز، گفتارهای نرم و مطبوع |
| ۱۷- اندازه، مقدار           |   |

نصرالله منشی و انشای منشی قادر دیگری در آن عصر فرق بگذارد؛ اما ادبای عالی قدر<sup>۱</sup> آن عهد<sup>۲</sup> (اگرچه عموم ایشان از عهد<sup>۳</sup> فهم تمامی مزایای تحریر او و شناسائی قدر هنرش بر نمی آمدند) مشخص حقیقی و مطمح<sup>۴</sup> نظر واقعی نویسنده بودند. نویسنده یا شاعر در دربار سلطان محمود و سلطان مسعود و سلاطین دیگر غزنوی و سلجوقی و غیر آنان، در بند<sup>۵</sup> آن نبود که مخدوم<sup>۶</sup> او بر ظرافتها و نکته سنجیها و معانی پردازیهها و آیات براعت<sup>۷</sup> و فصاحت<sup>۸</sup> و بلاغت او چنانکه باید و شاید<sup>۹</sup> واقف<sup>۱۰</sup> می شود یا نه؛ آنان شعر از برای یکدیگر می سرودند، و کتاب از برای فارسی زبانان فهیم و فارسی دانان و معانی شناسان فاضل<sup>۱۱</sup> می نوشتند؛ دقت ایشان در صحت<sup>۱۲</sup> عبارات و رعایت قواعد<sup>۱۳</sup> زبان و، مقید بودن ایشان به اصول فصاحت و بلاغت و، رسائی و درستی بیان و، بجا نشستن کلمات و تعبیرات و، تناسب امثال<sup>۱۴</sup> و ابیان و، استواری و استحکام<sup>۱۵</sup> معانی، همه از برای همدیگر بود، و اعتنائی بآن نداشتند که آیا سلاطین و سرکردگان ترک به درست و غلط بودن، بلند و پست بودن، محکم و سست بودن شعر یا نثر ایشان متوجه می شوند یا نمی شوند؛ غیر از امرا و ملوک ترک بزرگان دیگری بودند که بصحت فارسی و لطافت مضمون<sup>۱۶</sup> و دزدی نبودن افکار مقید و معتقد بودند، و نویسنده و شاعر عقیده این مردمان را محترم می شمردند و در چشم ایشان خویشتن را خوار نمی خواستند.

- |   |                           |
|---|---------------------------|
| ۱- ارزش، اعتبار   | ۲- وفا کردن وعده، پیمان   |
| ۳- تعهد، پیمان، مسئولیت   |                           |
| ۴- جای نظر افکندن، محل نظر، منظور، دور و خطیر                                       |                           |
| ۵- زنجیر و ریشمانی که بر پای و دست بیگانگان و اسیران و گنهکاران بندند؛ گرفتاری      |                           |
| ۶- مورد خدمت واقع شده   |                           |
| ۷- به کمال رسیدن در فضل و درگذشتن از همگان، برتری یافتن در دانش و ادب و کمال و جمال |                           |
| ۸- روان بودن سخن  | ۹- ممکن است، احتمالاً     |
| ۱۰- مطلع، باخبر   | ۱۱- نیکو، ارجمند، پسندیده |
| ۱۲- تندرست شدن، سالم بودن   | ۱۳- ج- قاعده؛ اصل، بنیاد  |
| ۱۴- داستان‌ها، مثل‌ها   | ۱۵- استوار و محکم شدن     |
| ۱۶- گرد آورده، جمع کرده شده   |                           |

شعر او و آدبا و فضلا انجمنها در منازل بزرگان و خانه‌های یکدیگر داشتند و با هم در آن محافل<sup>۱</sup> مذاکره و مناظر و مباحثه می‌کردند و از یکدیگر علم و ادب فرا<sup>۲</sup> می‌گرفتند و دقایق علوم و لغت و هنر را مورد مذاقه می‌ساختند. یکی از این محافل و مجامع خانه<sup>۳</sup> خواجه نصرالله منشی بود که در زمان انشای این کتاب هنوز زنده و بر مسند قدرت منکی بوده است؛ فضلا و علما آنجا می‌آمدند و او از ایشان بهر نوع پذیرائی و نگهداری می‌کرد. و بعضی از ایشان (شانزده نفر از آنان را نام برده است) به منزلت<sup>۴</sup> ساکنان خانه بودند؛ نصرالله به مجالست و دیدار<sup>۵</sup> و مذاکرات و گفتار ایشان انس<sup>۶</sup> گرفته بود و بحدی در راه کسب هنر می‌کوشید که بهیچ کار دیگر نمی‌پرداخت و ساعتها در همدمی و گفتگو با ایشان می‌گذرانید؛ اما در هنگام انشای این کتاب آن جمع پراکنده شده بوده است؛ و یکی از دوستان قدیم<sup>۷</sup> آن عهد با وجود تقلب احوالی<sup>۸</sup> که درحال<sup>۹</sup> نصرالله منشی پیش آمده بوده است تغییر حال<sup>۱۰</sup> نداده بوده، و در این وقت نسخه‌ای از کلیله و دمنه<sup>۱۱</sup> عربی از برای مولف آورده بوده. نصرالله که در این موقع جز به مطالعه کتب وقت را به چیزی نمی‌گذرانید بدین نسخه که فقیه علی بن ابراهیم اسمعیل بدو هدیه کرده بوده است انس<sup>۱۲</sup> گرفت، و از آنجا که رغبت<sup>۱۳</sup> مردم از مطالعه کتب عربی قاصر<sup>۱۴</sup> شده بوده است به خاطر او می‌گذرد که آن را بفارسی ترجمه کند، سخن را بسط<sup>۱۵</sup> دهد، اشارات را روشن بیان کند، به آیات و اخبار و ابیات و امثال بیاراید و معنی را مؤکد<sup>۱۶</sup> کند، و خلاصه اینکه کتاب را که زبده<sup>۱۷</sup> چند هزار ساله است إحیا<sup>۱۸</sup> کند تا مردمان از فواید آن محروم نمانند. در

۱- ج- محفل؛ جای گرد آمدن مردم، مجلس، انجمن

۲- نشان دادن، وانمود کردن

۳- مقام، مرتبه.

۴- لقا، چهره و صورت

۵- خوگرنگی، آرامش

۶- کهن

۷- برگشتن از حالی به حالی، دیگرگون شدن حال

۸- فوراً، همان‌دم، فی‌الحال

۹- چگونگی، وضع

۱۰- خوگرنگی، آرامش

۱۱- میل و علاقه و توجه

۱۲- کوتاه، ناتوان

۱۳- به تفصیل گفتن، به شرح باز نمودن، گستردن، باز کردن

۱۴- زنده کردن، زنده گردانیدن

۱۵- استوار گشته، محکم

این تجدید تحریر و نگارش یک باب<sup>۱</sup> را که به سرگذشت<sup>۲</sup> برزویه<sup>۳</sup> طبیب مخصوص<sup>۴</sup> بوده است مختصر کرده است، و لیکن در بقیه ابواب به تفصیل و تشریح و افزودن فصول و در سخن مؤلف دویدن قائل شده است؛ و بعد از اینکه چند جزوی تحریر پیوسته و حاضر شده بوده است این اجزا را بنظر سلطان بهرامشاه رسانیده بوده‌اند و «از آنجا که کمال سخن‌شناسی و تمییز<sup>۴</sup> پادشاهانه» بوده است آن را پسندیده داشته و فرمان داده است که بر همان نسق<sup>۵</sup> کتاب را بیایان رساند و آن را بنام و ألقاب<sup>۶</sup> شاه مزین و موشح سازد.

آیا آنچه در این فل دربارۀ سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه می‌گوید، و آنچه در آخر کتاب گفته است که «چون بر دیگر کتب فارسی که اعیان و اکابر<sup>۷</sup> این حضرت<sup>۸</sup> عالیه کرده‌اند مقابله<sup>۹</sup> فرموده آید شناخته گردد که در انواع سخن قدرت تا چه حد<sup>۱۰</sup> بوده است «حکایت از واقع امر می‌کند، و سلطان بهرامشاه چنین قدرتی در استنباط<sup>۱۱</sup> تفاوت ما بین منشآت دیوانیان و نویسندگان داشته است، یا اینها را جزء تعارفات مرسوم بین خادم و مخدوم باید محسوب داشت؟ بهر حالت کتاب پرداخته<sup>۱۲</sup> گشت و از قرائن<sup>۱۳</sup> تاریخی مستفاد می‌گردد که این کار در حدود سالهای ۵۳۸ تا ۵۴۰ هجری انجام یافت.

از مقایسه نسخه‌های مختلف کتاب با یکدیگر و دیدن اینکه نسخ مختصر و متوسط و مفصل هست بنده را این اعتقاد<sup>۱۴</sup> حاصل شده است که نصرالله منشی شاید<sup>۱۵</sup> یکی دو بار در تحریر کتاب دست برده باشد و هر بار تفصیلاتی در فصول مختلف افزوده

- 
- |   |                                  |
|---|----------------------------------|
| ۱- قسم، طبقه، دسته، گونه  | ۲- شرح حال                       |
| ۳- خاص، ویژه  | ۴- باز شناختن، برتری دادن، تشخیص |
| ۵- آنچه که بر طریقه نظامی واحد استوار باشد، نظم، ترتیب                          |                                  |
| ۶- لقب: خطابهایی که برای تعظیم و احترام کسی پیش از اسم وی آرند                  |                                  |
| ۷- ج- اکبر؛ مهتران، بزرگان، شرفا  | ۸- درگاه، پیشگاه، پایتخت         |
| ۹- در عوض، به جای   | ۱۰- اندازه                       |
| ۱۱- بیرون آوردن چیزی را، درآوردن، دریافت معنی و مفهوم چیزی بر اثر دقت و تیزهوشی |                                  |
| ۱۲- حاضر، آماده   | ۱۳- ج- قرینه؛ نظیر، مانند        |
| ۱۴- ایمان، عقیده  | ۱۵- ممکن است، احتمالاً           |



باشد از آن جمل است عبارات راجع<sup>۱</sup> بسخنان منصور عباسی (۱۳/۲۰ تا ۱۵/۲۳) و فوصلی در خاتمه<sup>۲</sup> که در برخی از نسخ هست و در نسخه ما نیست، و اینها را درضمن<sup>۳</sup> فهرست اختلاف قراءت خواهیم دید. نسخه قدیمی<sup>۴</sup> که اساس این طبع<sup>۴</sup> قرار دادهام ظاهراً از تحریر متوسط کتابست و مورخ بسال ۵۵۱ هجری است، یعنی یازده یا دوازده سال پس از ختم<sup>۵</sup> تحریر کتاب و در زمان حیات نصرالله منشی بخط<sup>۶</sup> مردی از اهل طبرستان کتابت شده است. همین یکی ز نشانه‌های شهرتی<sup>۷</sup> است که بزودی نصیب<sup>۸</sup> کتاب کليلة و دمنه بهرامشاهی گردید.

شعر و نثری که از نصرالله منشی علاوه بر این کتاب بدست ما رسیده است چیز کمی است، سه رباعی بفارسی که در لباب الألباب بدو نسبت داده شده است و دو بیت از قصیده‌ای که خود در این کتاب آورده و گوید که از زبان بهرامشاه انشا کرده‌ام، و قطعه‌ای به نثر در شکایت از حادثه‌ای<sup>۹</sup> ناگوار که در مجموعه منشآت<sup>۱۰</sup> تحت عنوان «لصاحب الکلیلة» آمده است بدین عبارت:

«گل مراد<sup>۱۱</sup> در سایه امل<sup>۱۱</sup> چون نام وفا و سایه عنقا معدوم ماند، و گلین رامش و آسایش از زینت برگ<sup>۱۲</sup> و بار عاطل شد، و زخمه بلبیل خوش نوا در کام عیش<sup>۱۲</sup> و هوا<sup>۱۳</sup> شکست، و بناء کام بنا کام منهدم و لشکر صبر و آرام<sup>۱۴</sup> منهزم<sup>۱۵</sup> گشت  
از هر بنا که ماند ز ایام یادگار      إلیا بنای<sup>۱۶</sup> حادثه محکم که یافتست؟  
و فلک بیدادگر آنچه بداده بود باز ستد<sup>۱۷</sup>، و روزگار شوریده در بخشیده رجوع<sup>۱۸</sup> روا<sup>۱۹</sup>»

- |                                      |                                  |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| ۱- بازگشتن، رجوع کردن                | ۲- در بین، در میان، در اثناء     |
| ۳- کهن                               | ۴- سرشت، نهاد                    |
| ۵- تمام کردن، به پایان بردن          | ۶- مردم                          |
| ۷- معروفیت                           | ۸- سهم کسی از چیزی، بهره         |
| ۹- واقعه، اتفاق؛ آنچه نو پدید آمده   | ۱۰- خواسته، مقصود، منظور         |
| ۱۱- امید، آرزو                       | چ- آذوقه، توشه                   |
| ۱۲- زندگانی، خوشی، شادمانی           | ۱۳- میل کردن، هوس کردن           |
| ۱۴- آمان، ایمنی، اطمینان-خاطر، آسایش | ۱۵- شکست خورده و گریخته          |
| ۱۶- بنیاد، اصل                       | ۱۷- اخذ کردن، دریافت کردن، گرفتن |
| ۱۸- بازگشتن، بازگشت                  | ۱۹- جایز، سزاوار                 |

داشت

چنین است آئین این گنده پیر<sup>۱</sup> ستاند ز فرزند پستان شیر»  
 پس هر چه اشتهار و بلند نامی در قرون بعد نصیب نصرالله منشی شد از راه انای  
 همین کتاب بود. بعد ازو تا قرن نهم به انشای فنی مصنوع مطنطن کتابی بفارسی به  
 خامه<sup>۲</sup> ادبای عالی قدر بقلم نیامد که نویسنده آن بقصد پیروی کردن از سبک و شیوه  
 نصرالله منشی نبوده باشد، و غالب<sup>۳</sup> ایشان در کتاب خود اشاره ای هم بشهرت عالمگیر  
 نصرالله، و گاه تصریحی به اینکه اقتفا بدو کرده اند گنجانیده اند، و أحياناً مقام<sup>۴</sup> خویش را  
 در انشای فارسی مافوق رتبه نصرالله فرا نموده اند<sup>۴</sup>. فهرستی ناتمام، نزدیک به چهل  
 نام، از کتبی به نثر که تأثیر نصرالله منشی در آنها نمایان است و ذیلاً ببايد نشان می دهد  
 که نویسندگان از هر صنف<sup>۵</sup> و هر طایفه<sup>۶</sup> با کتاب او آشنا بوده اند و آن را خوانده اند و زان  
 پیروی و اقتباس کرده اند، و این غیر از کتب منظوم است، مثل مثنوی، که سرایندهگان آنها  
 حکایات کلیله را گرفته اند، و غیر از ترجمه ها و تحریرهائی به تازی و ترکی و فارسی است  
 که از روی کلیله نصرالله منشی کرده اند:

اخلاق محتشمی<sup>۷</sup>، اخلاق ناصری، الأدب الوجیز، الأوامر العلائیه، بختیارنامه طبع  
 نشده، بزم و رزم، بستان العقول، تاج المآثر، تجارب الامم فارسی، تحفة الوزراء، ترجمه  
 محاسن<sup>۸</sup> اصفهان، ترجمه مثل و نحل، ترجمه یمینی، تزجیه الأعمار، التوسل إلى  
 الترسل، جهانگشای جوینی، چهارمقاله عروضی، ذرة الأخبار، راحة الصدور، رساله  
 مناظره گل و مل، روضة أولى الألباب، روضة العقول، سمط العلی، سندبادنامه، عقد العلی،  
 فرائد السلوک، مرزبان نامه، مرصاد العباد، المعجم فی آثار ملوک العجم، المعجم فی  
 أشعار العجم، معیار الصدق، مکارم<sup>۹</sup> اخلاق، منشآت منتخب الدین جوینی، منشآت  
 عمید الدین أسعد أبرزی، نامه تنسر، نسایم الأسحار، نصیحة الملوك یا تحفة المصدور،

۱- سالخورده، دیرینه

چ- قلم

۲- قسمت اعظم، بخش زیاد

۳- درجه، منزلت، مرتبه

۴- فرا نمودن: نشان دادن، وانمود کردن

۵- گونه، نوع، دسته

۶- جماعتی از مردم، دسته، گروه

۷- حشمت و شکوه دارنده

۸- ج- حسن خوبیها، نیکوییها

۹- ج- مکرمت؛ نیکیها، کرمها

وسائل الرسائل و لیکن از این همه تقلید کننده یکی را بنده نمی‌شناسد که شیوه انشای نویسنده کلیله و دمنه را چنانکه باید و شاید آموخته و هنر او را بکار برده باشد، و در همه جا آثار بخود بستن مشهود است، إلا شاید در اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی که از حیث سبک تحریر نزدیکترین کس بنصر الله منشی اوست، و در سبک او آثار تصنع و تقلید چندان نمایان نیست.

در کتاب کلیله و دمنه قوتی<sup>۱</sup> در بیان مقاصد و قدرتی در ادای<sup>۲</sup> معانی هست که در کنی دیگر نیست. انواعی از صنایع<sup>۳</sup> لفظی و معنوی کلام دران دیده می‌شود، و لیکن اهتمام<sup>۴</sup> نویسنده مصروف آوردن صنایع نشده است و به قاعده<sup>۵</sup> «سخن را چون بسیار آرایش می‌کنند مقصود فراموش می‌شود» بحد اقل آرایش اکتفا کرده است، و صنایع چنان طبیعی افتاده است که خواننده غالباً متوجه آن نمی‌گردد، و اگر در انشای او ألفاظی تازی دیده می‌شود که در ربان ما در زمان ما کمتر جاری است گمان می‌کنم به اقتضای سبک عهد و منشآت متداول آن زمان بوده است، نه از راه اصرار در آوردن غرائب لغات. و اما آیه و حدیث<sup>۶</sup> و مثل و شعر فارسی و عربی که در سراسر کتاب گنجانیده است گذشته از رعایت<sup>۷</sup> عادت زمان نشانه‌ای از قریحه خارق العاده و نبوغ فکری و ذوقی نویسنده است. متن هندی این قصص، که گفتیم بنام پنجه تنتره شناخته می‌شود، بنظم و نثر در هم اویخته انشا شده است. برزویه طبیب که آن را به پارسی ترجمه کرد نمی‌دانیم آیا متابعت از اصل کرده بود و نظم را به نظم و نثر را به نثر بگردانده بود یا همه را به نثر نوشته بود؛ ولی ترجمه ابن المقفع را می‌بینیم که تمامی به نثر است و هیچ بیت و مثل و آیت و حدیث<sup>۸</sup> ندارد، و حال آنکه برخی از مضامین کتاب شاعرانه و مقتضی<sup>۹</sup> منظوم بودن

۱- زور، طاقت، نیرو

۲- بجا آوردن

۳- جمع صنیع، صنیه: برکشیدگان، بلندپایگان، برگزیدگان

۴- همت گماشتن، غمخوارگی

۵- قانون، ضابطه؛ اصل، بنیاد

۶- نو، تازه

۷- ملاحظه، نگاه داشتن، صیانت احوال و اعمال و اوقات

۸- هر چه که از آن خبر دهند و نقل کنند؛ خبر، سخن

۹- شایسته، در خور، مطابق

است. نصرالله منشی به هدایت ذوق - نمی‌دانم که از صال هندی خبری داشته است یا نه - پی برده است که بی اشعار و امثال و گفتارهای برجسته بگزیده کار کتاب ناتمام است، از آیه و حدیث و مثلها و شعرهای نخبه و زیبا و با قوت عربی و فارسی مبلغی دران جابجا گنجانیده است، و بسیاری از شعرهای فارسی را بالخصوص چنان در کلام خود درج کرده است که مکمل عبارتست و جمله بی آن ناتمام است؛ و حتی گاهی یکی دو لفظ را در بیت تغییر داده است تا از وزن خارج گردد و مانند نثر خوانده شود، شبیه به سایر جمل شاعرانه که در اصل کتاب است. از همان ازمینه نزدیک بعصر مؤلف کسانی که با این کتاب انسی داشته‌اند و آن را می‌خوانده و کتابت می‌کرده‌اند همان اندازه که الفاظ و عبارات آن را تغییر داده‌اند، و شاید<sup>۱</sup> بیشتر، سعی در افزودن بر ابیات و امثال<sup>۲</sup> آن ورزیده و ابیات بسیار فارسی و عربی بمتن الحاق<sup>۳</sup> کرده‌اند، و گاهی بیتهای عربی را به بیت یا ابیات فارسی ترجمه کرده و آن ترجمه را در حاشیه کتاب نوشته‌اند و عاقبت<sup>۴</sup> داخل متن شده است، بطوری که هنوز صد سال از تحریر و انشای کتاب نگذشته تبیین اینکه کدامین بیتها را واقعاً خود نصرالله منشی آورده بود و الحقاها کدامهاست از مشکلات کار این کتاب بوده است؛ و امروز دو نسخه خطی قدیم<sup>۵</sup> نمی‌توان یافت که از حیث شماره ابیات فارسی و عربی و محل<sup>۶</sup> آنها و ترتیب توالی آنها کاملاً مطابق یکدیگر باشند.

چند تن در قرن هفتم اهتمام به شرح کردن ابیات و امثال عربی که در کلیله و دمنه آمده است کرده‌اند، و دو تن از اینان شکایت کرده‌اند که رنج<sup>۷</sup> بسیار تحمل کردم تا معلوم کنم کدامین بیتها اصیل است؛ دو چنین شرح را که عکس نسخی از آنها در دست بنده بوده است در ضمن توصیف نسخه‌های مأخذ کار خویش خواهم شناسانید؛ یکی دیگر بوده است که بدست من نرسید و نمی‌دانم نسخه آن اصلاً موجود است یا نه: یاقوت حموی در معجم الأدباء (اشاد الأریب) در جزء مؤلفات ابراهیم بن محمد بن حیدر بن علی

۲- داستانها، مثلها

۴- نتیجه، حاصل

۶- قدر، منزلت

۱- ممکن است، احتمالاً

۳- اتصال، پیوستگی

۵- کهن

۷- زحمت، مشقت

أبو اسحاق نظام الدین المؤذ الخوارزمی متولد بسال ۵۵۹ که شخصاً او را دیده بوده این دو کتاب تعداد می‌کند: کتاب شرح کلیله بالفارسیه، کتاب انموذارنامه یشتمل علی ابیات غریبه (ظ: عربیة) من کلیلة و دمنة شرحها بالفارسیة کلیله و دمنة بهرامشاهی را ما در دارالمعلمین مرکزی در سنوات ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ ه.ش. در محضر استادمان جناب آقای عبدالعظیم قریب گرگانی خواندیم و شناختن این کتاب و دانستن قدر<sup>۱</sup> و ارزش آن را من از آن جناب دارم. از همان اوان شوق و عشقی دست داد و فکری تولید گردید که بتدریج پخته تر شد، که روزی در تهیه متن صحیحی ازان و نوشتن شرح کافی و مقنعی<sup>۲</sup> بران کار کنم. همواره در این طریق<sup>۳</sup> پویا و در همه جا جويا بودم، در هر چه می‌خواندم و هر جا که با نسخه‌های خطی سروکاری داشتم این کتاب در مد نظر بود و از برای آن جمع مواد می‌کردم، و اگر توفیقی دست داد و پس از سی چهل سال بدین منظور رسیدم این توفیق از برکات<sup>۴</sup> مداومت در تعقیب و کوشش مورچه وار من بود که موجب<sup>۵</sup> شد تا وسایل و اسباب کار فراهم آید و اما پخته خواری چند که تا کنون کتابهای بنده و دیران را برداشته‌اند و بنام خویش کرده‌اند، و هنوز در کمین‌اند که شخصی مدّت زمانی تحمّل رنج و زحمت کند و کتابی بنویسد، یا متنی قدیم را تصحیح و منتشر کند، و ایشان بی تحمّل زحمت و منت<sup>۶</sup> از نتیجه کار دیگران نامی و نانی کسب کنند، این هم بعید نیست تملک و تصاحب کنند و چند غلط چاپی را که ممکنست از نظر من فوت شده باشد تصحیح کنند و بعضی از اغلاط نسخه‌های چاپی سابق<sup>۷</sup> را جای الفاظی که در این چاپ آمده است بگذارند و این شدرسنا را سند مالکیت خود سازند

گرفتم در جهان آوزاهات پیچید چون داوود

در این گنبد چه می‌ماند بجا إلا صدانی خوش

در تهیه این چاپ انتقادی کتاب بنده در صدد این نبوده است که انشای نصرالله

- |   |                                    |
|---|------------------------------------|
| ۱- ارزش، اعتبار   | ۲- اقتناع‌کننده، خرسنده گرداننده   |
| ۳- روش، راه   | ۴- ج- برکت؛ خجستگی، نیکبختی، سعادت |
| ۵- سبب، علت   |                                    |
| ۶- نیکویی را که درباره کسی کرده‌اند به رخ او کشیدن، إحسان، نیکویی |                                    |
| ۷- گذشته، قبلی  |                                    |

منشی را بصورتی درآورد که بسبک تحریر فارسی امروزی و اصطلاحات جاری این عصر نزدیک باشد، یا فارسی او را بهتر از آن کند که او نوشته بوده است، یا به افواجی<sup>۱</sup> از نسلهای گذشته که الفاظ او را نفهمیدگی یا بی امانتی<sup>۲</sup> و نادرستی تغییر داده و بغلط نقل و ترویج کرده‌اند رشوت دهم و ضبط<sup>۳</sup> آنان را اختیار<sup>۴</sup> کنم، بلکه خواسته‌ام از میان وجوه<sup>۵</sup> مختلفی که در نسخ دیده می‌شود آن را بیابم و ضبط کن که باعتقاد خودم و به دلایلی که می‌توانم اقامه کنم نوشته نصرالله منشی بوده است. اگر در این قصد بمنظور رسیده باشم زهی توفیق، و اگر در این ضمن عیوب انشاء او و سهوها<sup>۶</sup> و اشتباههای او را در ترجمه نیز معلوم<sup>۷</sup> کرده باشم چه باک<sup>۸</sup>. ولیکن اگر در این عمل خود مرتکب خبط و خطائی شده باشم و انتقادات مستدل دور از غرض<sup>۹</sup> مرا متنبه سازد کمال امتنان<sup>۱۰</sup> را خواهم داشت چنانکه از فهرست نسخ مورد استفاده معلوم خواهد شد متأخرترین نسخه خطی کلیله و دمنه که از برای مقابله متن بکار برده‌ام از قرن هشتم هجری است، و نسخه کلیله بایسنفری (قرن نهم) هم گاهگاهی مورد مراجعه بوده است. از چاپهای کلیله هیچ استفاده‌ای نشده است و در اختلاف<sup>۱۱</sup> قراءت اشاره‌ای بآنها نکرده‌ام و ببیان اغلاط آنها وقت و کاغذ تلف<sup>۱۲</sup> نکرده‌ام. جناب آقای محمد فرزاد در سلسله‌های مقالاتی که در مجلات از مغان و آموزش و پرورش و یغما منتشر گردید بعضی از آن غلطها را بر شمرده‌اند و تصحیحی پیشنهاد فرموده، اگرچه معدودی<sup>۱۳</sup> از آن تصحیحات پیشنهادی با متون قدیم نمی‌سازد. هر کس که میل<sup>۱۴</sup> دارد می‌تواند متون چاپی سابق را با این نسخه مقابله کند و اختلافات را ببیند، شاید<sup>۱۵</sup> به نتیجه‌ای برسد که بنده رسیده‌ام.

- |   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| ۱- ج فوج؛ گروه‌ها، دسته‌ها              | ۲- امین بودن، درستکاری               |
| ۳- حفظ کردن، نگاه داشتن، تحت تسلط داشتن | ۴- انتخاب کردن، گزین کردن            |
| ۵- ج: وجه؛ راهها، طریقه‌ها، روش‌ها      | ۶- خطا کردن، لغز، اشتباه             |
| ۷- شناخته، آشکار، دانسته شده            | ۸- ترس، بیم، پروا                    |
| ۹- آرزومندی، مقصود، مراد                | ۱۰- نعمت دادن، منت نهادن، سپاس داشتن |
| ۱۱- عدم موافقت، با یکدیگر خلاف کردن     | ۱۲- از بین رفتن، نابودی              |
| ۱۳- شمرده شده، اندک                     | ۱۴- رغبت، تمایل                      |
| ۱۵- ممکن است، احتمالاً                  |                                      |

از برای تفهیم دانش‌آموزان و تلقین مستفیدان در شرح و توضیح عبارات کتاب بقدر امکان از نوشتن معانی لغات و، دادن ترجمه‌ای از آیات و احادیث و اشعار و امثال او، توضیح قواعد دریغ نکردم. ترجمه‌ها عموماً نزدیک به تحت‌اللفظ و بقصد روشن کردن معانی الفاظ است نه ترجمه فصیح ادبی، اگرچه گاهی توضیح بیشتر و یا ترجمه‌ای منظوم نزدیک بمعنای محصل اشعار هم ضمیمه شده است. برای بیان معنی یک لغت اکتفا به یکی دو بیت یا جمله‌ای که لفظی در آن آمده باشد کردن، و آن یک دو تا را شاهد معنایی آوردن دور از احتیاط است. خطبه‌هایی که از راه استنباط معنایی برای لغتی از روی شواهد معدود پیش آمده است در فرهنگهای ما فراوانست. تجربه سالیان ثابت کرده است که هر چه بیشتر با عبارات و ابیاتی سر و کار داشته باشیم که یک لفظ در آنها در قرون مختلف و در دست نویسندگان و شعرای متعلق بنواحی متفاوت بکار رفته باشد در

فهم معنی یا معانی آن لفظ قادرتر خواهیم بود.<sup>۱</sup>

بنده قبل از مبادرت به چاپ کتاب در هر سطری سعی کرده‌ام که آن را بفهمم، سپس درصدد برآمده‌ام که بفهمانم، و کارم صرف نقل کردن ضبط نسخ نبوده است. مع هذا خواننده در حواشی این کتاب گاهی به لغاتی بر خواهد خورد که بر بنده روشن نشده

۱- در تشریح اصطلاحات و تعبيرات و لغات از کتب لغت عربی و فارسی یک زبانی و دو زبانی استفاده شد که در قرون پنجم تا نهم هجری نوشته شده است و مؤلفین آنها در این دو زبان استاد بودند و لغات را بهمان معانی بکار می‌بردند که در این کتاب استعمال شده است، مثل فرهنگ اسدی و صحاح الفرس و تاج المصادر و کتاب المصادر و مقدمه الأدب و الضراح من الضحاح و صحاح و اساس البلاغة و لسان العرب و قاموس؛ و بکتابهای متأخر که صاحبان آنها معنی لغتها را از کتب دیگران برداشته و یا بحدس از نثر و نظم قدما استنباط کرده‌اند و گاهی هم شعر خود را شاهد آن آورده‌اند مثل انجمن آرای ناصری و آندراج و برهان جامع و برهان قاطع و بهار عجم و غیث اللغات و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و فرهنگ شعوری و فرهنگ فارسی بلاتینی فولرس و معیار جمالی و منتهی الأرب کمتر استناد کرده‌ام. شواهد لغات و تعبيرات غالباً از نویسندگان و شعرانی آورده شده است مقدم بر نصرالله منشی یا معاصر و هم ولایتی او، و بندرت تا زمان سعدی و حافظ نیز کشیده شده است. از مراجع مشهور و مأخذی که در ذیل این مقدمه تعریف خواهد شد باختصار یاد شده است، و سایر کتب مورد استفاده در هر بار بنشانی کامل معرفی گردیده.

است بدین سبب که دلایل کافی بدستم نیامده است؛ شعری مثلاً از حافظ بدین لفظ بدست آمده بوده است:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را کوش

هر کسی آن دِرَوْد عاقبتِ کار که کشت

و آن را یک بار بشاهد «خود را کوشیدن» آورده‌ام و بار دیگر بشاهد «خود را گوش داشتن»، زیرا که بهر دو صورت می‌توان خواند و بهر یک از دو معنی ممکن هست که بکار رفته باشد، اگر چه وجه دوم ارجح است.

فهرستِ بالنسبة کاملی از آن لغات که در متن کتاب آمده است و مستحق توجّه خاص بوده است، خواه آنها که در حواشی توضیح شده است و خواه برخی که بی توضیح و تفسیر مانده است، پس از ختم متن بطبع رسیده است و امید می‌رود که این فهرست بحالِ مستفیدان مفید افتد. در آن فهرست و در این تمهید مختصر چیزی در باب نکاتِ صرف و نحوی و استعمالِ افعال و صیغ خاص گفته نشد. تعلیقاتِ مفصل و مقدمه‌ای مشروح نیت دارم بنویسم و همراه متن بقطعی دو برابر قطع کتاب حاضر منتشر کنم؛ در آنجا این وظیفه ادا خواهد شد.

نقل کلیه نسخه بدلها و نشان دادن اختلافاتِ تمامی نسخ در مورد همه کلمات مشکل بود، و کتاب را به پنج برابر آنچه هست می‌رسانید، زیرا که بی‌امانتی نَسَاح و اعتقادِ هر یک از ایشان به اینکه از همه شعرا و نویسندگان بافهمتر و باذوق تر و عالمتر است باعث شده است که اگر ده نسخه از کتابی که در هشتاد هزار کلمه باشد بیابیم و آنها را با هم مقابله کنیم غالباً برای هر یک از کلماتِ آن پنج نسخه بدل خواهیم داشت. ممکن بود بجای دوازده نسخه‌ای که ملاکِ کارِ خود ساختم با دو سه نسخه بیشتر کار نکنم ولی در عمل معلوم شد که گاهی ضبط نسخه‌ای متأخر ممد و مؤید قراءتی می‌شود که در ده نسخه قدیم بصورتِ دیگری آمده است. پس نسبت به دیباچه مترجم تمامی موارد اختلاف نسخ را بر طبق هر دوازده نسخه قید کردم و در جدول اختلاف قراءات که در آخر چاپ بزرگ و مفصل کتاب خواهد آمد درج کردم تا نمونه‌ای بدست خوانندگان داده شود، و نسبت بباقی کتاب فقط اهم موارد را ثبت کرده‌ام. معدودی از آن اختلاف



قراءات و نسخه بدلهای، مخصوصاً آنجا که ناچار به ترک ضبط اساس بوده‌ام، در حواشی پای صفحات قید شده است.

قبل از توصیف نسخ ملاک کار و تعریف کتب مأخذ ترجمه‌ها و تفسیرها و شروح و توضیحات لازم است عرض کنم که

در این کار از نامداران شهر مرا از دو کس بود بسیار بهر

نخست آقای دکتر امیرحسن یزدگردی دانشیارِ فاضلِ دانشگاهِ طهران و صدیقِ ارجمندِ نگارنده که پنج سالی با بنده بهر نوع یاری و همکاری کردند، از استنساخ کتاب از روی اساس و همراهی در مقابله کردن آن با نسخ دیگر و رهنمائی در اینکه چه الفاظی در حواشی توضیح و تشریح گردد و در بسیار موارد ارائه مأخذ و شاهدهی برای روشن کردن معنای این لفظ و آن لفظ، و غیر این یاریها که اگر در هر موردی چنانکه حق است شکرگزاری جداگانه از آن کمک می‌کردم می‌بایست صفحه‌ای از صفحات از ذکر نام عزیزشان خالی نباشد؛ و لیکن مسؤلیتِ صحت و سقم مندرجات کتاب تماماً بر عهده این بنده است؛ دوم اولی و آحق بذکر جناب آقای دکتر یحیی مهدوی استاد بزرگوار دانشگاه و رفیق نگارنده که از یمن همت ایشان این کتاب بدین وضع بدیع آراسته گردید و بطبع رسید، در حالی که مؤسسات فرهنگی بزرگ و دستگاههای انتشار کتاب از تحمل بارِ خرج آن شانه خالی کردند.

إِذَا عَجَزَ الْإِنْسَانُ عَنِ شُكْرِ مُنْعِمٍ فَقَالَ «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا» وَ قَدْ كُنْتُ

دوستان دیگری نیز یاری و مددگاری کرده‌اند که در ضمن تعلیقات و مقدمه مفصل از ایشان سپاسگزاری خواهد شد، ولی حق تشکر از کارمندان چاپخانه دانشگاه طهران که با سختگیری و مته بخششاش گذاریهای بنده سازگاری کردند سزاوار است که هم اینجا ادا شود.

و اینک فهرستی مختصر از نسخ ملاک کار و مُمید کار و کتب چاپی و مراجع:

اساس: نسخه محفوظ در کتبخانه جلاله افندی در استانبول بشماره ۱۷۲۷ مورخ ۵۵۱.

نق: نسخه محفوظ در کتبخانه وزارت معارف ترکیه در انقره بشماره ۱۱۱ مورخ ۹۴.

چلبی: نسخه محفوظ در کتبخانه عمومی بورسه از کتب حسین چلبی بشماره ۷۶۳ مورخ ۶۹۷.

- P۱: نسخهٔ محفوظ در کتبخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۳۷۵ فارسی از نسخ قرن ششم یا هفتم.  
 P۲: نسخهٔ محفوظ در کتبخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۳۷۶ فارسی مورخ ۶۷۸  
 P۳: نسخهٔ محفوظ در کتبخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۳۸۳ فارسی مورخ ۶۶۴  
 F: نسخه‌ای بنشان Fraser 100 در کتابخانهٔ بادلیان اکسفرده، غالب آن از قرن هفتم.  
 B: نسخه‌ای بنشان MS. Pers. f. 12 در کتابخانهٔ بادلیان، غالب آن از سال ۷۳۰.  
 G: نسخه‌ای در کتبخانهٔ گوتا (آلمان شرقی) بنشان Hal. 123 مورخ ۷۳۶.  
 نافذ: نسخهٔ کتبخانهٔ نافذ پاشا در استانبول بشمارهٔ ۱۰۱۰ از نسخ قرن هفتم تا هشتم.  
 بایسنغری: نسخهٔ محفوظ در کتبخانهٔ روان کوشکو (استانبول) بشمارهٔ ۱۰۲۲ مورخ ۸۳۳.  
 مجلس: نسخهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ ۱۸۸۰، قسمت غالب آن از اوایل قرن هشتم.  
 قانعی: کلیله و دمنهٔ منظوم قانعی طوسی نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی بنشان ADD. 7766 مورخ

۸۶۳

شرح ابیات: تألیف فضل‌الله اسفزاری (یا اسفرائینی) نسخ موزهٔ بریتانیایی و پاریس و ماربورگ و مجلس.

ع، ع، ع، ع: سه نسخه از متن اصلی ابن‌المقفع بعربی محفوظ در کتبخانهٔ ایاصوفیه (استانبول) بشماره‌های ۴۰۹۵، ۴۲۱۳، ۴۲۱۴.

سیرالملوک: نسخهٔ عربی ترجمهٔ شیخ زین‌الدین عمرالفارسی از متن نصرالله منشی از کتب کتبخانهٔ احمد ثالث بشمارهٔ ۳۰۱۵ محفوظ در طوب قاپوسرای (استانبول)، تاریخ آن ۷۲۷.

کلیله و دمنهٔ تصحیح لويس شیخوالیسوعی، چاپ دوم ۱۹۲۳، بیروت.

کلیله و دمنهٔ تصحیح عبدالوهاب عزام، با مقدمهٔ طه حسین، چاپ مکتبه‌المعارف ۱۹۴۱، قاهره.

تاج (یا بیهقی): تاج‌المصادر ابو جعفر البیهقی دو نسخهٔ عکسی از روی نسخ خطی قدیم، و نیز

چاپ بمبئی ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ ه.ق.

مصادر (بازوزنی): کتاب‌المصادر ابو عبدالله زوزنی بکوشش تقی بینش، جلد اول، چاپ مشهد

۱۳۴۰ ه.ش.

مقدمهٔ (بازمخسری): مقدمهٔ الأدب جارالله زَمخسری، عکس نسخه‌ای خطی مورخ ۷۳۵

متعلق به کتبخانهٔ لالا اسماعیل، و چاپ لائیزینگ ۱۸۵۰.

صُراح (یا قُرُشی): الصُّراح مِنَ الصَّحاح تألیف ابوالفضل محمدبن عمر معروف به جمال قُرُشی،  
چاپ کلکتہ ۱۸۳۱ میلادی، و چاپ طهران ۱۳۰۴ هـ.ق.

مجتبی مینوی تهرانی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش، مر خدای را جَلَّ جَلَّالُه<sup>۱</sup> که آثارِ قدرتِ او بر چهرهٔ روز روشن تابان است و انوارِ<sup>۲</sup> حکمتِ<sup>۳</sup> او در دل شب تار درفشان<sup>۴</sup>، بخشاینده‌ای که تارِ عنکبوت<sup>۵</sup> را سدِّ عصمتِ<sup>۶</sup> دوستان کرد، جباری<sup>۷</sup> که نیشِ پشه<sup>۸</sup> را تیغِ قهر<sup>۹</sup> دشمنان گردانید، در فطرت<sup>۱۰</sup> کاینات<sup>۱۱</sup> به وزیر و مشیر<sup>۱۲</sup> و مَعُونَت<sup>۱۳</sup> و مَظَاهِرَت<sup>۱۴</sup> محتاج نگشت، و بدایعِ ابداع<sup>۱۵</sup> در عالم کون و فساد<sup>۱۶</sup> پدید آورد، و آدمیان را به فضیلتِ نطق<sup>۱۷</sup> و مزیت<sup>۱۸</sup> عقل از

۱- بزرگ است شکوه و جلال او

۲- جمع مکسر نور بر وزن افعال؛ نورها

۳- علم، دانش، دانایی

۴- درخشان

۵- در هنگام هجرت از مکه به مدینه رسول خدا و ابوبکر در غاری پنهان شدند عنکبوت بیامد و بر در آن غار بتنید، کافران در طلب ایشان به در غار رسیدند آن تارِ عنکبوت دیدند، گفتند دیر است که کس در این غار نرفته است . (به تخلص از تفسیر ابوبکر عتیق)

۶- پاکدامنی

۷- در اصل بزرگ و بزرگوار است ولی بر شاهان و امیران ستمگر اطلاق می‌شود

۸- از قول وَهَب بن مَنبَه روایت کرده‌اند که پشه‌ای در بینی نمرود داخل شد و چهل روز او را رنج می‌داد

۹- عذاب کردن، تنبیه کردن

۱۰- آفرینش، ابداع

۱۱- موجودات جهان

۱۲- رایزن، مشاور

۱۳- یاری کردن

۱۴- پشتیبانی کردن

۱۵- تازه‌ها - ابداع: ایجاد کردن، خلق کردن

۱۶- کون و فساد: کون = بودن و هست شدن و هستی یافتن - فساد = تباه شدن و از صورت خود زایل گشتن.

این عالم را چون دران هموار هست شدن و تباه شدن روی می‌دهد عالم کون و فساد می‌گویند

۱۷- گفتار، قدرت گویایی

۱۸- امتیاز، رجحان

دیگر حیوانات ممیز<sup>۱</sup> گردانید، و از برای هدایت و ارشاد<sup>۲</sup>، رسولان فرستاد، تا خلق را از ظلمتِ جهل و ضلالت<sup>۳</sup> برهانیدند، و صحنِ گیتی<sup>۴</sup> را به نور علم و معرفت<sup>۵</sup> آذین<sup>۶</sup> بستند، و آخر ایشان در نوبت<sup>۷</sup> و اول در رتبت<sup>۸</sup>، آسمانِ حق<sup>۹</sup> و آفتابِ صدق<sup>۱۰</sup>، سید المرسلین و خاتم النبیین و قائدُ العزِّ المحجّلین<sup>۱۱</sup> ابوالقاسم مُحَمَّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف العربی را، صلی الله علیه و آلی عترتِ الطاهرین، برای عزّ<sup>۱۲</sup> نبوت و ختم<sup>۱۳</sup> رسالت برگزید، و به معجزاتِ ظاهر و دلایلِ واضح مخصوص گردانید، و از جهتِ الزامِ حجّت<sup>۱۴</sup> و اقامتِ<sup>۱۵</sup> بیّنّت<sup>۱۶</sup>، به رفق<sup>۱۷</sup> و مدارا<sup>۱۸</sup> دعوت فرمود، و به اظهارِ آیاتِ مثال داد<sup>۱۹</sup>، تا معانَدت<sup>۲۰</sup> و تمرد<sup>۲۱</sup> کفارِ ظاهر گشت، و خردمندانِ دنیا را معلوم گشت که، به دلالاتِ<sup>۲۲</sup> عقلی و معجزاتِ حسی التفات<sup>۲۳</sup> نمی نمایند، آن گاه آیاتِ جهاد بیامد و فرضیت<sup>۲۴</sup> مجاهدت<sup>۲۵</sup>، هم از وجه<sup>۲۶</sup> شرع<sup>۲۷</sup> و هم از طریقِ خرد، ثابت

- ۱- تمیز داده شده  
 ۲- راه راست نشان دادن، راهنمایی  
 ۳- گمراهی  
 ۴- عرصه و فضای عالم، ساحت جهان  
 ۵- شناختن، علم، دانش  
 ۶- زینت، آرایش  
 ۷- وقت، هنگام؛ دولت، اقبال  
 ۸- پایگاه، منزلت، مقام  
 ۹- حقیقت، درستی، راستی  
 ۱۰- راستی و درستی، خلوص  
 ۱۱- سید المرسلین و ... یعنی پیشوای مردمان سپید پیشانی و دارای دست و پای سپید، یعنی پیشوای مسلمانان مؤمن و ضوگیر که بدین سبب دارای روی و دست و پای سپید و پاکیزه هستند. اصل معنی عزّ (مفرد آن عزّ) اسپان سپید پیشانی است و اصل معنی محجّلین اسپان دست و پا سفید.  
 ۱۲- عزت، ارجمندی  
 ۱۳- تمام کردن، به پایان بردن  
 ۱۴- الزام حجّت: اثبات دلیل و برهان  
 ۱۵- به پای داشتن  
 ۱۶- سند و حجّت آشکار که راست و دروغ را و حق و باطل را روشن و از یکدیگر مجزا کند  
 ۱۷- مدارا  
 ۱۸- ملاحظت نمودن  
 ۱۹- فرمان داد  
 ۲۰- ستمیزه کردن، گردن کشی نمودن  
 ۲۱- گردن کشی کردن، سرپیچی نمودن  
 ۲۲- سند و حجّت آشکار که راست و دروغ را و حق و باطل را روشن و از یکدیگر مجزا کند  
 ۲۳- توجّه  
 ۲۴- وجوب، واجب گردانیدن  
 ۲۵- کوشش کردن، کارزار کردن با کافران در راه خدا  
 ۲۶- راه، طریق  
 ۲۷- آئین، دین

شد، و تأیید<sup>۱</sup> آسمانی و ثبات<sup>۲</sup> عزم<sup>۳</sup> صاحب شریعت<sup>۴</sup> بدان پیوست، و انصار<sup>۵</sup> حق را سعادت هدایت، راه راست<sup>۶</sup> نمود<sup>۷</sup>، و مدد<sup>۸</sup> توفیق<sup>۹</sup>، جمال حال ایشان را بیاراست؛ تا روی به قمع<sup>۱۰</sup> کافران آوردند، و پشت زمین را از خُبث<sup>۱۱</sup> شرک ایشان پاک گردانیدند، و ملت<sup>۱۲</sup> حنیفی<sup>۱۳</sup> را به اقطار<sup>۱۴</sup> و افاق<sup>۱۵</sup> جهان برسانیدند و حق را در مرکز خود قرار دادند

فَحَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا      لِمَنْ يُعْطَى إِذَا شُكِرَ الْمَرْيَا  
وَتَبْلِيغًا تَحِيَّاتِي إِلَى مَنْ      بِيَثْرَبَ فِي الْعَدَايَا وَالْعَشَايَا  
سَلَامًا مُشَوِّقًا يُهْدِي إِلَيْهِ      مِنَ الْمَدْحِ الْكِرَامَتِ وَالصَّفَايَا<sup>۱۶</sup>

درود و سلام و تحیت<sup>۱۷</sup> و صلوات ایزدی بر ذات معظم<sup>۱۸</sup> و روح مقدس مصطفی و اصحاب و اتباع<sup>۱۹</sup> و یاران و اشیاع<sup>۲۰</sup> او باد، درودی که امداد<sup>۲۱</sup> آن، به امتداد<sup>۲۲</sup> روزگار متصل باشد، و نسیم<sup>۲۳</sup> آن خاک از کلبه عطار<sup>۲۴</sup> برآرد، إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى

- ۱- توفیق دادن، نیرومند کردن
- ۲- پابرجایی، استقراری، پایداری
- ۳- قصد، تصمیم
- ۴- آیین پیامبران، دین
- ۵- ج. ناصر و نصیر؛ یاری دهندگان
- ۶- سالم، درست، حقیقی
- ۷- نشان داد
- ۸- یاری، کمک
- ۹- تأیید الهی، کارسازی
- ۱۰- خوار و شکسته کردن
- ۱۱- پلیدی، ناپاکی، بدخواهی
- ۱۲- شریعت، آیین
- ۱۳- اسلام مبتنی بر طریقه پرستش خدای یگانه است که به گفته پیغمبر طریقه نیک و راست ابراهیم نبی بوده است و به نام حنیفی شناخته می شده است و پیغمبر اسلام آن را تجدید و احیاء کرده است
- ۱۴- جمع قطر: کناره ها، اطراف
- ۱۵- ج- افق کرانه ها، اطراف
- ۱۶- فَحَمْدًا ثُمَّ ... می ستایم ستودنی و باز ستودنی و باز ستودنی آن کسی را که چون او را شکر کنند افزونی ها دهد؛ و درود می فرستم به آن کس که در مدینه است در بامدادها و در شبانگاه ها؛ درود آن کسی که آرزومند گذشته باشد و هدیه فرستد از مدح ها آنچه را گرامی و برگزیده باشد
- ۱۷- درود گفتن، آفرین فرستادن
- ۱۸- بزرگ شده، تعظیم شده
- ۱۹- جمع تبع و تابع
- ۲۰- جمع مدد، فوجهایی که از پی هم در رسد، و اینجا مراد درود و سلام پیایی است
- ۲۱- طول مدت، طول زمان، درازی
- ۲۲- باد نرم و خوش، گاه در متن ها بوی خوش معنی می دهد
- ۲۳- بوی فروش، داروها و بوی های خوش فروشد

النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>۱</sup>.

و چون می‌بایست که این ملت مُخَلَّد<sup>۲</sup> ماند، و مُلکِ این اُمّت<sup>۳</sup> به همه آفاق<sup>۴</sup> و اقطار<sup>۵</sup> زمین برسد، و صدق<sup>۶</sup> این حدیث<sup>۷</sup> که، یکی از مُعْجَزَاتِ باقی است، جهانیان را معلوم گردد: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «زُوِيَتْ لِي الْأَرْضُ فَأَرَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيَبُلُغُ مُلْكُ أُمَّتِي مَارُوِي لِي مِنْهَا»<sup>۸</sup>، خلفای مصطفی را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَرَضِيَ عَنْهُمْ در امر و نهی و حلّ و عقد<sup>۹</sup> دست برگشاد، و فرمان مُطلق<sup>۱۰</sup> ارزانی<sup>۱۱</sup> داشت، و مُطَاوَعَتِ<sup>۱۲</sup> ایشان را به طاعتِ خود و رسول مُلحق<sup>۱۳</sup> گردانید، حَيْثُ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ<sup>۱۴</sup>، که تنفیذ<sup>۱۵</sup> شرایع<sup>۱۶</sup> دین و اِظْهَارِ<sup>۱۷</sup> شعایر<sup>۱۸</sup> حق بی‌سیاست<sup>۱۹</sup> ملوکِ دین‌دار بر روی روزگار مُخَلَّد<sup>۲۰</sup> نماید، و مُدَّتِ آن مقرون<sup>۲۱</sup> به انتهای عُمرِ عالم صورت نبندد<sup>۲۲</sup>، و اشارتِ<sup>۲۳</sup> حضرت<sup>۲۴</sup> نُبُوتِ بدین

۱- إِنَّ اللَّهَ ... به درستی که خداوند و فرشتگان او درود می‌فرستند بر پیغمبر؛ ای شما که بگرویده‌اید، درود

دهید بر او و سلام و آفرین کنید سلام و آفرین کردنی. سورة احزاب (۳۳ - آیه ۵۶)

۲- جاویدان، همیشه ماننده

۳- جماعتی و قومی که از حیث نژاد و دین و تعلق به یک مملکت به یکدیگر وابسته و با هم متحد و

متفق باشند ج- ح- اقق؛ اققها، کرانه‌های آسمان؛ عالم، جهان

۵- جمع قطر: کناره‌ها، اطراف ۶- اخلاص، درستی

۷- هر چه که از آن خبر دهند و نقل کنند؛ خبر، سخن

۸- زُوِيَتْ لِي الْأَرْضُ ... زمین از برای من درنور دیده و جمع کرده شد، پس به چشم من آورده شد

مشرق‌های آن و مغرب‌های آن، و زود باشد که پادشاهی اُمّت من به تمامی آن جای‌ها برسد که از برای من

درنور دیده شد ۹- حل: گشادن - عقد: بستن

۱۰- بدون هیچ قید و بندی ۱۱- بخشیده شده، اعطا کرده

۱۲- اطاعت کردن، فرمانبرداری ۱۳- متصل، پیوسته

۱۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ ... ای شما که بگرویده‌اید، فرمان برید خدای را و فرمان برید پیغمبر را و خداوندانِ کار

و خداوندانِ فرمانِ خویش را (سورة نساء آیه ۵۹)

۱۵- نفوذ دادن، روان کردن (فرمان، نامه)، گذراندن

۱۶- جمع شریعت: آیین‌های پیامبران ۱۷- آشکار کردن، پدیدار کردن

۱۸- آداب و رسوم مذهبی یا ملی، علامت‌ها نشانه‌ها

۱۹- حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت

۲۰- جاویدان، همیشه ماننده ۲۱- نزدیک، پیوسته

۲۲- صورت نبستن: صورت نگرفتن ۲۳- دستور، فرمان

وارد است که: الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَوْأَمَانُ<sup>۲۵</sup>. و به حقیقت بیاید شناخت که ملوک اسلام سایهٔ آفریدگارانند، عَزَّ أَسْمُهُ<sup>۲۶</sup>، که روی زمین به نور عدل ایشان جمال گیرد، و به هیبت<sup>۲۷</sup> و شکوه<sup>۲۸</sup> ایشان آبادانی جهان و تألف آهواء<sup>۲۹</sup> متعلق<sup>۳۰</sup> باشد که به هیچ تأویل<sup>۳۱</sup> حلاوت<sup>۳۲</sup> عبادت را آن اثر<sup>۳۳</sup> نتواند بود که مهابت<sup>۳۴</sup> شمشیر را، و اگر این مصلحت<sup>۳۵</sup> بر این سیاق<sup>۳۶</sup> رعایت<sup>۳۷</sup> نیافتی نظام<sup>۳۸</sup> کارها گسسته<sup>۳۹</sup> گشتی، و اختلاف<sup>۴۰</sup> کلمه میان اُمت پیدا آمدی، و چنانکه در طباع<sup>۴۱</sup> مُرکَّب است هر کسی به رأی خویش در مهمات<sup>۴۲</sup> اسلام مُدَاخَلَت کردی، و اصول شرعی<sup>۴۴</sup> و قوانین دینی مختل<sup>۴۵</sup> و مهمل<sup>۴۶</sup> گشتی، و عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ می گوید: مَا يَزَعُ أَلْسُلَطَانُ أَكْثَرَ مِمَّا يَزَعُ الْقُرْآنُ<sup>۴۷</sup>، و اقتباس<sup>۴۸</sup> این

۲۴- حضرت را برای تعظیم پیش از نام خدا، پیغامبران، ائمه، شاهان و بزرگان می آورند

۲۵- الْمُلْكُ وَالَّذِينَ ... پادشاهی و دین دو (برادر) هم شکمند؛ اما این گفته حدیث نبوی نیست و منسوب به

اردشیر بابکان است ۲۶- نامش گرامی است

۲۷- شکوه، بزرگی ۲۸- شوکت، بزرگی

۲۹- تألف آهواء؛ به هم خو گرفتن و با هم سازگار شدن آرزوها

۳۰- وابسته، مرتبط ۳۱- تعبیر

۳۲- شیرینی ۳۳- نشان و علامت باقی مانده از هر چیز

۳۴- شکوه، سهمگینی، ترس

۳۵- آنچه صلاح و سود شخص یا گروهی در آن باشد

۳۶- روش، شیوه، قاعده

۳۷- ملاحظه، نگاه داشتن، صیانت احوال و اعمال و اوقات

۳۸- نظم، ترتیب ۳۹- پراکنده، پریشان

۴۰- عدم موافقت، با یکدیگر خلاف کردن ۴۱- ج. طبع؛ سرشت‌ها، نهادها

۴۲- ج مهمه؛ کارهای خطیر. امور مهم، چیزهای واجب و ضروری

۴۳- در امری داخل شدن، دخالت کردن

۴۴- علوم شرعی که از چهار اصل تشکیل می‌شود: کتاب، سنت، اجماع، قیاس؛ که مراد قرآن کریم و اعمال

رسول اکرم (ص) و معصومان و مسلمانان و عقل است به عقیده اهل سنت سه اصل: توحید، نبوت، معاد؛ و

شیمه ۵ اصل که به آن عدل و امامت را نیز افزوده‌اند می‌باشد

۴۵- آشفته، پریشان، خلل یافته ۴۶- بیهوده، بی‌معنی

۴۷- مَا يَزَعُ ... آنچه سلطان (یعنی حکومت و قدرت دولتی) آدمیان را ازان باز می‌دارد (از قبایح و معاصی)

بیش از آن است که قرآن ازان باز می‌دارد این گفته از عثمان بن عفان است

۴۸- اقتباس؛ در اصطلاح یعنی حدیث یا آیتی از قرآن یا بیت معروفی را بگیرند و در متن مورد نظر آن را



معنی از قرآن عظیم است: لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنْ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ<sup>۱</sup> زیرا که نادان جز به عاجل<sup>۲</sup> عذاب، از معاصی<sup>۳</sup> باز نباشد، و کمال<sup>۴</sup> عظمت<sup>۵</sup> و کبریای<sup>۶</sup> باری<sup>۷</sup>، جلّ جلاله<sup>۸</sup>، نشناسد.

نزد آن کیش خرد نه همخواه است شیر بیشه<sup>۹</sup> چو شیر گرمابه است  
و آن کس که در سایه رأیت<sup>۱۰</sup> علما، آرام<sup>۱۱</sup> گیرد تا به آفتاب کشف نزدیک افتد به  
مجرد<sup>۱۲</sup> معرفت<sup>۱۳</sup>، آن شکوه<sup>۱۴</sup> و مهابت<sup>۱۵</sup> در ضمیر<sup>۱۶</sup> او پیدا آید که، اوهام<sup>۱۷</sup> نهایت  
آن را در نتواند یافت، و حَوَاطِر<sup>۱۸</sup> به کُنه<sup>۱۹</sup> آن نتواند رسید. قوله تعالی: إِثْمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ  
عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ<sup>۲۰</sup>. به حکم این مُقَدِّمات<sup>۲۱</sup> روشن می گردد که، دین بی مُلک ضایع<sup>۲۲</sup> است و  
مُلک بی دین باطل، و خدای می گوید، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ عَمَّتْ نِعْمَاؤُهُ: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا  
بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ

به کار ببرند

۱- لَأَنْتُمْ أَشَدُّ ... هراینه ترس و بیم شما در دل های ایشان سخت تر است از بیم و ترس خدا، این بدان سبب است که ایشان قومی هستند که در نمی یابند (سوره حشر آیه ۱۳)

۲- مقابل. آجل؛ این دنیا، جهان خاکی؛ زمان حال

۳- ج- معصیت؛ گناهان

۴- تمامیت، آراستگی صفات، معرفت

۵- بزرگی قدر و مرتبه، بزرگواری

۶- بزرگی، عظمت، بزرگ منشی

۷- خداوند متعال، آفریننده، خالق

۸- بزرگ است شکوه و جلال او

۹- جنگل کوچک

۱۰- امان، ایمنی، اطمینان خاطر، آسایش

۱۱- شناختن، شناسایی، علم، دانش

۱۲- اینجا به معنی ترس و بیمی که از کسی ناشی شود

۱۳- اینجا به معنی ترسی که از خارج بر انسان وارد آورند

۱۴- جنگن کوجک

۱۵- اندرون دل، باطن

۱۶- ج- وهم؛ گمان ها، خیالات، پندارها

۱۷- ج- خاطر؛ اندیشه ها، یادها

۱۸- پایان چیزی، ذات یعنی حقیقت و واقعیت ذات؛ آنطور که هست، گوهر

۱۹- اِنْمَا يَخْشَى ... به درستی که می ترسند و می شکوهند از خدا دانشمندان از بندگان او (سوره فاطر آیه

۲۰- جمع مقدمه، اموری که برای شروع در امری لازم است

۲۱- بی فایده، بیهوده، بی ثمر

شَدِيدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ<sup>۱</sup>. نظم این آیت پیش از استنباط<sup>۲</sup> و رَوِيَتْ<sup>۳</sup> چون متباعدی<sup>۴</sup> می‌نماید که، کتاب و ترازو و آهن به یکدیگر تناسب<sup>۵</sup> بیشتر ندارند، اَمَّا پس از تأمل<sup>۶</sup> غبارِ شُبُهت<sup>۷</sup> و حجاب<sup>۸</sup> رِبیت<sup>۹</sup> برخیزد و معلوم گردد که این الفاظ به یکدیگر هرچه متناسب‌تر است و هر کلمتی را اعجازی<sup>۱۰</sup> هر چه ظاهر تر، چه بیان شرایع<sup>۱۱</sup> به کتاب تواند بود و، تقدیم<sup>۱۲</sup> ابواب<sup>۱۳</sup> عدل و انصاف به ترازو و حساب و، تنفیذ<sup>۱۴</sup> این معانی به شمشیر. و چون مقرر<sup>۱۵</sup> گشت که مصالح<sup>۱۶</sup> دین بی شکوه پادشاهان اسلام نامرعی<sup>۱۷</sup> است، و نشاندن آتش فتنه<sup>۱۸</sup> بی مهابت<sup>۱۹</sup> شمشیر ابدار<sup>۲۰</sup>، فرضیت<sup>۲۱</sup> طاعتِ ملوک را که، فواید<sup>۲۲</sup> دین و دنیا بدان باز بسته است، هم شناخته شود؛ و روشن گردد که هر یک دین او پاک تر و عقیدت<sup>۲۳</sup> او صافی تر<sup>۲۴</sup>، در بزرگداشتِ جانب<sup>۲۵</sup> ملوک و تعظیم<sup>۲۶</sup> فرمان‌های پادشاهان، مبالغت<sup>۲۷</sup> زیادت<sup>۲۸</sup> واجب شمرد، و هوا<sup>۲۸</sup> و طاعت و اخلاص<sup>۲۹</sup> و

۱- لَقَدْ أَرْسَلْنَا ... به درستی که فرستادیم رسولان خویش را با حجّت‌های هویدا، و با ایشان فرو فرستادیم کتاب را و ترازو را تا مردمان قیام کنند به انصاف و راستی، و آهن را فرو فرستادیم که در آن زور و دلیری سخت است و در آن منافع است مردمان را (سوره حدید آیه ۲۵)

۲- دریافت معنی و مفهوم چیزی بر اثر دقت و تیزهوشی، بیرون آوردن چیزی را

۳- اندیشه در امور، تأمل و تفکر

۴- دور شونده از هم

۵- وجود داشتن نسبت و رابطه میان دو کس یا دو چیز

۶- اندیشه کردن

۷- شک، تردید، اشتباه

۸- پرده؛ نقابی که چهره خود را بدان پوشانند

۹- بدگمانی، تهمت

۱۰- شگفتی، معجزه

۱۱- ج- شریعت؛ آیین‌های پیامبران

۱۲- هدیه دادن، پیشکش کردن

۱۳- ج- باب؛ فصل‌ها، بخش‌ها، مبحث‌ها

۱۴- نفوذ دادن، روان کردن (فرمان، نامه)، گذراندن

۱۵- معلوم، آشکار، ثابت

۱۶- ج- مصلحت؛ آنچه موجب آسایش و سود باشد

۱۷- مراعات نشده، منظور نشده

۱۸- جنگ، ستیز، آشوب

۱۹- برنده، تیز

۲۰- دشوار، سخت

۲۱- وجوب، واجب گردانیدن

۲۲- ج- فایده؛ سودها، بهره‌ها

۲۳- یقین، ایمان، اعتقاد

۲۴- خالص‌تر، پاکیزه‌تر، بی‌غش‌تر

۲۵- جهت، سو

۲۶- بزرگ داشتن، گرامی شمردن

۲۷- زیاده‌روی، کوشش بسیار

۲۸- میل، هوس

مناصحت<sup>۳۰</sup> ایشان را از ارکان<sup>۳۱</sup> دین پندارد<sup>۳۲</sup>، و ظاهر و باطن در خدمت<sup>۳۳</sup> ایشان برابر دارد؛ و بی تردید<sup>۳۴</sup> باید دانست که اگر کسی امام اعظم<sup>۳۵</sup> را خلافی<sup>۳۶</sup> اندیشد و اندک و بسیار خیانتی روا دارد که، خلل<sup>۳۷</sup> آن به اطراف ولایت و نواحی مملکت او باز گردد؛ در دنیا مذموم<sup>۳۸</sup> باشد و به آخرت مأخوذ<sup>۳۹</sup>؛ چه مَصْرَت<sup>۴۰</sup> آن هم به احکام<sup>۴۱</sup> شریعت پیوندد و هم خَوَاص<sup>۴۲</sup> و عوامِ اُمت<sup>۴۳</sup> در رنج و مشقت<sup>۴۴</sup> افتند.

این قَدْر<sup>۴۵</sup> از فضایل<sup>۴۶</sup> مُلک که، تالی<sup>۴۷</sup> دین است تقریر افتاد<sup>۴۸</sup>، اکنون شَمْتی<sup>۴۹</sup> از محاسن<sup>۵۰</sup> عدل که پادشاهان راثمین<sup>۵۱</sup> تر جلیتی<sup>۵۲</sup> و نفیس تر<sup>۵۳</sup> موهبتی<sup>۵۴</sup> است یاد کرده شود، و در آن هم جانب ایجاز<sup>۵۵</sup> و اختصار<sup>۵۶</sup> را به رعایت رسانیده آید به عون الله و تیسیره<sup>۵۷</sup>. قال تعالی: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ<sup>۵۸</sup>. داوود را، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، با منقبت<sup>۵۹</sup> نبوت بدین ارشاد<sup>۶۰</sup> و هدایت مخصوص<sup>۶۱</sup> گردانید، نه بهر

- |  |   |
|--|---|
| ۲۹- عقیده پاک داشتن  | ۳۰- اندرز دادن، خیرخواهی                      |
| ۳۱- ج- رکن؛ مبنای، پایه‌ها، ستون‌ها  | ۳۲- تصور کردن، خیال کردن                      |
| ۳۳- بندگی، چاکری   | ۳۴- دودلی                                     |
| ۳۵- پیشوای بزرگ دینی و سیاسی مانند خلیفه یا سلطان  |   |
| ۳۶- سرپیچی، مخالفت، ناسازگاری  | ۳۷- تباهی، وهن، فساد                          |
| ۳۸- نکوهیده، مذمت شمرده شده  | ۳۹- گرفته شده، گرفتار                         |
| ۴۰- زیان، ضرر  | ۴۱- ج- حکم؛ دستورها، رأی‌ها، رسم‌ها           |
| ۴۲- ج- خاصه؛ نزدیکان، محارم، مقابل عوام  | ۴۳- پیروان انبیاء                             |
| ۴۴- سختی، دشواری، رنج  | ۴۵- اندازه، مقدار                             |
| ۴۶- ج- فضیلت؛ برتری‌ها، هنرها  | ۴۷- پیرو، دنبال                               |
| ۴۸- تقریر افتاد؛ پدید کرد، روشن ساخت   | ۴۹- مقدار کم، اندک؛ از واحد شم؛ یک بار بوییدن |
| ۵۰- جمع حسن؛ نیکویی‌ها، خوبی‌ها  | ۵۱- گران، پر قیمت                             |
| ۵۲- زیور، پیرایه   | ۵۳- هر چیز گرانبهایه، قیمتی، گرانبها          |
| ۵۴- بخشش، دهش  | ۵۵- کوتاه گفتن، سخن کوتاه کردن، خلاصه گویی    |
| ۵۶- سخن را کوتاه کردن  | ۵۷- به یاری و مساعدت و سهل گردانیدن خداوند    |
| ۵۸- یا داوود... ای داود، ترا در زمین خلیفه و جانشین کردیم، پس در میان مردمان بحق و به درستی حکم کن (سوره صاد آیه ۲۶) | ۵۹- آنچه مایه ستایش دیگران باشد، هنر          |
| ۶۰- راه راست نمودن، به حق و درستی رهنمونی کردن   |   |
| ۶۱- خاص کرده شده، ویژه   |   |

آنکه در سیرت<sup>۱</sup> انبیا جز نکوکاری صورت بندد<sup>۲</sup>، اما طراوت<sup>۳</sup> خلافت<sup>۴</sup> به جمال انصاف و معدلت<sup>۵</sup> متعلق<sup>۶</sup> است.

و در قصص خوانده آمده است که یکی از منکران<sup>۷</sup> نبوت صاحب شریعت<sup>۸</sup> این آیت بشنود که: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبُغْيِ، يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**<sup>۹</sup>، متحیر<sup>۱۰</sup> گشت و گفت: تمامی آنچه در دنیا برای آبادانی عالم به کار شود، و اوساط مردمان<sup>۱۱</sup> را در سیاست<sup>۱۲</sup> ذات<sup>۱۳</sup> و خانه و تبع<sup>۱۴</sup> خویش بدان احتیاج افتد، مثلاً نفاذ<sup>۱۵</sup> کار دهقان هم بی ازان<sup>۱۶</sup> ممکن نگردد، در این آیت بیامده است، و کدام اعجاز<sup>۱۷</sup> از این فراتر<sup>۱۸</sup>، که اگر مخلوقی خواستی که این معانی در عبارت آرد؛ بسی کاغذ مستغرق<sup>۱۹</sup> گشتی و حق سخن بر این جمله گزارده نشدی؛ درحال<sup>۲۰</sup> ایمان آورد و در دین منزلت<sup>۲۱</sup> شریف یافت. و واضح<sup>۲۲</sup> فرمان که بر ملازمت<sup>۲۳</sup> سه خصلت<sup>۲۴</sup> پسندیده، مقصور<sup>۲۵</sup> است و نهی [که] بر مجانبت<sup>۲۶</sup> از سه فعل نکوهیده<sup>۲۷</sup> مشتمل<sup>۲۸</sup> پوشیده نماند و به تقریر<sup>۲۹</sup> و ایضاح<sup>۳۰</sup> آن حاجت نباشد. و در

- ۱- عادت، خلق، خو، طریقه، روش  
 ۲- میسر شود، ممکن شود، انجام شود  
 ۳- شادابی، تر و تازگی  
 ۴- خلیفه بودن، سلطنت، پادشاهی  
 ۵- دادگری، دادگستری  
 ۶- وابسته، مربوط  
 ۷- انکارکنندگان  
 ۸- آیین پیامبران، دین  
 ۹- إِنَّ اللَّهَ ... به درستی که خدا امر می‌کند به داد و نیکی کردن (به عموم) و بخشش کردن به خویشان، و نهی می‌کند از زشتکاری و ستمکاری، شما را پند می‌دهد شاید که شما پند گیرید (سوره نحل آیه ۹)  
 ۱۰- سرگشته، سرگردان، حیران  
 ۱۱- اوساط مردمان: مردمان میانه، طبقات وسط مردم  
 ۱۲- محافظت، اداره امور  
 ۱۳- نفس، جسم  
 ۱۴- ج- تابع، پیروان، چاکران  
 ۱۵- روان شدن کار، جاری شدن فرمان  
 ۱۶- بدوی آن  
 ۱۷- امری خارق عادت که دیگران از آوردن آن عاجز باشند، معجزه  
 ۱۸- پیشتر، بالاتر  
 ۱۹- فرو رفته شده، آنچه سخت سرگرم کاری شود  
 ۲۰- فوراً، همان دم، فی الحال  
 ۲۱- مقام، مرتبه  
 ۲۲- آشکار، پیدا  
 ۲۳- همراهی  
 ۲۴- خوی، صفت، عادت  
 ۲۵- کوتاه کردن، اختصار نمودن  
 ۲۶- از یکدیگر دور شدن، دوری گزیدن  
 ۲۷- سرزنش شده  
 ۲۸- حاوی، فراگیرنده، احاطه کننده [دربرگیرنده]

ترجمه سخنان اردشیر بابک، حَقَّفَ اللهُ عَنْهُ<sup>۳۱</sup>، آورده اند که: لَا مُلْكَ إِلَّا بِالرِّجَالِ، وَ لَا رِجَالَ إِلَّا بِالْمَالِ، وَ لَا مَالَ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ، وَ لَا عِمَارَةَ إِلَّا بِالْعَدْلِ وَالسِّيَاسَةِ؛ معنی چنان باشد که: مُلْكُ بِي مَرْدٍ مُضْبُوطٌ<sup>۳۲</sup> نماند، و مرد بی مال قائم<sup>۳۳</sup> نگردد، و مال بی عمارت<sup>۳۴</sup> به دست نیاید، و عمارت بی عدل و سیاست ممکن نشود. و بِرَحْسَبِ<sup>۳۵</sup> این سخن می توان شناخت که آلت<sup>۳۶</sup> جهان گیری مال است و کیمیای<sup>۳۷</sup> مال عدل و سیاست است و فایده در تخصیص<sup>۳۸</sup> عدل و سیاست، و ترجیح<sup>۳۹</sup> آن بر دیگر اخلاق ملوک، آن است که، ابواب<sup>۴۰</sup> مکارم<sup>۴۱</sup> و انواع عواطف<sup>۴۲</sup> را بی شک نهایی است، و رسیدن آن به خاص و عام تعدر<sup>۴۳</sup> ظاهر دارد، و لکن<sup>۴۴</sup> منافع<sup>۴۵</sup> این دو خصلت کافه<sup>۴۶</sup> مردمان را شامل<sup>۴۷</sup> گردد، و دور و نزدیک جهان را از آن نصیب<sup>۴۸</sup> باشد، چه عمارت<sup>۴۹</sup> نواحی<sup>۵۰</sup>، و مزید<sup>۵۱</sup> ارتفاعات<sup>۵۲</sup>، و تواتر<sup>۵۳</sup> دخل<sup>۵۴</sup>ها، و إحيای موات<sup>۵۵</sup>، و ترفیه<sup>۵۶</sup> درویشان<sup>۵۷</sup>، و تمهید<sup>۵۸</sup> اسباب

۲۹- توضیح، بیان ۳۰- روشن ساختن، هویدا کردن

۳۱- حَقَّفَ اللهُ عَنْهُ: خدا بار (عذاب) او را سبک کناد

۳۲- حفظ شده، نیک نگاه داشته شده ۳۳- برپا، برخاسته، ثابت، استوار

۳۴- بدون آباد کردن، بدون تعمیر ۳۵- برطبق

۳۶- وسیله، ابزار؛ سبب، مایه

۳۷- صنعتی که قدما معتقد بودند که به وسیله آن می توان اجسام ناقص را به مرتبه کمال رسانید؛ مثلاً قلع و

مس را تبدیل به طلا و نقره کنند؛ راه چاره، حيله

۳۸- ویژه گردانیدن، خاص کردن ۳۹- فزون داشتن، فزونی دادن، برتری

۴۰- انواع، گونه ها ۴۱- جمع مکرمت: نیکی ها، کرم ها، بزرگواری ها

۴۲- ج. عاطفه؛ مهربانی، دوستی، محبت ۴۳- عذر داشتن، دشواریاب شدن، امتناع

۴۴- اما، ولی ۴۵- جمع منفعت: سودها

۴۶- جمیع ۴۷- به همه رسنده

۴۸- سهم کسی از چیزی، بهره ۴۹- آباد کردن

۵۰- ج- ناحیه؛ حدود یک سرزمین، اطراف شهر

۵۱- افزون شدن، زیاد کردن ۵۲- محصولی که از باغ و زمین برمی دارند

۵۳- پی در پی شدن، پیایی بودن، علی الدوام

۵۴- وجهی که در نتیجه شغل و کاری بدست آورند، درآمد

۵۵- زنده و آباد کردن زمین های بایر ۵۶- آسایش دادن، در رفاه داشتن

۵۷- تهیدستان، بینوایان

۵۸- آماده کردن، هموار کردن، آسان ساختن، زمینه سازی

معیشت<sup>۱</sup> و کسب<sup>۲</sup> ارباب<sup>۳</sup> حرفت<sup>۴</sup>، و امثال و اخوات<sup>۵</sup> آن، به عدل متعلق<sup>۶</sup> است، و امن<sup>۷</sup> راهها، و قمع<sup>۸</sup> مفسدان<sup>۹</sup>، و ضبط<sup>۱۰</sup> مسالك<sup>۱۱</sup>، و حفظ ممالک<sup>۱۲</sup>، و زجر<sup>۱۳</sup> متعذیان<sup>۱۴</sup>، به سیاست منوط<sup>۱۵</sup>، و هیچ چیز بقای<sup>۱۶</sup> عالم را از این دو باب قوی تر نیست. و نیز کدام نکوکاری را این منزلت تواند بود که، مصلحان<sup>۱۷</sup> آسوده باشند و مفسدان مالیده<sup>۱۸</sup>؟ و هرگاه که این دو طرف به واجبی رعایت کرده آید، کمال کامگاری<sup>۱۹</sup> حاصل آید، و دل‌های خاص و عام و لشکری و رعیت<sup>۲۰</sup> بر قاعده<sup>۲۱</sup> هوا<sup>۲۲</sup> و ولا<sup>۲۳</sup> قرار گیرد، و دوست و دشمن در رتبه<sup>۲۴</sup> طاعت و خدمت جمع شوند و نه در ضمیر<sup>۲۵</sup> ضعیفان آزاری صورت بندد<sup>۲۶</sup>، و نه گردن‌کشان را مجال<sup>۲۷</sup> تمرد<sup>۲۸</sup> ماند، و ذکر<sup>۲۹</sup> آن در آفاق<sup>۳۰</sup> سایر<sup>۳۱</sup> شود، و کسوت<sup>۳۲</sup> پادشاهی مطرز<sup>۳۳</sup> گردد، و رهینه<sup>۳۴</sup> دوام<sup>۳۵</sup> در ضمن<sup>۳۵</sup> این بدست آید.

- |  |  |
|--|--|
| ۱- آنچه بوسیله آن امرار معاش کنند، زندگانی   | ۲- بدست آوردن                            |
| ۳- صاحبان  | ۴- پیشه، حرفه                            |
| ۵- ج- اُخت: خواهران؛ امثال و ماندها  | ۶- وابسته، مرتبط                         |
| ۷- ایمن شدن  | ۸- خوار و شکسته کردن                     |
| ۹- فسادکنندگان، تباه کنندگان   | ۱۰- حفظ کردن، نگاه داشتن، تحت تسلط داشتن |
| ۱۱- راهها و کشورها   | ۱۲- ج- مملکت؛ کشورها                     |
| ۱۳- بازداشتن، منع کردن   | ۱۴- تجاوزکنندگان از حد                   |
| ۱۵- مربوط، وابسته  | ۱۶- همیشگی، پایدار ماندن، جاویدانی       |
| ۱۷- نیکوکاران، صالحان  |  |
| ۱۸- از مالیدن به معنی مجازات کردن و کیفر بدکاری کسی را دادن و او را سرکوب کردن   |  |
| ۱۹- موفقیت، کامرانی  |  |
| ۲۰- عامه مردم، گروهی که دارای سرپرست و راعی باشند  |  |
| ۲۱- قانون، اصل   | ۲۲- هوس، خواهش، آرزوهای نفسانی           |
| ۲۲- دوستی و همبستگی  |  |
| ۲۳- بند و رشته؛ رسی گردن‌بند که بر بزه و بزغاله بندند  |  |
| ۲۴- باطن، اندرون دل  | ۲۵- میسر شود، ممکن شود، انجام شود        |
| ۲۷- فرصت   | ۲۸- گردن‌کشی کردن، سرپیچی نمودن          |
| ۲۹- یادآوری، یاد   | ۳۰- ج- افق کرانه‌ها، اطراف               |
| ۳۱- جاری، روان؛ فراگیر   | ۳۲- جامه                                 |
| ۳۳- طراز، نقش و علامتی را می‌گفته‌اند که در جامه می‌بافته‌اند و محل ساختن پارچه بدین وسیله معلوم می‌شد و زینتی نیز بود، پس مطرز به معنی مزین به نشان خاص است تزئین با خامه‌دوزی و ابریشم‌دوزی را |  |

این کلمتی چند موجز<sup>۳۶</sup> از خصایص<sup>۳۷</sup> مُلک و دولت، و محاسن<sup>۳۸</sup> عدل و سیاست، تقریر افتاد<sup>۳۹</sup>، اکنون روی به دگر اغراض<sup>۴۰</sup> آورده شود، و الله الموفقُ لِتَمَامِهِ، بِمَنَّةٍ وَ سِعَةٍ جُودِهِ.

و سپاس و حمد<sup>۴۱</sup> و ثنا<sup>۴۲</sup> و شکر، مَر خدای را، عَزَّأَسْمُهُ، که خِطَّة<sup>۴۳</sup> اسلام را و واسطه<sup>۴۴</sup> عالم را به جمالِ عدل و رحمت و کمال<sup>۴۵</sup> هیبت<sup>۴۶</sup> و سیاست<sup>۴۷</sup> خداوندِ عالم سلطانِ اعظمِ مالکِ رِقَاب<sup>۴۸</sup> الْأُمَمِ مَلِکِ الْإِسْلَامِ ظَهیر<sup>۴۹</sup> الْإِمَامِ مُجِیر<sup>۵۰</sup> الْأَنْبَاءِ یَمِینِ الدَّوْلَةِ وَ أَمِینِ الْمِلَّةِ وَ شَرَفِ الْأُمَّةِ مَلِکِ بِلَادِ اللَّهِ سلطانِ عِبَادِ اللَّهِ مُدِیلِ<sup>۵۱</sup> الْأَوْلِیَاءِ اللَّهِ مُدِیلِ<sup>۵۲</sup> أَعْدَاءِ اللَّهِ مولى ملوک العرب و العجم فخر السُّلْطَانِینِ فِی الْعَالَمِ عَلَاءِ الدُّنْیَا وَ الَّذِینَ قَاهَرِ الْمُلُوکِ وَ السُّلْطَانِینَ الصَّادِعِ<sup>۵۳</sup> بِأَمْرِ اللَّهِ الْقَائِمِ بِحُجَّةِ اللَّهِ مُعَزَّزِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِینَ قَامِعِ الْکُفْرَةِ<sup>۵۴</sup> وَ الْمُلْجِدِینَ کَهْفِ<sup>۵۵</sup> الثَّقَلِینِ<sup>۵۶</sup> ظِلِّ اللَّهِ فِی الْخَافِئِینَ<sup>۵۷</sup> الْمُوَیَّدِ عَلَی الْأَعْدَاءِ الْمَنْصُورِ مِنَ السَّمَاءِ شِهَابِ السَّمَاءِ الْخِلَافَةِ نَصَابِ الْعَدْلِ وَ الزَّافَةِ بَاسِطِ الْأَمْنِ فِی الْأَرَضِینَ نَاشِرِ الْإِحْسَانِ فِی الْعَالَمِینَ سُلْطَانَ الْخَلْقِ وَ بُرْهَانَ الْحَقِّ مُحْرِزِ<sup>۵۸</sup>

نیز تطریز گویند؛ زینت داده شده

۳۴- امروز «ضامن بقا و دوام» می‌گوئیم؛ رهیت به معنی گروی و گروگان است

۳۵- در بین، در میان، در اثناء

۳۶- کوتاه و مختصر

۳۷- ج - خصیصه؛ اختصاصات، شایستگی‌ها، سزاواری‌ها

۳۸- جمع حسن؛ نیکویی‌ها، خوبی‌ها

۳۹- بیان شد

۴۰- خواسته‌ها، مقاصد

۴۱- مدح، ستایش؛ شکر، سپاس

۴۲- مرکز ناحیه

۴۳- ترس، شکوه

۴۴- خداوند گردن‌ها، مهتر افراد

۴۵- فریادرس، پناه‌دهنده

۴۶- دولت‌دهنده به دوستان خدا و یاری‌کننده ایشان و چیره‌گرداننده ایشان؛ دولت‌دهنده، یاری‌گر

۴۷- خوارکننده، ذلیل‌کننده

۴۸- به جای آورنده فرمان خدا و آشکارکننده آن

۴۹- سرکوب‌کننده کافران

۵۰- پناه، ملجأ

۵۱- آدمی و پری

۵۲- مشرق و مغرب

۵۳- نگاه‌دارنده

ممالکِ اَلدُّنیا و مُظهِر کلمة الله العلیا ولی النعم أبو الْمُظْفَر بهرامشاه ابن السُلطانِ  
 الکریم علاءالدولة و سناء<sup>۱</sup> اللمة و ضیاء الأمة ابی سعد مسعود ابن السُلطان الرضی  
 ظهیر<sup>۲</sup> الدولة و نصیر اللمة و مجیر<sup>۳</sup> الأمة ابی المظفر ابراهیم ابن السُلطان الشَّهِید  
 ناصر دین الله و معین خلیفة الله ابی سعید مسعود ابن السُلطان الماضي یمین الدولة  
 و امین اللمة نظام الدین کهف المسلمین ابی القاسم محمود ابن الأمير العادل  
 ناصر الدین و الدولة ابی منصور سبکتگین عَضُد خلیفة الله أمير المؤمنین اعزَّ الله  
 أنصاره و ضاعف اقتداره آراسته<sup>۴</sup> گردانیده است و جَنَاح<sup>۵</sup> احسان<sup>۶</sup> و انعام<sup>۷</sup> او بر عالم و  
 عالمیان گسترده، و نوبت<sup>۸</sup> جهانداری به حکم استحقاق<sup>۹</sup>، هم از وجه<sup>۱۰</sup> ارث و هم از  
 طریق<sup>۱۱</sup> اکتساب<sup>۱۲</sup>، بدورسانیده و خلائق<sup>۱۳</sup> اقالیم<sup>۱۴</sup> رادر کَنَف<sup>۱۵</sup> حمایت<sup>۱۶</sup> و رعایت<sup>۱۷</sup>  
 او آورده و ضعفای اَمَت و ملت<sup>۱۸</sup> رادر سایه عدل و سامه<sup>۱۹</sup> رافت<sup>۲۰</sup> او آرام<sup>۲۱</sup> داده و عنان  
 کامگاری<sup>۲۲</sup> و زمام<sup>۲۳</sup> شهریاری<sup>۲۴</sup> به ایالت<sup>۲۵</sup> و سیاست<sup>۲۶</sup> او تفویض<sup>۲۷</sup> کرده و

- |   |                                 |
|---|---------------------------------|
| ۱- روشنایی، بلندی   | ۲- پشتیبان                      |
| ۳- فریادرس، پناه‌دهنده  | ۴- مزین، آماده، مهیا            |
| ۵- بال؛ بخشی از سپاه که در یکی از دو جانب (راست و چپ) قرار گیرد     | ۶- نعمت دادن، دهنش کردن، بخشیدن |
| ۶- نیکوکاری، نیکویی، بخشش   | ۷- شایستگی، سزاواری             |
| ۸- وقت، هنگام؛ دولت، اقبال  | ۸- روش                          |
| ۹- طریق، روش  | ۹- راه، روش                     |
| ۱۰- بدست آوردن، اندوختن، کسب کردن                                   | ۱۰- مخلوقات، آفریدگان؛ آدمیان   |
| ۱۱- ج- اقلیم؛ کشورها  | ۱۱- ناحیه، جانب، پناه           |
| ۱۲- حفاظت، پشتیبانی   |                                 |
| ۱۳- ملاحظه، نگاه داشتن، صیانت احوال و اعمال و اوقات                 |                                 |
| ۱۴- شریعت، آیین   | ۱۴- جای امن، پناهگاه، مأمن      |
| ۱۵- مهربان، شفقت؛ رحم، ترحم   | ۱۵- ایمنی، اطمینان خاطر، آسایش  |
| ۱۶- کامروایی، موفقیت، توفیق   |                                 |
| ۱۷- رشته‌ای که بر جوف بینی شتر کنند و بر روی مهار بندند؛ مهار، عنان |                                 |
| ۱۸- فرمانروای شهر، پادشاه   | ۱۸- فرمانروایی و حکومت کردن     |
| ۱۹- حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت                       |                                 |
| ۲۰- واگذاشته شده، سپرده شده   |                                 |



عزایم<sup>۱</sup> پادشاهانه را به امداد<sup>۲</sup> فتح<sup>۳</sup> مُبین<sup>۴</sup> و تواتر<sup>۵</sup> نصر<sup>۶</sup> عزیز مؤید<sup>۷</sup> گردانیده، تا به هر طرف که حرکتی فرماید، ظفر<sup>۸</sup> و نصرث<sup>۹</sup> لوا<sup>۱۰</sup> و رأیت<sup>۱۱</sup> او را استقبال<sup>۱۲</sup> و تلقی<sup>۱۳</sup> واجب بینند و مآثر<sup>۱۴</sup> مَلِکانه که در عنفوان<sup>۱۵</sup> جوانی و مطلع<sup>۱۶</sup> عمر از جهت کسبِ ممالک به جای آورده است، امروز قدوه<sup>۱۷</sup> ملوکِ دنیا و دستور پادشاهان گیتی شده است.

قَادَ الْجِيَادَ لِخَمْسَ عَشْرَةَ حِجَّةً      وَ لِدَائِهِ إِذْ ذَاكَ فِي أَشْغَالِ  
قَعَدَتْ بِهِمْ هِمَاتُهُمْ وَ سَمَتْ بِهِ      هِمَمُ الْمُلُوكِ وَ سَوْرَةُ الْأَبْطَالِ  
ای به یک حمله گرفته مُلکِ عالم در کنار      آفتابِ خسروانی<sup>۱۸</sup>، سایهٔ پروردگار

و بر اثر آن<sup>۱۹</sup> اگر دیوِ فتنه در سرِ آلِ بوحلیم جای گرفت، تا پای از حد<sup>۲۰</sup> بندگی بیرون نهداند، در تدارک<sup>۲۱</sup> کارِ ایشان رسومِ لشکرکشی و آداب<sup>۲۲</sup> سپاه‌آرایی از نوعی تقدیم<sup>۲۳</sup> فرمود که روزنامه<sup>۲۴</sup> سعادت به اسم و صیت<sup>۲۵</sup> آن مؤرخ<sup>۲۶</sup> گشت، و کارنامه<sup>۲۷</sup> دولت، به ذکرِ محاسن<sup>۲۸</sup> آن جمال گرفت

- ۱- جمع عزیمت: افسون‌ها، دعاهایی که بر بیماران خوانند تا شفا یابند؛ ورد، دعا، اراده و آهنگ
- ۲- یاری، مدد
- ۳- گشایش، پیروزی
- ۴- آشکار، واضح، روشن
- ۵- پی‌درپی شدن، پیاپی بودن، علی‌الذوام
- ۶- یاری، مدد
- ۷- تقویت گشته، تأیید شده
- ۸- پیروزی
- ۹- یاری کردن، پیروزی
- ۱۰- درفش، علم، بیرق
- ۱۱- علم، درفش، پرچم
- ۱۲- پیشواز کردن، پذیره شدن
- ۱۳- پذیرفتن، پذیرش
- ۱۴- جمع مآثره، بزرگواری‌ها و کارهای نام‌آور
- ۱۵- اوایل، اول هر چیز
- ۱۶- محل طلوع، شروع، آغاز
- ۱۷- پیشوا، مقتدا
- ۱۸- پادشاه بزرگ، سلطان عظیم‌الشأن
- ۱۹- بر اثر آن: به دنبال و بر عقبِ آن
- ۲۰- چاره‌جویی کردن، جلوگیری کردن
- ۲۱- انتها، مرز، اندازه
- ۲۲- رسوم، روش‌های پسندیده
- ۲۳- هدیه دادن، پیشکش کردن
- ۲۴- کتابی که در آن روزبه‌روز مطالبی قید و ثبت شود و وقایعی یادداشت کنند
- ۲۵- آواز، شهرت
- ۲۶- دارای تاریخ، تاریخ‌نهاد
- ۲۷- کتابی که در آن کارها و اعمال کسی برشمرده شود مانند کارنامهٔ اردشیر پاپکان به پهلوی
- ۲۸- ج‌حسن؛ خوبی‌ها، نیکویی‌ها

وَ مَا مَحَا أَتَرَ الْعِصْيَانِ صَارِمُهُ      وَإِنَّمَا أَلْعَارَ عَن وَجْهِ الزَّمَانِ مَحَا<sup>۱</sup>  
و بدین دو فتح با نام که به فضل<sup>۲</sup> ایزد تعالی و فزیر<sup>۳</sup> دولت قاهره<sup>۴</sup>، لازالت ثابتة<sup>۵</sup>  
الأوتاد، راسیة الأطواد<sup>۵</sup>، تیسیر<sup>۶</sup> پذیرفت، نظام<sup>۷</sup> کارهای حضرت<sup>۸</sup> و ناحیث<sup>۹</sup> به  
قرار معهود<sup>۱۰</sup> و رسم<sup>۱۱</sup> مألوف<sup>۱۲</sup> باز رفت، و بر قاعده<sup>۱۳</sup> درست و سنن<sup>۱۴</sup> راست اطراد<sup>۱۵</sup>  
و استمرار<sup>۱۶</sup> یافت، و تمامی مفسدان اطراف دم درکشیدند<sup>۱۷</sup> و سر به خط<sup>۱۸</sup> آوردند، و  
دل های خواص و عوام و لشکری و رعیت<sup>۱۹</sup> بر طاعت و عبودیت<sup>۲۰</sup> بیارامید<sup>۲۱</sup>، و نفاذ<sup>۲۲</sup>  
اوامر<sup>۲۳</sup> پادشاهانه از همه و جوه<sup>۲۴</sup> حاصل آمد، و حشمت<sup>۲۵</sup> ملک و هیبت<sup>۲۶</sup> پادشاهی  
در ضمائر<sup>۲۷</sup> دوستان و دشمنان قرار گرفت، و ذکر آن در آفاق و اقطار<sup>۲۸</sup> عالم، شایع<sup>۲۹</sup> و  
مبسوط<sup>۳۰</sup> گشت.

و اگر در تقریر<sup>۳۱</sup> محاسن نوبت<sup>۳۲</sup> این پادشاه دیندار و شهسوار کامگار - که در ملک

- ۱- وَ مَا مَحَا ... نشان نافرمانی و گردنکشی را شمشیر بزبان او دور نکرد و نسترد، بلکه همانا ننگ را از روی روزگار دور کرد
- ۲- احسان، بخشش
- ۳- شأن، شوکت؛ حسن، زیبایی
- ۴- غالب، مقهور کننده، چیره
- ۵- لازالت ثابتة ... همواره میخهای بزرگ آن پایرجا و کوههای سترگ آن ریشه دار و استوار باد
- ۶- آسان کردن، سهل گردانیدن
- ۷- نظم، ترتیب، آراستگی
- ۸- درگاه، پیشگاه، پایتخت
- ۹- بخشی از یک سرزمین
- ۱۰- عهد کرده شد، معمول، متداول
- ۱۱- بخشی از یک سرزمین
- ۱۲- الفت گرفته، مأنوس، خو گرفته
- ۱۳- قاعده، قانون، روش
- ۱۴- راه و روش
- ۱۵- قانون، ضابطه
- ۱۶- روان شدن، پیاپی بودن، محکم و استوار شدن
- ۱۷- دم درکشیدند: سکوت کردن، خاموش شدن
- ۱۸- سر به خط آوردن: مطیع و فرمانبردار شدن
- ۱۹- عامه مردم، تبة یک کشور
- ۲۰- بندگی کردن، طاعت نمودن
- ۲۱- استراحت کردند؛ آرامش و آسایش یافتند
- ۲۲- روان شدن کار، جاری شدن فرمان
- ۲۳- امر؛ فرموده ها، فرمان ها، احکام
- ۲۴- ج - وجه؛ راه ها، طریقه ها، روش ها
- ۲۵- شوکت، عظمت، بزرگی، شکوه
- ۲۶- ترس، شکوه
- ۲۷- جمع ضمیر: باطن انسان، اندرون دل
- ۲۸- جمع فطن: کناره ها، اطراف
- ۲۹- آشکار، رایج
- ۳۰- بسط داده شده، گسترده
- ۳۱- بیان
- ۳۲- دولت، اقبال

مُخَلَّد<sup>۱</sup> باد و بر دشمن مظفّر<sup>۲</sup> - خوضی<sup>۳</sup> و شرعی زوّد، و فضایل ذاتِ بزرگ و مناقب<sup>۴</sup> خاندانِ مبارک شاهانشاهی را شرحی و بسطی<sup>۵</sup> داده شود، غرض<sup>۶</sup> از ترجمه<sup>۷</sup> این کتاب فایده<sup>۷</sup> گردد، و من بنده را خود این محل<sup>۸</sup> از کجا تواند بود که، ثنای<sup>۹</sup> دولت قاهره<sup>۱۰</sup> گویم؟ که:

اگر مملکت را زبان باشدی <sup>۱۱</sup>	ثناگوی شاه جهان باشدی
ملک بوالمظفّر که خواهد فلک	که مانند او کامران <sup>۱۲</sup> باشدی
زهی <sup>۱۳</sup> تو گر صد دهان داری	که در هر دهان صد زبان باشدی
بدان هر زبان صد لغت گویدی	که در هر لغت صد بیان باشدی
بنان <sup>۱۴</sup> گرددی مویها بر تنیش	یکی کَلک <sup>۱۵</sup> در هر بنان <sup>۱۶</sup> باشدی
پس آن کَلکها و زبانها همه	به مَدحت <sup>۱۷</sup> روان و دوان باشدی
نبشته که با گفته جمع آیدی	وگر چند بس بی کران <sup>۱۸</sup> باشدی
ز صد داستان کان ثنای تراست	همانا که یک داستان باشدی

۱- جاویدان، همیشه مانده

۲- ظفر یافته، پیروز گردیده

۳- تعمق، تأمل

۴- جمع منقبت: آنچه مایه ستایش و فخر و مباحات شخص باشد، هنر

۵- به تفصیل گفتن، به شرح باز نمودن، گستردن، باز کردن

۶- خواست، آهنگ، مراد

۷- فوت شدن، از دست رفتن

۸- قدر، منزلت

۹- مدح، ستایش؛ شکر، سپاس

۱۰- مقهورکننده

۱۱- باشدی، داری، گویدی، گرددی، و سایر افعال نظیر اینها در این شعرها و در اشعار و عبارات دیگر، به

معنی می بود، می داشت، می گفت، می گشت، و غیره است و عادة در جمله هایی که بصورت شرط انشا شده

است بکار رفته مثلاً اگر هزار مدیح تو گویدی هنوز بس نباشدی = اگر هزار مدیح تو می گفت هنوز بس

نمی بود

۱۲- آنکه امیال و آرزوهای خود را تحقق بخشد؛ کامیاب، بهره مند

۱۳- سرانگشت، انگشت

۱۴- رونده، غلام، بنده، چاکر

۱۵- سرانگشت

۱۶- نی، قلم

۱۷- بی انتها، بی پایان

۱۸- ستایش، تمجید

و اقتدا<sup>۱</sup> و تقییل<sup>۲</sup> این پادشاه بنده پرور - که همیشه پادشاه و بنده پرور باد - در جهان داری به مکارم<sup>۳</sup> خاندان مبارک بوده است، و معالی خصال<sup>۴</sup> ملوکِ أسلاف<sup>۵</sup> را انار الله<sup>۶</sup> براهینهم<sup>۶</sup> قبله عزائم<sup>۷</sup> میمون دانسته است.

أَلْفَى أَبَاهُ بِذَلِكَ الْكَسْبِ يَكْتَسِبُ<sup>۸</sup>

آن چندان آثار حمید<sup>۹</sup> مرضی<sup>۱۰</sup> که در تقدیم<sup>۱۱</sup> ابواب<sup>۱۲</sup> عدل و سیاست<sup>۱۳</sup> خداوند، سلطانِ ماضی<sup>۱۴</sup>، یمین الدّولة و امین الملة نظام الدّین کهف المسلمین، ابوالقاسم محمود راست، انار الله<sup>۱۵</sup> برهانه و ثقل بالخیرات میزانه<sup>۱۵</sup>، و بر آن جمله که در إحيای<sup>۱۶</sup> سوابق<sup>۱۷</sup> امیر عادل ناصر الدّین والدّولة، نور الله حفرة و بیض غرته<sup>۱۸</sup>، سعی نمود تا آن را به لواحق<sup>۱۹</sup> خویش بیاراست، و رسوم ستوده<sup>۲۰</sup> او را تازه و زنده گردانید، و سنت های مذموم<sup>۲۱</sup> که ظلمه<sup>۲۲</sup> و متهوّران<sup>۲۳</sup> نهاده بودند به یکبار محو<sup>۲۴</sup> کرد تا خلائق<sup>۲۵</sup> روی زمین، آسوده و مرفّه<sup>۲۶</sup> پشت به دیوارِ امن<sup>۲۷</sup> و فراغت<sup>۲۸</sup> آوردند، و دوست و دشمن به علو<sup>۲۹</sup>

- ۱- پیروی کردن، تقلید کردن  
 ۲- بر پی رفتن، پیروی بزرگان کردن، مانندگی کردن  
 ۳- جمع مکرمت: نیکی ها، کرم ها، بزرگواری ها  
 ۴- خوی های شریف، خصلت های برجسته  
 ۵- جمع سلف: پیشینیان، پدران پیشین  
 ۶- حجت های آنها را خداوند به آنها پیاموزاد  
 ۷- ج. عزیمت؛ قصد، تصمیم  
 ۸- ألفی أباه ... پدر خویش را یافت که بدین کسب مشغول بود (همان کار می کند که پدرش می کرد)  
 ۹- پستندیده، ستوده؛ مبارک، فرخنده  
 ۱۰- آنچه مورد پسند و رضایت واقع شده، پسندیده  
 ۱۱- هدیه دادن، پیشکش کردن  
 ۱۲- ج- باب؛ فصل ها، بخش ها  
 ۱۳- مجازات  
 ۱۴- انار الله ... برهان و حجت او را خداوند به او پیاموزاد و ترازوی او را به نیکی ها سنگین کناد  
 ۱۵- زنده گردانیدن، از نو به رونق و رواج آوردن  
 ۱۶- ج- سابقه؛ گذشته ها، سرگذشت ها  
 ۱۷- نور الله ... خداگور او را روشن کناد و پیشانی او را (روی او را) سپید کناد  
 ۱۸- جمع لاحق، لاحق: پیوسته ها به دنبال چیزی  
 ۱۹- مدح و ستایش شده  
 ۲۰- نکوهیده، مذمت شکرده شده  
 ۲۱- بی باک ها، بی پرواها، گستاخ ها  
 ۲۲- جمع ظالم، ستمکاران  
 ۲۳- مخلوقات، آفریدگان؛ آدمیان  
 ۲۴- از بین رفتن، نابود شدن  
 ۲۵- رفاه یافته، راحت، آسوده  
 ۲۶- رفاه یافتن، راحت، آسوده  
 ۲۷- آسایش، آرامش، آسودگی  
 ۲۸- بلندترین چیز، بهترین چیز  
 ۲۹- بلندترین چیز، بهترین چیز

هَمَّت و کمالِ سیاستِ آن خسرو<sup>۱</sup> دین دار، رَدَاه اللهُ رِدَاءَهُ غُفْرَانِهِ<sup>۲</sup>، اعتراف<sup>۳</sup> نمودند، و مثال‌های<sup>۴</sup> او در ممالک بر اِطْلَاقِ<sup>۵</sup> نَفَازِ<sup>۶</sup> یافت، و جَبَّارَانِ<sup>۷</sup> روزگار در اَمَانِ<sup>۸</sup> حریم<sup>۹</sup> او پناه طلبیدند<sup>۱۰</sup>، و شرف و سعادتِ خویش در طاعت و متابعت<sup>۱۱</sup> او شناختند، و تمامی ممالکِ غزنین و زابلستان و نیمروز و خراسان و خوارزم و چغانیان و گرگان و طبرستان و قومس و دامغان و ری و اصفهان و بلاد<sup>۱۲</sup> هند و سند و مولتان در ضبط<sup>۱۳</sup> فرمانبرداریِ آن شاهانِ شاهِ محتشم<sup>۱۴</sup> تَعَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ<sup>۱۵</sup> آمد، چنان‌که گاه‌گاہ بر لفظِ مبارکِ راندی که: یک حد<sup>۱۶</sup> مَلِكِ ما سپاهان است و دیگر تَرِمِذُ و سه دیگر خوارزم و چهارم گذارَةُ آبِ گَنگ؛ و هر که کتابِ ممالک<sup>۱۷</sup> و مسالک<sup>۱۸</sup> خوانده است و طول و عرضِ این دیار<sup>۱۹</sup> بشناخته بر وی پوشیده نماند که بَسْطِ<sup>۲۰</sup> مَلِكِ وی تا چه حد بوده است؛ و آنگاه هَمَّتِ<sup>۲۱</sup> مَلِکانه<sup>۲۲</sup> بر اِعلای<sup>۲۳</sup> کلمهٔ حَقِّ مقصور<sup>۲۴</sup> گردانیده و ذَاتِ بِيْ هَمَالِ<sup>۲۵</sup> خویش را بر نُصْرَتِ<sup>۲۶</sup> دینِ اسلام و مراعاتِ<sup>۲۷</sup> مَصَالِحِ<sup>۲۸</sup> خلقِ وقف<sup>۲۹</sup> کرده، و از درِ کابِلِ تا کنارهٔ آبِ قِنُوجِ و حدود<sup>۳۰</sup>

۱- پادشاه بزرگ، سلطان عظیم‌الشان

۲- رَدَاه اللهُ ... خدا او را ردای (لباس) آمرزش و بخشایش خویش ببوشاند

۳- اقرار

۴- فرمان‌های

۵- عموماً، مطلقاً

۶- نفوذ یافتن، روان شدن کار، جاری شدن فرمان

۷- در اصل بزرگ و بزرگوار است ولی بر شاهان و امیران ستمگر اطلاق می‌شود

۸- حفاظت، پناه

۹- بیرامون عمارت و خانه؛ مکانی که حمایت و دفاع از آن واجب باشد

۱۰- جستجو کردند

۱۱- پیروی، تبعیت

۱۲- ج بلده؛ شهرها، ناحیه‌ها

۱۳- حفظ کردن، نگاه داشتن، تحت تسلط داشتن

۱۴- حشمت و شکوه دارند، دارندهٔ خدم و حشم

۱۵- تَعَمَّدَهُ اللهُ ... خدا او را در رحمت خویش ببوشاند و غرق کناد

۱۶- اندازه

۱۷- ج. مملکت؛ کشورها

۱۸- راه‌ها، کشورها

۱۹- شهر، سرزمین

۲۰- گستردگی و فراخی مملکت

۲۱- عزم و اراده، قصد، کوشش

۲۲- شاهانه، در خور پادشاه

۲۳- بلند کردن، برآوردن

۲۴- کوتاه کردن، اختصار نمودن

۲۵- بی‌همتا و انباز

۲۶- باری کردن، پیروزی

۲۷- رعایت کردن، مراقبت کردن، توجه کردن

۲۸- ج. مصلحت؛ آنچه موجب آسایش و سود باشد

کَالْبَجْرِ وَبَانُوسَى، و از جانب ۳۱ مولتان تا نَهْرُ وَاَلَه و منصوره و سوسنات و سَرَنْدِيب و سواحل دریای محیط ۳۲ و حوالی ۳۳ مصر، و از جانب قُصْدَار تمامی نواحی یمن و سیبوره و سند و سیوستان و سله عمر و یُوْدِيَه و اطراف کرمان و سواحل تیزو مُکْران، در تکسیر ۳۴ دوهزار فرسنگ ۳۵ در خِطَه ۳۶ اسلام افزود، اَفْتَابِ مِلَّتِ ۳۷ احمدی، بر آن دیوار از عکس ماه رأیت ۳۸ محمودی ۳۹ بتافت، و شعاع ۴۰ سپهر اسلام در سایه چتر آل ناصرالذین بر آن نواحی گسترده شد، و به جای بُتکَدَها، مساجد بنا افتاد، و در آن مواضع ۴۱ که به روزگار پادشاهان گذشته مَلِكِ الْمَلُوكِ را جَلَّتْ اَسْمَاؤُهُ وَ عَمَّتْ نَعْمَاؤُهُ ۴۲ ناسزا می گفتند، امروز همواره عبادت می کنند و قرآن عظیم می خوانند، و زیادت هزار منبر نهاده شده است که در جُمُعَات و اَعْيَاد ۴۳ بر آن ثناء ۴۴ باری ۴۵ عَزَّ اَسْمُهُ ۴۶ می گویند و فرض ایزدی ۴۷ می گزارند، و در مدّت صد و هفتاد سال که ایام دولت این خاندان مبارک است - ایزد تعالی آن را به هزار و هفتصد برساناد - در سالی پنجاه هزار کم و بیش از برده کافر و کافره از دیار ۴۸ حرب ۴۹ به دیار اسلام می آرند، و ایشان ایمان قبول می کنند، و تا دامن قیامت از توالد ۵۰ و تناسل ۵۱ ایشان مؤمن و مؤمنه می زاید، و همه به وحدانیت ۵۲ خالق و رازق ۵۳ خویش معترف ۵۴

۲۹- منحصر کردن چیزی را به کسی یا چیزی، مخصوص کردن

۳۰- ج- حد؛ کرانه ها، مرزها ۳۱- جهت، سو

۳۲- احاطه کننده، دربرگیرنده ۳۳- گرداگرد، پیرامون

۳۴- شکستن، ریزریز کردن، درهم شکستن

۳۵- در نزد مسلمانان ۱۲۰۰۰ ذراع و آن معادل سه میل یا دوازده هزار گز بود

۳۶- سرزمین، مملکت ۳۷- شریعت، آیین

۳۸- درفش، بیرق ۳۹- منسوب به سلطان محمود غزنوی

۴۰- ج- اشعه؛ نور، روشنایی خورشید ۴۱- جای ها، مکان ها

۴۲- جَلَّتْ اَسْمَاؤُهُ ... جلیل باد نام های او و همگنان را شامل باد نعمت های او

۴۳- ج- عید؛ جشن ها، عیدها ۴۴- شکر، سپاس، ستایش

۴۵- خدای متعال، خالق، آفریننده ۴۶- نامش گرامی است

۴۷- فرض: تعیین شده، واجب. فرض ایزدی: واجب کرده خدایی

۴۸- شهر، سرزمین ۴۹- جنگ، نبرد، پیکار

۵۰- فرزند آوردن، زایش ۵۱- پدید آوردن نسل، ایجاد نسل

۵۲- یگانگی، یکتایی

می‌باشند، و برکات ۵۵ و مَثوبات ۵۶ و حسناث ۵۷ آن شاهانشاهِ غازی محمود و تمامی ملوک این خاندان را مُدْخَر ۵۸ می‌گردد. و دیگر سلاطینِ دولتِ میمون ۵۹ را - که خداوندِ عالم پادشاهِ عصر خسرو گیتی ۶۰، شاهانشاهِ غازی بهرام‌شاه وارث مُلک و عُمرِ ایشان باد - فضایل و مناقب ۶۱ بسیار است، که هر یک از ایشان در ایالت و سیاست ۶۲ و عدل و رأفت ۶۳ علی جَدَه اُمّتی بوده‌اند.

إِنَّ الْخِيَارَ مِنَ الْقَبَائِلِ وَاحِدٌ      وَ بَنُو حَنِيفَةَ كُلُّهُمْ أَخْيَارٌ ۶۴

اما شرح و تفصیل ۶۵ آن ممکن نیست، که بی‌اشباعی ۶۶ سخن در تقریر ۶۷ آن معیوب نماید، و اگر بسطی ۶۸ داده شود، غرض ۶۹ از ترجمه این کتابِ محبوب ۷۰ گردد. لا جَرَم به میامین ۷۱ آن نیت‌های نیکو و عقیدت‌های ۷۲ صافی ۷۳ شِعَارِ ۷۴ پادشاهی و خِلال ۷۵ جهانداری، در این خاندانِ بزرگ مؤئد ۷۶ و مُخَلَّد ۷۷ و دایم و جاوید گشته است، و سیرتِ پادشاهانِ این دولت، تَبَّتْهَا اللَّهُ ۷۸، طراز ۷۹ محاسن ۸۰ عالم و جمالِ مفاخر ۸۱ بنی‌آدم شده،

۵۲- روزی‌دهنده، روزی‌رسان (صفتی از صفات خداوند متعال)

۵۴- اعتراف‌کننده، اقرارکننده      ۵۵- ج- برکت؛ خجستگی، نیکبختی، سعادت

۵۶- جمع مَثوبه؛ (از مادّة ثواب) اعمال نیک که موجب پاداش نیکِ آخروی گردد

۵۷- ج- حسنه؛ کارهای نیک، اعمال خیر      ۵۸- اندوخته شده، پس‌انداز شده

۵۹- خجسته، فرخنده، باشگون      ۶۰- جهان، عالم، کره زمین

۶۱- جمع منقبت آنچه مایه ستایش و فخر و مباهات شخص باشد، هنر

۶۲- حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت

۶۳- مهربانی، ترحم

۶۴- إِنَّ الْخِيَارَ ... مرد برگزیده از همه دودمان‌ها یکی باشد (هر قبیله‌ای را یک مرد گزیده بیش نباشد) و

دودمان پسران حنیفه همگیشان برگزیدگان‌اند      ۶۵- شرح و بسط دادن

۶۶- پُر و بسیاری      ۶۷- روشن ساختن

۶۸- شرح و توضیح      ۶۹- خواست، آهنگ، مراد

۷۰- پنهان، پوشیده      ۷۱- جمع میمنت: برکت‌ها

۷۲- یقین، ایمان، اعتقاد      ۷۳- خالص، پاکیزه

۷۴- جامه زیرین، و همچنین رنگ و نشان ویژه‌ای که برای مشخص بودن اختیار می‌کنند، چون رنگ عمامه

را یا گفتاری شِعَار می‌سازند      ۷۵- ج- خُله؛ خصلت‌ها، خوبی‌ها، منشرها

۷۶- ابدی شده، جاودانی      ۷۷- جاویدان

۷۸- تَبَّتْهَا اللَّهُ : خدا آن را ثابت و پابرجا و دائمی گرداناد

و زمانه<sup>۸۲</sup> عزّ و شرف را انقیاد<sup>۸۳</sup> نموده، و ذکر آن به قلم عطارد<sup>۸۴</sup> بر پیکر خورشید نبشته، و حمد الله تعالی<sup>۸۵</sup> که مخایل<sup>۸۶</sup> مزید<sup>۸۷</sup> مقدرت<sup>۸۸</sup> و دلایل مزیت<sup>۸۹</sup> بسطت<sup>۹۰</sup> هر چه ظاهر تر است، و امیدهای بندگانِ مخلص<sup>۹۱</sup>، در آنچه<sup>۹۲</sup> دیگر اقالیم<sup>۹۳</sup> عالم در خطه<sup>۹۴</sup> مُلکِ میمون خواهد افزود و موروث<sup>۹۵</sup> و مکتسب<sup>۹۶</sup> اندر آن به هم پیوست هر چه مستحکم تر؛ و این بنده و بنده زاده را در مدح<sup>۹۷</sup> مجلسِ اعلیٰ<sup>۹۸</sup> قاهری<sup>۹۹</sup> ضاعف الله اِشراقَه<sup>۱۰۰</sup> قصیده‌ای است که از زبان مبارک شاهانشاهی گفته شده است، و بیت از آن که لایق این سیاق<sup>۱۰۱</sup> بود اثبات افتاد:

إِنَّا لَنُخْرِزُ بِالْأَسْيَافِ مُضَلَّتَةً      مَمَالِكَ الْأُرُومِ وَ الْأَثْرَاكِ عَنِ كَثَبِ  
حَتَّى يَكُونُ لَنَا الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا      مَخْمِيَةً بَيْنَ مَوُزُوثٍ وَ مُكْتَسَبِ

ایزد تعالی و تقدس<sup>۱۰۲</sup>، همیشه روی زمین را به جمال عدل و رحمتِ خداوندِ عالم شاهانشاه عادل اعظم<sup>۱۰۳</sup> ولی النعم<sup>۱۰۴</sup> آراسته دارد<sup>۱۰۵</sup>، و در دین و دنیا به غایت<sup>۱۰۶</sup> همت و قُصارای اُمْنِيَّتِ<sup>۱۰۷</sup> برساناد، و منابر اسلام را شرقاً و غرباً، به فر<sup>۱۰۸</sup> و بهای<sup>۱۰۹</sup> القاب<sup>۱۱۰</sup>

- ۷۹- زینت، آرایش  
۸۱- فخر و مباهات  
۸۳- فرمانبرداری، اطاعت، مطیع شدن  
۸۵- حمد الله تعالی: سپاس و ستایش خداوند را که بزرگ و بلند شد  
۸۶- جمع مخیله: نشانه‌ها و علامت‌ها  
۸۸- توانایی داشتن، قدرت  
۹۰- گسترده‌گی و فراخی مملکت  
۹۲- اینجا به جای در آنکه و در اینکه بکار رفته است  
۹۳- ج- اقلیم؛ کشورها  
۹۵- ارث گذاشته شده  
۹۷- ستوده، تمجید کردن، ستایش  
۹۹- غالب، چیره  
۱۰۰- ضاعف الله اِشراقَه: خدای برافروزندگی و تابندگی آن را مضاعف کناد  
۱۰۱- راندن، خواندن و بیان کردن  
۱۰۳- بزرگتر، بزرگوارتر  
۱۰۵- دارد؛ فعل دعایی  
۱۰۷- حد اعلای آرزو قُصارای به معنی انتها و دورترین نقطه، و اُمْنِيَّتِ (از ماده مَنَى) به معنی خواهش نفس
- ۸۰- جمع حسن: نیکویی‌ها، خوبی‌ها  
۸۲- روزگار  
۸۴- ستاره تیر، رب النوع سخنوری  
۸۷- افزون شدن، زیاد کردن  
۸۹- افزونی، برتری  
۹۱- بی‌ریا  
۹۴- ناحیه، مملکت  
۹۶- به دست آمده  
۹۸- برگزیده از هر چیز، برتر  
۱۰۲- پاک و منزّه  
۱۰۴- آنکه بر کسی حق نعمت دارد  
۱۰۶- پایان، نهایت، انجام



میمون و زینت نام مبارک شاهانشاهی مزین گرداناد، و خاک بارگاه همایون را سجده گاه شاهان دنیا کند،

و يَرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ آمِينَا ۱۱۱

همی گوید بنده و بنده زاده نصرالله محمد عبدالحمید بوالمعالی، تولاه الله الکریم بفضلہ ۱۱۲، چون به فر ۱۱۳ اصطناع ۱۱۴ و یمن اقبال ۱۱۵ مجلس قاهره شاهانشاهی، ادام الله اشرافه ۱۱۶ خانه خواجه من ۱۱۷ بنده اطال الله بقاءه و ادام آیامه و انعامه و رزقه الله سعاده الدارين ۱۱۸ قبله احرار ۱۱۹ و افاضل ۱۲۰ و کعبه علماء و امثال ۱۲۱ این حضرت بزرگ لا زالت محروسه الأطراف محمیة الأرجاء و الأکناف ۱۲۲ بود، و جملگی ۱۲۳ ملاذ ۱۲۴ و پناه جانب او را شناختندی، و او در ابواب تفقد ۱۲۵ و تعهد ۱۲۶ ایشان، انواع تکلف ۱۲۷ و تنوق ۱۲۸ واجب داشتی، و التماسات ۱۲۹

۱۰۸ - شأن، شوکت؛ حسن، زیبایی

است

۱۰۹ - عظمت، کمال، نیکویی، زیبایی

۱۱۰ - ج - لقب؛ خطابهایی که برای تعظیم و احترام کسی پیش از اسم وی آرند

۱۱۱ - و يَرْحَمُ اللَّهُ ... بیامرزاد ایزد بنده ای را که آمین گفت

۱۱۲ - تولاه الله الکریم بفضلہ: خدای کریم به فضل و بزرگواری خویش او را خداوند و دوستدار باد و دوست

۱۱۳ - شأن، شکوه، حسن

گیراد

۱۱۴ - کسی را پروردن و او را به خود نزدیک کردن و بدو نیکی نمودن

۱۱۵ - فرخندگی طالع، برکت سرنوشت ۱۱۶ - ادام الله اشرافه: خدا تابش او را پایدار دارد

۱۱۷ - مرادش کسی است که خداوندگار و رئیس و فرمانده او بوده است در زندگی یا در کارش، و سمت

بزرگی داشته است بر او؛ و شاید بتوان در مقدمه توضیح بیشتر داد

۱۱۸ - اطال الله بقاءه ... خداوند بقای او را دراز کند و روزهای او را پایدار دارد و بخشش هایش را و

خوشبختی دو سرای روزی او کند ۱۱۹ - ج - حر؛ آزادان، آزادگان

۱۲۰ - ج - افضل؛ برتران، دانشمندان ۱۲۱ - جمع امثال؛ برگزیدگان، نیکوکارتران

۱۲۲ - لا زالت محروسه ... این درگاه و این پایتخت همواره از همه جانب محفوظ باد و کنارها و کرانه های

دور و نزدیک آن نگه داشته باد از بدی ۱۲۳ - همگی، همه

۱۲۴ - پناهگاه، ملجأ

۱۲۵ - جستجو کردن و مجازاً کسی را مورد علاقه قرار دادن

۱۲۶ - پرستاری کردن، تیمار داشتن، و در بر آوردن حاجت های وی اهتمام ورزیدن

۱۲۷ - رنج بر خود نهادن، کاری به مشقت انجام دادن؛ منتهای کوشش را نمودن در اینکه کاری را خوب به

انجام برسانند ۱۲۸ - چربدستی و هنرنمایی کردن در کار و صنعت

۱۲۹ - درخواست ها، خواهشندی ها

هر یک را بر آن جمله، به اهتزاز<sup>۱</sup> و استبشار<sup>۲</sup> تلقی<sup>۳</sup> کردی که مانند آن بر خاطر<sup>۴</sup> اهل<sup>۵</sup> روزگار نتواند گذشت - و ذکر این معنی از آن شایع تر<sup>۶</sup> است که در آن به زیادت<sup>۷</sup> اطنابی<sup>۷</sup> حاجت افتد:

بِعَزَّةٍ قَدْ أَلْقَى عَصَاهُ وَصَيْتُهُ      يُعْطَرُ مَا بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى مِصْرٍ<sup>۸</sup>

لاجرم<sup>۹</sup> همه را به جانب او سکون<sup>۱۰</sup> و استنامت<sup>۱۱</sup> حاصل آمده بود، و در عرصه<sup>۱۲</sup> و لا<sup>۱۳</sup> و هوا<sup>۱۴</sup> قدم صدق می گزاردند

النَّاسُ أَكْبَسُ مِنْ أَنْ يَمْدَحُوا رَجُلًا      حَتَّى يَرَوْا عِنْدَهُ آثَارَ إِخْسَانٍ<sup>۱۵</sup>

و طایفه‌ای<sup>۱۶</sup> از مشاهیر<sup>۱۷</sup> ایشان که، هر یک فضل<sup>۱۸</sup> وافر<sup>۱۹</sup> و ذکری<sup>۲۰</sup> سایر<sup>۲۱</sup> داشتند، به منزلت<sup>۲۲</sup> ساکنان<sup>۲۳</sup> خانه و بطانه<sup>۲۳</sup> مجلس بودند، چون قاضی محمد<sup>۲۴</sup> عبدالحمید اسحق، و برهان‌الدین عبدالرشید نصر، و امامان: علی خیاط و صاعد میهنی، و عبدالرحمن بُستی، و محمد سیفی، و محمد نسابوری، و محمد عثمان بُستی، و مبشر رضوی اَدیب، و عبدالرحیم اسکافی، و عبدالحمید زاهدی، و محمود سگزی، و فاخر ناصر، و سعید باخرزی، و در بعضی اوقات امامان: محمد خبازی، و محمود نسابوری، رجم

۱- شادمانی کردن      ۲- شادمانه شدن و گشاده‌رویی نشان دادن

۳- پذیرفتن، پذیرش      ۴- اندیشه، فکر، قلب، ذهن

۵- مردم      ۶- فاش، آشکار، رایج

۷- دراز گفتن، بسیار گفتن

۸- بِعَزَّةٍ قَدْ ... عصای سفر و رحل اقامت در غزنه افکنده است و آوازه او مابین عراق تا مصر را معطر و خوشبوی گردانیده است

۹- به‌طور یقین، بدون شک

۱۰- آرام گرفتن و مطمئن شدن

۱۱- دوستی و همبستگی

۱۲- فضای خانه، پهنه، گشادگی

۱۳- میل کردن، هوس کردن

۱۴- النَّاسُ أَكْبَسُ ... مردمان زیرک‌تر از آنند که مردی را بستانند تا هنگامی که (و پیش از آنکه) نزد او

۱۵- نشان‌های نیکوتی ببینند

۱۶- دسته، گروه، جماعت

۱۷- ج- مشهور، بزرگان، اعیان

۱۸- احسان، بخشش

۱۹- زیاد، بسیار، فراوان

۲۰- یادآوری، یاد

۲۱- جاری، روان؛ فراگیر

۲۲- مقام، مرتبه

۲۳- دوستان نزدیک

الله المَاضِينَ مِنْهُمْ و اَطال بقاء اَلْغَابِرِينَ<sup>۱</sup>؛ و من بنده را بر مجالست و دیدار و مذاکرت و گفتار ایشان چنان اِلْفی<sup>۲</sup> تازه گشته بود و به مطالبت<sup>۳</sup> و مواظبت بر کسبِ هنر آن میل<sup>۴</sup> افتاده که، از مباشرت<sup>۵</sup> اَشغال<sup>۶</sup> و مَلابست اَعمال<sup>۷</sup> اِعراض<sup>۸</sup> کَلّی می بود، و غایتِ نِهْمت<sup>۹</sup> بر آن مقصور<sup>۱۰</sup> داشت می که یکی را از ایشان دریافت می<sup>۱۱</sup> و ساعتی به مفاوضت<sup>۱۲</sup> او مؤانست<sup>۱۳</sup> جست می، و آن را سرمایه سعادت و اقبال<sup>۱۴</sup> و دولت شناخت می؛ و ممکن است که این سخن در لباسِ تَصَلُّف<sup>۱۵</sup> بر خواطر<sup>۱۶</sup> گذرد، و در معرض<sup>۱۷</sup> تَسْوُوق<sup>۱۸</sup> پیشِ ضمایر<sup>۱۹</sup> آید، اما چون ضَرُورَتِ<sup>۲۰</sup> انصاف، نقاب<sup>۲۱</sup> حسد از جمالِ خویش بگشاید، و در آیاتِ بَراعت<sup>۲۲</sup> و معجزاتِ صِناعت<sup>۲۳</sup> که، این کتاب بر ذکر و اِظْهَارِ<sup>۲۴</sup> بعضی از آن مشتمل<sup>۲۵</sup> است؛ تَأَمُّلی بسزا<sup>۲۶</sup> رود، شناخته گردد که، تا در تحصیل<sup>۲۷</sup>، همتی بلند

- ۱- رَجَمَ اللهُ ... از ایشان آنها را که در گذشته اند خدا بیمارزاد، و بقای آنان را که بجا مانده اند طولانی کناد
- ۲- دوستی گرفتن و خو کردن
- ۳- طلب چیزی از کسی کردن
- ۴- رغبت، تمایل
- ۵- کاری را انجام دادن به نفع خویش، اقدام به عملی کردن
- ۶- جمع شغل: کارها، گرفتاری ها
- ۷- مُلَابَسَتِ اَعْمَال: به کارها در آمیختن، قبول کردن کارها
- ۸- روی گردانیدن، رخ تافتن
- ۹- کمالِ همت و تلاش
- ۱۰- کوتاه کردن، اختصار نمودن
- ۱۱- دریافتن: اینجا به معنی بدست آوردن و درک محضر کسی کردن و در حضور او بودن
- ۱۲- با یکدیگر سخن گفتن
- ۱۳- انس گرفتن، الفت، دمسازی
- ۱۴- روی آوردن، به حسن قبولی تلقی کردن
- ۱۵- لاف زدن، مباحات کردن، با کسی سخن در پیوستن و در کار شدن
- ۱۶- ج. خاطر؛ اندیشه ها
- ۱۷- اسم مکان بر وزن مَفْعِل: محل نمایش و اظهار شیء
- ۱۸- خود را تمجید کردن و از برای خود بازاری گرم کردن
- ۱۹- جمع ضمیر: باطن انسان، اندرون دل
- ۲۰- از روی اجبار، ناگزیر
- ۲۱- پارچه ای که بوسیله آن روی خود را پوشانند؛ رو بند
- ۲۲- بی همتا و کامل شدن در فضل و ادب، کامل شدن در فضل و درگذشتن از صاحبان دانش
- ۲۳- صنعت و هنری که در آن مهارت و تفکر لازم است در قبال حرفه که شغل مزدوران است
- ۲۴- آشکار کردن
- ۲۵- حاوی، فراگیرنده، دربر گیرنده
- ۲۶- شایسته

نباشد، و رنج تعلم<sup>۲۸</sup> هر چه تمام تر تحمل نیفتد، در سخن، که شرف آدمی بر دیگر جانوران بدان است، این منزلت نتوان یافت

بِقَدْرِ الْكَدِّ تَنْقَسِمُ الْمَعَالِي<sup>۲۹</sup>

و چون روزگار بر قضیته<sup>۳۰</sup> عادت خویش در بازخواستن مواهب<sup>۳۱</sup>، آن جمع را بپراگند و نظام<sup>۳۲</sup> این حال گسسته<sup>۳۳</sup> شد، خویشتن را جز به مطالعت کتب مُتَهَدَى<sup>۳۴</sup> ندانستم،

وَ خَيْرُ جَلِيسٍ فِي الزَّمَانِ كِتَابٌ<sup>۳۵</sup>

و در امثال<sup>۳۶</sup> است که نَعَمَ الْمُحَدِّثُ الْدَفْتَرُ<sup>۳۷</sup>. و به حکم آن که گفته اند

جِدٌ<sup>۳۸</sup> همه ساله جان مردم بخورد

گاه از گاه إحماضی<sup>۳۹</sup> رفتی و به تواریخ و أسمار<sup>۴۰</sup> التفاتی<sup>۴۱</sup> بودی، و در اثنای<sup>۴۲</sup>

این حال فقیه عالم علی ابراهیم اسمعیل آدام الله توفیقه که از اَحْدَاثِ<sup>۴۳</sup> فقهای<sup>۴۴</sup>

حضرت<sup>۴۵</sup> جَلَّتْ<sup>۴۶</sup> به مزیت<sup>۴۷</sup> هنر و خرد مستثنی<sup>۴۸</sup> است - و در این وقت<sup>۴۹</sup> توفیقی<sup>۵۰</sup>

۲۷- حاصل کردن و آماده کردن؛ در اینجا کسب کردن دانش

۲۸- دانش آموختن، یاد گرفتن

۲۹- بِقَدْرِ الْكَدِّ ... بلندی‌ها بر اندازه رنج بردن بخش کرده شود

۳۰- حکم، امر، واقعه

۳۱- جمع موهبت: عطیه، چیزی که به کسی بخشیده شود

۳۲- نظم، ترتیب، آراستگی

۳۳- پریشان

۳۴- راه یابنده، هدایت‌پذیر؛ در معنی مکانی که به آن راه توان بُرد

۳۵- وَ خَيْرُ جَلِيسٍ ... نیکوترین همنشینان در زمانه کتاب است

۳۶- داستان‌ها، مَثَل‌ها

۳۷- نَعَمَ الْمُحَدِّثُ ... نیکو سخن‌گویی است دفتر و کتاب

۳۸- کوشش و سعی، پافشاری

۳۹- مزاح کردن

۴۰- جمع سمر: افسانه‌ها، بویژه آنکه در شب گفته می‌شود

۴۱- لطف، توجه

۴۲- در خلال، در طی، در بین، در هنگام

۴۳- جمع حَدَّث: جوانان

۴۴- پایتخت و مرکز دولت و حکومت

۴۵- بزرگ باد، دعائی است در حق پایتخت غزنین که به لفظ (حضرت) نام برده است

۴۶- افزونی، برتری

۴۷- ممتاز، مشخص، جدا کرده شده

۴۸- هنگام، موقع

۴۹- تأیید الهی، کارسازی

۵۰-

حسن عهدی یافت و مزاج<sup>۱</sup> او به تقلبِ احوال<sup>۲</sup> تفاوتِ کم پذیرفت - نسختی<sup>۳</sup> از کليلة و دمنه تحفه<sup>۴</sup> آورد. اگر چه از آن چند نسخهٔ دیگر در میان کتب بود، بدان تبرک<sup>۵</sup> نموده آمد، و حقوق<sup>۶</sup> او را به اخلاص دوستی به رعایت رسانیده شد، و ذکر حق گزاردی و حریت<sup>۷</sup> او بدان مُخلد<sup>۸</sup> گردانیده آمد، جزاؤه الله خیر الجزاء و لقاؤه مناه فی اولاه و أخراه<sup>۹</sup>. در جمله بدان نسخهٔ اِلفی<sup>۱۰</sup> افتاد، و به تأمل<sup>۱۱</sup> و تفکر محاسن<sup>۱۲</sup> این کتاب بهتر جمال داد، و رغبت<sup>۱۳</sup> در مطالعتِ آن زیادت گشت، که پس از کتبِ شرعی<sup>۱۴</sup> در مدتِ عمرِ عالم از آن پر فایده تر کتابی نکرده اند: بنای<sup>۱۵</sup> ابوابِ آن بر حکمت و موعظت<sup>۱۶</sup>، و آن گه آن را در صورتِ هزل<sup>۱۷</sup> فرا نموده<sup>۱۸</sup>، تا چنان که خواصِ مردمان برای شناختنِ تجاربِ بدان مایل باشند، عوام به سبب<sup>۱۹</sup> هزل<sup>۲۰</sup> هم بخوانند و به تدریج آن حکمت‌ها در مزاج<sup>۲۱</sup> ایشان متمکن<sup>۲۲</sup> گردد.

و به حقیقت کان<sup>۲۳</sup> خرد و حصافت<sup>۲۴</sup> و گنجِ تجربت و ممارست<sup>۲۵</sup> است، هم سیاست<sup>۲۶</sup> ملوک را، در ضبط<sup>۲۷</sup> مُلک به شنودنِ آن مدد تواند بود و هم اوساطِ مردمان<sup>۲۸</sup>

- ۱- خلق و خوی
- ۲- تقلب: دگرگونی؛ تقلبِ احوال: دگرگونی حال‌ها
- ۳- نوشته‌ای که از روی کتاب یا نوشته‌ای دیگر تحریر کرده باشند؛ رونوشت
- ۴- هدیه، ارمغان
- ۵- برکت یافتن، خجستگی، میمنت
- ۶- وظیفه، تکلیف
- ۷- جاویدان، همیشه ماننده
- ۸- جزاؤه الله ... خدا پاداش او را بهترین پاداش کنداد و به آرزوی وی در این دنیا و دنیای دیگرش برساناد
- ۹- دوستی گرفتن و خو کردن
- ۱۰- اندیشه کردن
- ۱۱- اندیشه کردن
- ۱۲- جمع حسن: نیکویی‌ها، خوبی‌ها
- ۱۳- میل و علاقه و توجه
- ۱۴- دینی، اسلامی
- ۱۵- بنیاد، اصل
- ۱۶- پند، اندرز
- ۱۷- مزاج کردن، بیهوده گفتن، شوخی
- ۱۸- فرا نمودن: عرضه کردن و نشان دادن
- ۱۹- علت
- ۲۰- مزاج کردن، بیهوده گفتن، شوخی
- ۲۱- خلق و خوی
- ۲۲- متمکن شدن: جای‌گیر شدن، جای‌گزین گشتن
- ۲۳- مرکز عمده هر چیز، محل استخراج هر چیز
- ۲۴- خرد استوار داشتن، رأی نیکو داشتن، استواری عقل
- ۲۵- تمرین کردن، ورزیدن کاری به‌طور دایم
- ۲۶- حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت

را در حفظ ملک از خواندن آن فایده حاصل تواند شد. و یکی از براهمه هند را پرسیدند که: «می‌گویند به جانب<sup>۲۹</sup> هندوستان کوه‌ها است و در وی داروها روید که مُرده بدان زنده شود، طریق<sup>۳۰</sup> بدست آوردن آن چه باشد؟» جواب داد که: حَفِظْتَ شَيْئاً و غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ<sup>۳۱</sup>، این سخن از اشارت<sup>۳۲</sup> و رمز متقدّمان<sup>۳۳</sup> است، و از کوه‌ها علما را خواسته‌اند، و از داروها سخن ایشان را، و از مردگان، جاهلان را که به سماع<sup>۳۴</sup> آن زنده گردند و به سمّ علم، حیاتِ ابد یابند، و این سخنان را مجموعی است که آن را کَلِيلَه و دِمْنَه خوانند و در خزاین<sup>۳۵</sup> ملوک هند باشد، اگر به دست توانی آوردن، این غرض<sup>۳۶</sup> به حصول<sup>۳۷</sup> پیوندد.»

و محاسن<sup>۳۸</sup> این کتاب را نهایت نیست، و کدام فضیلت<sup>۳۹</sup> از این فراتر<sup>۴۰</sup> که از اَمّت<sup>۴۱</sup> به اَمّت و مَلّت<sup>۴۲</sup> به مَلّت رسید و مردود<sup>۴۳</sup> نگشت؟ و چون پادشاهی به کیشری نوشزوان حَقَفَ اللهُ عَنْهُ<sup>۴۴</sup> رسید - که صیّت<sup>۴۵</sup> عدل و رأفت<sup>۴۶</sup> او بر وجه<sup>۴۷</sup> روزگار باقی است و ذکر باس<sup>۴۸</sup> و سیاست<sup>۴۹</sup> او در صدور<sup>۵۰</sup> تواریخ مُثَبَّت<sup>۵۱</sup>، تا بدان حدّ که سلاطین

۲۷- حفظ کردن، نگاه داشتن، تحت تسلط داشتن

۲۸- مردمان میانه، طبقات وسط مردم

۲۹- جهت، سو

۳۰- روش، راه

۳۱- حَفِظْتَ شَيْئاً ... یاد گرفتی یک چیز و غایب شد از تو بسیار چیز

۳۲- دستور، فرمان

۳۳- پیشینیان، سابقین

۳۴- شنیدن

۳۵- ج - خزانه؛ گنجینه‌ها

۳۶- خواست، آهنگ، مراد

۳۷- بدست آوردن، حاصل شدن

۳۸- ج. حسن؛ خوبی‌ها و نیکویی‌ها

۳۹- رجحان، برتری، مزیت

۴۰- بالاتر، بیشتر

۴۱- جماعتی و قومی که از حیث نژاد و دین و تعلق به یک مملکت به یکدیگر وابسته و با هم متحد و

متفق باشند

۴۲- شریعت، آیین

۴۳- رد شده، مطرود، بازگردانیده

۴۴- حَقَفَ اللهُ عَنْهُ: خدا باری (عذاب) او را سبک کند

۴۵- آوازه، شهرت

۴۶- مهربان، شفقت؛ رحم، ترحم

۴۷- به جهت، به خاطر

۴۸- عذاب، سختی و شدت

۴۹- حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت

۵۰- متون، صفحات

۵۱- استوار شده، برقرار

اسلام را در نیکوکاری، بدو تشبیه کنند، و کدام سعادت از این بزرگتر که پیغامبر او را این شرف ارزانی<sup>۱</sup> داشته است که: *وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ*<sup>۲</sup>؟ - انوشروان مثال داد تا آن را به حیلتهای<sup>۳</sup> از دیار<sup>۴</sup> هند به مملکت پارس آوردند و به زبان پهلوی ترجمه کرد<sup>۵</sup>؛ و بنای کارهای مُلکِ خویش، بر مُقْتَضَى<sup>۶</sup> آن نهاد و اشارات<sup>۷</sup> و مواعظ<sup>۸</sup> آن را فهرستِ مصالح<sup>۹</sup> دین و دنیا و نمودار<sup>۱۰</sup> سیاستِ خواص و عوام شناخت، و آن را در خزاینِ خویش موهبتی<sup>۱۱</sup> عزیز و ذخیرتی نفیس<sup>۱۲</sup> شمرد، و تا آخرِ ایام یزدجردِ شهریار<sup>۱۳</sup> که *أَخِرَ مَلُوكِ عَجَمٍ* بود، بر این قرار<sup>۱۴</sup> بماند.

و چون بلاد<sup>۱۵</sup> عراق و پارس بر دست لشکرهای اسلام فتح<sup>۱۶</sup> شد و صبحِ ملت<sup>۱۷</sup> حق بر آن نواحی طلوع کرد، ذکر این کتاب بر اَسْمَاعِ<sup>۱۸</sup> خلفا می گذشت و ایشان را بدان میلی<sup>۱۹</sup> و شعفی<sup>۲۰</sup> می بود، تا در نوبت<sup>۲۱</sup> امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ، که دوم خلیفت بوده است از خاندانِ عمِّ مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَرَضِيَ عَنْ عَمِّهِ، ابن المقفع آن را زبان پهلوی به لغت تازی ترجمه کرد، و آن پادشاه را بر آن اقبالی<sup>۲۲</sup> تمام افتاد، و دیگر اکابر<sup>۲۳</sup> امت بدان اقتدا<sup>۲۴</sup> کردند. و حال<sup>۲۵</sup> *عَلَوْ*<sup>۲۶</sup> همت و بسطت<sup>۲۷</sup> مُلک او از آن شایع تر است که در شرح آن به

- |   |   |
|---|---|
| ۱- بخشیده شده، اعطا کرده  | ۲- وُلِدْتُ ... زاده شدم در روزگار پادشاه دادگر |
| ۳- حذاقت، جودت نظر  | ۴- شهر، سرزمین                                  |
| ۵- ترجمه کرد فعلی مفرد آورده است به جای جمع، و چون معطوف بر فعلی جمع است به معنی ترجمه کردند باشد | ۶- لازمه، لازم                                  |
| ۷- ج. اشاره؛ فرمانها، بیانها  | ۸- جمع موعظه: بندها، موعظهها                    |
| ۹- ج. مصلحت؛ آنچه موجب آسایش و سود باشد   |   |
| ۱۰- نشانه، علامت  | ۱۱- بخشش، دهش                                   |
| ۱۲- هر چیز گرانباه، قیمتی، گرانبها  | ۱۳- فرمانروای شهر، پادشاه                       |
| ۱۴- پایداری، ثبات، نتیجه  | ۱۵- ج. بلده: شهرها، ناحیهها                     |
| ۱۶- گشایش، پیروزی   | ۱۷- شریعت، آیین                                 |
| ۱۸- جمع سمع، گوشها  | ۱۹- خواست، رغبت                                 |
| ۲۰- خوشحالی، شادمانی، خوشدلی  | ۲۱- وقت، هنگام؛ دولت، اقبال                     |
| ۲۲- روی آوردن، به حسن قبولی تلقی کردن   | ۲۳- ج. اکبر؛ مهتران، بزرگان، شرفا               |
| ۲۴- پیروی کردن، تقلید کردن  | ۲۵- چگونگی، وضع                                 |

إشباعی<sup>۲۸</sup> حاجت<sup>۲۹</sup> افتد. ویکی از آثار باقی آن پادشاه محتشم<sup>۳۰</sup>، حضرت<sup>۳۱</sup> بغداد است که، امروز مرکز خلافت<sup>۳۲</sup> و مستقر<sup>۳۳</sup> امامت و منبع<sup>۳۴</sup> مُلک و مدینه السلام علی الإطلاق آن است. نه در بلاد<sup>۳۵</sup> اسلام، چنان شهری نشان می دهند و نه در دیار کفر. و یکی از خصایص<sup>۳۶</sup> آن حضرت مدّ الله ظلالها آن است که، وفات<sup>۳۷</sup> خلفا آنجا اتفاق نیفتد: امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور رضی الله عنه به بئر<sup>۳۷</sup> میمون یک منزلی مکه حرس<sup>۳۸</sup>ها الله از مُلک دنیا به ملک آخرت رفت، و امیرالمؤمنین ابوعبدالله محمد بن منصور الملقّب بالمهدی رضی الله عنه به مرحله<sup>۳۹</sup> ماسبذان<sup>۴۰</sup> در راه گرگان، و امیرالمؤمنین ابومحمد موسی بن المهدی الملقّب بالهادی به عیسی آباد، و امیرالمؤمنین ابوجعفر هرون بن المهدی الملقّب بالرشید به طوس، و امیرالمؤمنین ابوالعباس عبدالله بن هرون الملقّب بالأمون به طرسوس، و محمد امین به بغداد کشته شد، اما در آن حال خلیفت نبود و اغلب<sup>۴۱</sup> امت بر خلع<sup>۴۲</sup> او اجماع<sup>۴۳</sup> کرده بودند، و در این عهد نزدیک امیرالمؤمنین ابومنصور الفضل الملقّب بالمسترشد بالله، در حدود عراق شهید شد<sup>۴۴</sup>، و میان آن موضع<sup>۴۵</sup> و حضرت<sup>۴۶</sup> بغداد، مسافت<sup>۴۷</sup> تمام نشان می دهند. و محاسن<sup>۴۸</sup> این شهر بسیار است و هر

- ۲۶- بلندترین چیز، بهترین چیز  
 ۲۸- به بُری و بسیاری، به سیری  
 ۳۰- حشمت و شکوه دارند، دارنده خدم و حشم  
 ۳۱- درگاه، پیشگاه، پایتخت  
 ۳۲- جای استقرار، محل قرار گرفتن  
 ۳۵- ج بلده؛ شهرها، ناحیه‌ها  
 ۳۷- مبارک  
 ۳۹- جایی که مسافران در آن کوچ کنند  
 ۴۰- در نسخه اصل: به مرحله‌های سَنَدَران، و این غلط فاحش است و شک نیست که تصحیف کتاب است و لکن ماسبذان در جنوب کرمانشاه و مغرب خرم آباد بوده است (در راه گرگان) چگونه باشد! آری، وقتی که مهدی در ماسبذان درگذشت پسرش هادی در گرگان بود!  
 ۴۱- بیشتر، اکثر  
 ۴۲- جمع شدن، متفق شدن، گردهم آمدن  
 ۴۴- المسترشد را باطنیان در سال ۵۲۹ در مراغه کشتند  
 ۴۵- جا، مکان، محل  
 ۴۶- پایتخت  
 ۲۷- گستردگی و فراخی  
 ۲۹- احتیاج، نیاز، آرزو  
 ۳۲- پادشاهی  
 ۳۴- سرچشمه، منشأ  
 ۳۶- ج- خصیصه؛ اختصاصات  
 ۳۸- خدای او را (مؤنث) حراست فرمایاد



کس از اصحاب تواریخ، در آن خوضی<sup>۴۹</sup> نموده‌اند، و شرح و تفصیل<sup>۵۰</sup> آن مستوفی<sup>۵۱</sup> بیاورده.

و اکنون نکته‌ای چند از سخنان امیرالمؤمنین منصور ایراد کرده آمد، هر چند که جای آن نیست اما ممکن است که خوانندگان را از آن فایده‌ای باشد: روزی با هم‌نشینان خود می‌گفت که: ما أَخَوْجَنِي إِلَى أَنْ يَكُونَ عَلِيٌّ بِأَبِي أَرْبَعَةَ كَمَا أُرِيدُ! قَالُوا وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: مَنْ لَا يَقُومُ مُلْكِي إِلَّا بِهِمْ كَمَا أَنَّ السَّرِيرَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِقَوَائِمِهِ الْأَرْبَعِ. أَمَّا أَحَدُهُمْ فَقَاضٍ لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لُؤْمَةٌ لَانِمٍ؛ وَأَمَّا الثَّانِي فَصَاحِبُ شُرْطَةٍ يُنْصِفُ الضُّعْفَاءَ مِنَ الْأَقْوِيَاءِ؛ وَأَمَّا الثَّلَاثُ فَصَاحِبُ خَرَاجٍ يَسْتَقْصِيهِ وَلَا يَظْلِمُ الرُّعِيَّةَ فَإِنِّي غَنِيٌّ عَنِ ظَلْمِهَا. ثُمَّ عَضَّ عَلَى سَبَابَتِهِ وَقَالَ: آه آه! فَقَالُوا لَهُ: مَنْ الزَّابِعُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: صَاحِبُ بَرِيدٍ يُنْهِيهِ الْأَخْبَارُ عَلَى الصَّحَّةِ وَلَا يَتَجَاوَزُ الصَّدْقَ.

معنی چنین باشد که: چگونه محتاجم به چهار مرد که بر درگاه<sup>۵۲</sup> من قائم<sup>۵۳</sup> گردند! حاضران گفتند: تفصیل<sup>۵۴</sup> اسامی ایشان چگونه است؟ گفت: کسانی که بی‌ایشان کار ملک راست نتواند بود، چنان که تخت بی‌چهارپایه راست نیستد<sup>۵۵</sup>: یکی از ایشان حاکمی که در امضای<sup>۵۶</sup> احکام شرع<sup>۵۷</sup>، از طریق دیانت<sup>۵۸</sup> و قضیت<sup>۵۹</sup> امانت<sup>۶۰</sup> نگذرد و نکوهش<sup>۶۱</sup> مردمان او را از راه حق باز ندارد؛ و دوم خلیفتی که انصافِ مظلومانِ ضعیف از ظالمانِ قوی بستاند؛ و سوم کافی<sup>۶۲</sup> ناصح که خراج‌ها و حقوق بیت‌المال بر وجه استقصا<sup>۶۳</sup>

ط ل ب

۴۷- فاصله بین دو مکان، دوری نقطه‌ای از نقطه دیگر

۴۸- جمع حسن: نیکویی‌ها، خوبی‌ها

۴۹- تعمق، تفکر

۵۰- تمام فرا گرفته، کامل

۵۰- شرح و بسط دادن

۵۲- برپا، برخاسته، ثابت، استوار

۵۲- کاخ شاهی

۵۵- راست نایستد

۵۴- شرح و توضیح

۵۶- کار را راندن و گذرانیدن و دستور اجرا دادن

۵۸- دینداری کردن، خداپرستی

۵۷- اصول دینی

۶۰- امین بودن، درستکاری

۵۹- حکم، امر، واقعه

۶۲- دانای کار، با کفایت

۶۱- سرزنش، عیب‌گویی

۶۳- در هر کاری کوشش را به حد نهایت رسانیدن، و در اینجا مالیات را تا آخرین دینار و آخرین حبه از مردم گرفتن و در بیت‌المال گذاشتن

کند و بر رعیت<sup>۱</sup> حملی<sup>۲</sup> روا<sup>۳</sup> ندارد که من از ظلم او بیزارم. و آن‌گه انگشت بگزید و گفت: آه آه! گفتند: چهارم کیست یا امیرالمؤمنین؟ گفت: صاحب بریدی<sup>۴</sup> که اخبار درست و راست اینها کند<sup>۵</sup> و از حدی<sup>۶</sup> صدق<sup>۷</sup> نگذرد.

و در اثناي<sup>۸</sup> مثال‌ها می‌فرمود که: حَبَّبَ إِلَى عَدُوِّكَ الْفِرَارَ بَتْرَكِ الْجِدِّ فِي طَلْبِهِ إِذَا أَنْهَزَمَ وَ أَعْلَمَ أَنْ كُلَّ مَنْ فِي عَسْكَرِكَ عَيْنٌ عَلَيْكَ.

معنی چنین باشد که: گریختن را در دل دشمن خود دوست گردان به آنکه چون بگریزد در طلب او نیروی و بدان که هر که در لشکر تو آید بر تو جاسوسند.

و عاملی<sup>۹</sup> را به حضرت<sup>۱۰</sup> استدعا<sup>۱۱</sup> کرد، عذری<sup>۱۲</sup> نهاد و گردِ تخلف<sup>۱۳</sup> برآمد و تقاعد نمود<sup>۱۴</sup>، مثال او را بر این جمله توقیع<sup>۱۵</sup> فرمود که: إِنْ ثَقُلَ عَلَيْهِ الْمَصِيرُ إِلَيْنَا بَكُلِّهِ فَإِنَّا نَقْنَعُ مِنْهُ بِبَعْضِهِ وَ نَخَفُّ عَنْهُ الْمَوْتَةَ، فَلْيَحْمَلْ رَأْسَهُ إِلَى الْأَبَابِ ذُونَ جَسَدِهِ. معنی چنین باشد که: اگر گران<sup>۱۶</sup> می‌آید بروی آمدنِ سویِ حضرتِ ما با تمامیِ جثه<sup>۱۷</sup>، ما به بعضی از وی برای تخفیفِ مؤونه<sup>۱۸</sup> قناعت<sup>۱۹</sup> کردیم، باید که سر او بی‌تن به درگاه آرند. و در اثنايِ وصایت<sup>۲۰</sup> پسرِ خویش امیرالمؤمنین مهدی راضی‌الله عنهما<sup>۲۱</sup> می‌گفت: يَا بُنَيَّ، لَا تُؤَسِّعَنَّ عَلَى جُنْدِكَ فَيَسْتَعْتُوا عَنْكَ وَ لَا تُضَيِّقَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَفِرُوا مِنْكَ، أَعْطَيْهِمْ،

۱- عامه مردم، گروهی که دارای سرپرست و راعی باشند

۲- حمل: توجیه، تأویل

۳- جایز، سزاوار

۴- مأمور خیر دادن از وقایع و اعمال مأموران و شکایات مردم به وسیلهٔ روندگان و پیک‌ها و سواران

۵- رسانیدن خبر به وسیلهٔ نامه یا پیام

۶- انتها، مرز، اندازه

۷- راستی و درستی

۸- در خلال، در طی، در بین، در هنگام

۹- کسی که متصدی انجام کارهای مختلف باشد

۱۰- پیشگاه، درگاه

۱۱- درخواست کردن، فرا خواندن

۱۲- اثبات کردن رفع تقصیر و گناه

۱۳- سربچی، روگردانی، خلاف جستن

۱۴- تقاعد نمودن: سرباز زدن کسی از انجام دادن وظیفه‌ای که برعهده دارد؛ یا از پرداختن حقی که برگردن

او است

۱۵- نشان گذاشتن، امضا کردن نامه و فرمان، نوشتن عبارتی در ذیل مراسله و کتاب

۱۶- سنگین، سخت، دشوار، مشکل

۱۷- بدن، تن

۱۸- لوازم معیشت از نفقه، خرج، هزینه

۱۹- خرسند بودن به قسمت خود، صرفه‌جویی

۲۰- وصیت کردن، سفارش نمودن

۲۱- رضی‌الله عنهما: خشنود باشد خدای از ایشان

عَطَاءٌ قَصْدًا وَأَمْنَةً مِّنْهُمَا جَمِيلًا وَ وَسَّعَ عَلَيْهِمْ فِي الرِّجَاءِ وَلَا تُوسَّعُ عَلَيْهِمْ فِي الْعَطَاءِ. معنی چنین باشد که: ای پسر! نعمت بر لشکر فراخ<sup>۱</sup> مکن که، از تویی نیاز شوند، و کار هم تنگ مگیر که برمند<sup>۲</sup>، عطائی<sup>۳</sup> به رسم<sup>۴</sup> می ده در حدِّ اقتصاد<sup>۵</sup> و معنی<sup>۶</sup> نیکو بی تنگ خوئی می فرمای، عرصه<sup>۷</sup> امید بر ایشان فراخ<sup>۸</sup> می دار و عین<sup>۹</sup> عطا<sup>۹</sup> تنگ می گیر.

و همیشه می گفتی که: الخَوْفُ أَمْرٌ لَا أَسْتِقَامَةَ لِأَحَدٍ إِلَّا بِهِ: إِمَّا ذُو دِينٍ يَخَافُ الْعِقَابَ أَوْ ذُو كَرَمٍ يَخَافُ الْإِعْزَازَ أَوْ ذُو عَقْلِ يَخَافُ التَّبِعَةَ. معنی چنین باشد که: ترس و بیم کاری است که، هیچ را استقامتی نتواند بود بی او: یا دین داری بُوَد که از عذاب بترسد، یا کریمی که از عار<sup>۱۰</sup> باک<sup>۱۱</sup> دارد، یا عاقلی که در عواقب<sup>۱۲</sup> غفلت پرهیز کند.

روزی ربیع را گفت: أَرَى النَّاسَ يُبْخَلُونَنِي وَ وَاللَّهِ مَا أَنَا بِبَخِيلٍ لِّكِنْ رَأَيْتُهُمْ عَبِيدَ الْأَدْرَاهِمِ وَالذِّينَارِ فَمَنْعْتُهُمْ إِيَّاهُمَا لِيَخْدُ مَوْتَنِي مِنْ أَجْلِهِمَا وَقَدْ صَدَقَ مَنْ قَالَ «جَوْعَ كَلْبِكَ يَتَّبِعُكَ». معنی چنین باشد که: من می بینم مردمان را که مرا به بخل<sup>۱۳</sup> منسوب<sup>۱۴</sup> می کنند. من بخیل نیستم، لکن همگنان<sup>۱۵</sup> را بنده<sup>۱۵</sup> درم و دینار می بینم، آن را از ایشان باز می دارم تا مرا از برای آن خدمت کنند، و راست گفته است آن حکیم که «سگ را گرسنه دار تا از پی<sup>۱۶</sup> تو دود».

روزی او را گفتند: فلان مقدّم<sup>۱۷</sup> فرمان یافت<sup>۱۸</sup> و از او ضیاع<sup>۱۹</sup> بسیار مانده است و

۱- بسیار، فراوان، گسترده

۲- رمیدن: به سبب نفرت و کراهت احتراز کردن، ترسیدن و گریختن

۳- بخشش، انعام

۴- قاعده، قانون، روش

۵- در کار و خرج میانه رفتن و میانگی کردن و به حدِّ اعتدال عمل کردن

۶- جلوگیری و بازداشتن، ممانعت

۷- فضای، پهنه

۸- مقابل تنگ، گسترده، وسیع

۹- عیب، ننگ، رسوایی

۱۰- عاقبت، نتیجه

۱۱- ج. عاقبت، نتیجه

۱۲- نسبت داده شده، مربوط

۱۳- دنبال، عقب، پشت

۱۴- فرمان یافت: مرد، درگذشت

۱۵- جمع ضیعه: اراضی و املاک از آب و زمین و باغ و کشتزار

فرزندان او به درجه استقلال<sup>۱</sup> نرسیده‌اند، اگر مثال باشد، تا عُمَال<sup>۲</sup> بعضی در تصرف<sup>۳</sup> گیرند و در قبض<sup>۴</sup> آرند، دیوان را توفیری<sup>۵</sup> تمام باشد. جواب داد که: مَنْ لَمْ يُشْبِعْ خِلَافَةَ اللَّهِ أَرْضَهُ لَمْ تُشْبِعْ ضِيَاعُ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ. معنی چنین باشد که: هر که را خلافت<sup>۶</sup> روی زمین سیر نگرداند، از ضیاع<sup>۷</sup> یتیمان هم سیر نگردهد.

و مناقب<sup>۸</sup> این پادشاه را نهایت نیست و تواریخ متقدمان<sup>۹</sup> به ذکر آن ناطق<sup>۱۰</sup> است، علی‌الخصوص غَزَرِ سیر ثعالبی رحمه الله بر تفصیل<sup>۱۱</sup> آن مشتمل<sup>۱۲</sup> است. و آنچه از جهت<sup>۱۳</sup> وی در تأسیس خلافت<sup>۱۴</sup> و تأکید<sup>۱۵</sup> ملک و دولت تقدیم<sup>۱۶</sup> افتاد، ارکان<sup>۱۷</sup> و حدود<sup>۱۸</sup> را به ثبات<sup>۱۹</sup> حزم<sup>۲۰</sup> و نفاذ<sup>۲۱</sup> عزم<sup>۲۲</sup> چنان استوار و مستحکم گردانید که، چهارصد سال بگذشت و گردش چرخ<sup>۲۳</sup> و حوادث دهر<sup>۲۴</sup> قواعد<sup>۲۵</sup> آن را واهی<sup>۲۶</sup> نتوانست کرد و خللی<sup>۲۷</sup> به اوساط<sup>۲۸</sup> و اذنان<sup>۲۹</sup> آن راه نتوانست داد. و هر بنا که بر

۱- به خودی خود و بدون شرکت گیری بر کاری ایستادن

۲- کارکنان، کارگزاران، گماشتگان

۳- چیزی را به میل خود تغییر دادن، دست به کاری زدن، بدست آوردن

۴- تصرف کردن، مالک شدن

۵- دادن حق کسی به تمام و کمال؛ در اصطلاح دیوان بیشتر شدن مالی دیوان از آنچه انتظار می‌رفت از راه کمتر خرج کردن و صرفه‌جویی و پسانداز کردن یا محل عایدی تازه‌ای یافتن

۶- خلیفه بودن، سلطنت، پادشاهی

۷- (جمع ضیعه) اراضی و املاک از آب و زمین و باغ و کشتزار و غیرها

۸- جمع منقبت آنچه مایه ستایش و فخر و مباهات شخص باشد، هنر

۹- پیشینیان، سابقین

۱۰- حاوی، فراگیرنده، احاطه کننده

۱۱- شرح و بسط دادن

۱۲- پادشاهی، سلطنت

۱۳- استواری، پابرجایی، پایداری

۱۴- مبنای، پایه‌ها، ستون‌ها

۱۵- پابرجایی، استقراری، پایداری

۱۶- محکم کردن کار، استوار ساختن، دوران‌دیشی

۱۷- روان شدن کار، جاری شدن فرمان

۱۸- قصد، تصمیم

۱۹- روزگار، زمانه، عصر

۲۰- آسمان، فلک

۲۱- ج- قاعده؛ اصل، بنیاد

۲۲- تباهی، وهن، فساد

۲۳- جمع دُئب: دنباله‌ها

۲۴- ج- قاعده؛ اصل، بنیاد

۲۵- تباهی، وهن، فساد

۲۶- جمع دُئب: دنباله‌ها

۲۷- ج- قاعده؛ اصل، بنیاد

۲۸- تباهی، وهن، فساد

۲۹- جمع دُئب: دنباله‌ها

قاعده<sup>۱</sup> عدل و احسان قرار گیرد و اطراف و حواشی<sup>۲</sup> آن به نصرت<sup>۳</sup> دینِ حق و رعایت<sup>۴</sup> مَنَاطِمِ<sup>۵</sup> خلق مؤکد<sup>۶</sup> شود، اگر تَقَلَّبِ احوال<sup>۷</sup> را در وی اثری<sup>۸</sup> ظاهر نگردد و دستِ زمانه از ساحت<sup>۹</sup> سعادتِ آن قاصر<sup>۱۰</sup> باشد، بدیع<sup>۱۱</sup> نماید. این قَدَر<sup>۱۲</sup> از فضایلِ این پادشاه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ تَقْرِيرِ<sup>۱۳</sup> افتاد و اکنون روی به غرض<sup>۱۴</sup> نهاده آید.

و در جمله مراد<sup>۱۵</sup> از مَسَاقِي<sup>۱۶</sup> این حدیث<sup>۱۷</sup> آن بُود که، چنین پادشاهی بدین کتاب رغبت<sup>۱۸</sup> نمود. و چون مُلْکِ خراسان به امیرِ سدید<sup>۱۹</sup> ابوالحسن نصر بن احمد السامانی تَعَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ رسید<sup>۲۰</sup>، رودکی شاعر را مثال<sup>۲۱</sup> داد تا آن را در نظم آرد، که میل<sup>۲۲</sup> طبعها<sup>۲۳</sup> به سخنِ منْظومِ بیش باشد. و آن پادشاه رضوانُ اللهُ علیه<sup>۲۴</sup> از ملوکِ آلِ سامان به مزید<sup>۲۵</sup> بَسَطَتْ<sup>۲۶</sup> مخصوص<sup>۲۷</sup> بود و در نوبت<sup>۲۸</sup> او کرمان و گرگان و طبرستان تا حدود<sup>۲۹</sup> ری و سپاهان، در خِطَّة<sup>۳۰</sup> مُلْکِ سامانیان افزود و سی سال مَدَّت یافت و انواعِ تَمَتُّعِ<sup>۳۱</sup> و

۱- قانون، ضابطه

۲- ج حاشیه؛ کناره‌ها، جوانب

۳- یاری کردن، پیروزی

۴- ملاحظه، نگاه داشتن، صیانت احوال و اعمال و اوقات

۵- جمع مَنَظْم و نَظْم: جریان و پیشرفتِ منْظَمِ کارها

۶- استوار گشته، محکم

۷- دگرگون شدن حال‌ها، برگشتن از حالی به حال دیگر

۸- نشان و علامت باقی مانده از هر چیز

۹- ناحیه، درگاه، جوانب

۱۰- کوتاه، ناتوان

۱۱- بیان کردن، بیان کردن

۱۲- اندازه، مقدار

۱۳- آرزو، خواسته، آنچه اراده شده

۱۴- مقصود و مراد

۱۵- هرچه که از آن خبر دهند و نقل کنند

۱۶- از مصدر سوق: راندن

۱۷- محکم، استوار؛ راست و درست

۱۸- میل و علاقه و توجه

۱۹- نصر بن احمد سامانی در سنه ۳۳۱ هجری درگذشت، و رودکی در سال ۳۲۹ هجری

۲۰- رغبت، تمایل

۲۱- فرمان

۲۲- خشنودی خدا بر وی باد

۲۳- سرشت، مزاج، نهاد، طبیعت

۲۴- گسترده‌گی و فراخی مملکت

۲۵- افزون شدن، زیاد کردن

۲۶- وقت، هنگام

۲۷- خاص کرده شده، ویژه

۲۸- ناحیه، مملکت

۲۹- ج حد. مرزها، کرانه‌ها

۳۰- برخوردار شدن، بهره‌مندی

برخوردارى بدان پيوست. و اگر شَمَتى<sup>۱</sup> از احوالِ او إدراج<sup>۲</sup> کرده شود، دراز گردد. و این کتاب را نیک عزیز شمردی و بر مطالعتِ آن مواظبت نمود.

و دابسلیم رای هند که این جَمَع به فرمان او کرده اند، و بیدپایِ برهنمن که مصَنَف<sup>۳</sup> اصل است [از جمله] او بوده است، سمَت<sup>۴</sup> پادشاهی داشته است و بدین کتاب کمال<sup>۵</sup> خرد و حَصَافَتِ<sup>۶</sup> [او] می توان شناخت، و آن جادویِ ها که بیدپایِ برهنمن کرده است، در فراهم آوردن<sup>۷</sup> این مجموع و تلفیقات<sup>۸</sup> نغز<sup>۹</sup> عجیب و وضع های<sup>۱۰</sup> نادر<sup>۱۱</sup> غریب<sup>۱۲</sup> که او را اتفاق افتاده است، از آن ظاهر تر است که، هیچ تکلف<sup>۱۳</sup> را در ترکیبِ آن مجال<sup>۱۴</sup> وضعی<sup>۱۵</sup> تواند بود. چه هر که از خرد بهره ای<sup>۱۶</sup> دارد، فضیلت<sup>۱۷</sup> آن بر وی پوشیده نگردد و آن که از جمالِ عقل<sup>۱۸</sup> محجوب<sup>۱۸</sup> است خود به نزدیکِ اهلِ بصیرت<sup>۱۹</sup> معذور<sup>۲۰</sup> باشد.

نور موسی چگونه بیند کور؟! نطقی<sup>۲۱</sup> عیسی چگونه داند کر؟!!

و اگر در تقریر<sup>۲۲</sup> محاسن<sup>۲۳</sup> این کتاب مجلّدات<sup>۲۴</sup> پرداخته<sup>۲۵</sup> شود، هنوز حقّ آن به واجبی<sup>۲۶</sup> گزارده نیاید، لکن<sup>۲۷</sup> ابرام<sup>۲۸</sup> از همه حدّ بگذشت و از آن موضع<sup>۲۹</sup> که به ذکر

۱- مقدار کم، اندک، از واحد شم: یک بار بوییدن

۲- درج کردن، درون کتاب گنجاندن

۳- تصنیف کننده، کسی که کتابی تصنیف کند

۴- عنوان

۵- تمامیت، آراستگی صفات، معرفت

۶- خرد استوار داشتن، رأی نیکو داشتن، استواری عقل

۷- جمع کردن، گرد هم آوردن

۸- جمع تلفیق: با هم آوردن، مرتب کردن

۹- خوش، نیکو

۱۰- جمع وضع: طرز، شیوه

۱۱- هر چیز تازه و نو، عجیب، بیگانه

۱۲- کمیاب، آنچه کم به دست آید

۱۳- رنج بر خود نهادن، کاری به مشقت انجام دادن

۱۴- فرصت

۱۵- موقع، موقعیت

۱۶- سود، نفع، فایده

۱۷- فرونی در معرفت و علم؛ برتری، مزیت

۱۸- پنهان، پوشیده

۱۹- روشن بینی، دانایی، هوشیاری

۲۰- معاف، کسی که عذرش پذیرفته است

۲۱- سخن گفتن

۲۲- بیان

۲۳- جمع حسن: نیکویی ها، خوبی ها

۲۴- ج. مجلد؛ کتاب و رساله جلد شده؛ کتاب های متعدد

۲۵- حاضر، آماده

۲۶- چنانکه شایسته است

۲۷- اما، ولی

۲۸- استوار کردن، کار محکم کردن

۲۹- جا، مکان، محل

نوشروان رسیده آمده است، تا اینجا سراسر حشو<sup>۱</sup> است و با سیاق<sup>۲</sup> کتاب البته مناسبتی ندارد؛ اما غرض آن بود تا شناخته گردد که حکمت همیشه عزیز بوده است، خاصه<sup>۳</sup> به نزدیک ملوک و اعیان<sup>۴</sup>، والحق<sup>۵</sup> اگر در آن سعی پیوسته آید و مؤونتی<sup>۶</sup> تحمّل کرده شود، ضایع<sup>۷</sup> و بی ثمر<sup>۸</sup> نمانده است، زیرا که معرفت<sup>۹</sup> قوانین سیاست<sup>۱۰</sup>، در جهان داری اصل معتبر<sup>۱۱</sup> است و بقای<sup>۱۲</sup> ذکر بر امتداد<sup>۱۳</sup> روزگار ذخیرتی نفیس<sup>۱۴</sup>، و به هر بها<sup>۱۵</sup> که خریده شود رایگان<sup>۱۶</sup> نماید.

و این کتاب را پس از ترجمه ابن المقفع و نظم رودکی ترجمه ها کرده اند و هر کس در میدان بیان بر اندازه مجال<sup>۱۷</sup> خود قدمی گزارده اند؛ لکن می نماید<sup>۱۸</sup> که مراد ایشان تقریر<sup>۱۹</sup> سَمَر<sup>۲۰</sup> و تحریر<sup>۲۱</sup> حکایت بوده است، نه تفهیم<sup>۲۲</sup> حکمت و موعظت<sup>۲۳</sup>، چه سخن نیک مُبْتَر<sup>۲۴</sup> رانده اند و بر ایراد<sup>۲۵</sup> قصه اختصار<sup>۲۶</sup> نموده.

و در جمله، چون رغبت<sup>۲۷</sup> مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر<sup>۲۸</sup> گشته است، و آن حکم<sup>۲۹</sup> و مواعظ<sup>۳۰</sup> مهجور<sup>۳۱</sup> مانده بود بلکه مدروس<sup>۳۲</sup> شده، بر خاطر گذشت که آن را

- 
- ۱- آگنه، آنچه که بدان چیزی را - مانند لحاف - پُر می کنند. در نوشته و کتاب، مطالب خارج از موضوع بحث که در طبع کلام درج کنند و بیاکنند تا کلام را طولانی کند حشو می گویند
- ۲- خواندن و بیان کردن
- ۳- بویژه، مخصوصاً
- ۴- جمع عین: بزرگان و بزرگواران
- ۵- حقیقتاً، به درستی
- ۶- لوازم معیشت از نفقه، خرج، هزینه
- ۷- بی فایده، بی ثمر
- ۸- قدر، منزلت
- ۹- شناختن، شناسایی، علم، دانش
- ۱۰- حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت
- ۱۱- با اعتبار، قابل اطمینان
- ۱۲- جاویدانی
- ۱۳- طول مدت، طول زمان، درازی
- ۱۴- قیمتی، گرانبها
- ۱۵- قیمت، ارزش، نرخ
- ۱۶- مفت، مجانی؛ بیهوده، عبث
- ۱۷- فرصت، وقت
- ۱۸- ظاهر امر نشان می دهد
- ۱۹- بیان
- ۲۰- نوشتن
- ۲۱- پند، اندرز
- ۲۲- فهمانیدن
- ۲۳- پند، اندرز
- ۲۴- بریده، دُم بریده، ناتمام
- ۲۵- وارد کردن
- ۲۶- سخن را کوتاه کردن
- ۲۷- میل، آرزو، خواهش
- ۲۸- ناتوان، نارسا
- ۲۹- ج - حکمت؛ اندرزها، پندها
- ۳۰- ج. موعظه؛ پندها

ترجمه کرده آید و در بسط<sup>۳۳</sup> سخن و کشف اشارات آن ایشاعی<sup>۳۴</sup> رود و آن را به آیات و اخبار و ابیات و امثال<sup>۳۵</sup> مؤکد<sup>۳۶</sup> گردانیده شود، تا این کتاب را که زبده<sup>۳۷</sup> چند هزار ساله است اِحیائی<sup>۳۸</sup> باشد و مردمان از فواید و منافع<sup>۳۹</sup> آن محروم نمانند.

و هم بر این نمط<sup>۴۰</sup> افتتاح<sup>۴۱</sup> کرده شد، و شرایط سخن آرائی در تضمین<sup>۴۲</sup> امثال و تلفیق<sup>۴۳</sup> ابیات و شرح رموز<sup>۴۴</sup> و اشارات<sup>۴۵</sup> تقدیم<sup>۴۶</sup> نموده آمد، و ترجمه و تشبیب<sup>۴۷</sup> آن کرده شد، و یک باب که بر ذکر بُرزویه طیب مقصور<sup>۴۸</sup> است و به بزرجمهر منسوب<sup>۴۹</sup> هرچه موجز تر<sup>۵۰</sup> پرداخته شد، چه بنای<sup>۵۱</sup> آن بر حکایت است. و هر معنی که از پیرایه<sup>۵۲</sup> سیاست کلی و جلیت<sup>۵۳</sup> حکمت اصلی عاطل<sup>۵۴</sup> باشد، اگر کسی خواهد که به لباس عاریتی<sup>۵۵</sup> آن را بیاراید به هیچ تکلف<sup>۵۶</sup> جمال نگیرد، و هرگاه که بر ناقدان<sup>۵۷</sup> حکیم و مُبّرزان<sup>۵۸</sup> استاد گذرد به زیور<sup>۵۹</sup> او التفات<sup>۶۰</sup> ننمایند و هرآینه<sup>۶۱</sup> در معرض فضحیت<sup>۶۲</sup>

۳۱- جدا و دور، متروک مانده ۳۲- کهنه، فرسوده، بی‌رونی

۳۳- به تفصیل گفتن، به شرح باز نمودن، گستردن، باز کردن

۳۴- بُر و بسیار گفتن از چیزی ۳۵- داستان‌ها، مَثَل‌ها

۳۶- محکم، استوار ۳۷- خلاصه، برگزیده، پست‌نیده از هر چیز

۳۸- زنده گردانیدن ۳۹- جمع منفعت: سودها

۴۰- روش، شیوه و طریقه ۴۱- آغاز، شروع

۴۲- آوردن مصراع، بیت یا ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود. [اگر شعر مشهور و شاعر آن شناخته باشد احتیاجی به ذکر آن شاعر نیست والا باید نام او را ذکر کرد تا «سرقَت» محسوب نشود.]

۴۳- ترتیب دادن، مرتب کردن ۴۴- ج. رمز؛ نهفته‌ها، رازها، اسرار

۴۵- ج. اشاره؛ فرمان‌ها، بیان‌ها ۴۶- هدیه دادن، پیشکش کردن

۴۷- آغاز قصیده که در آن بیت‌هایی دربارهٔ عشق و جوانی آورده باشند

۴۸- کوتاه کردن، اختصار نمودن ۴۹- مربوط، پیوسته

۵۰- کوتاه و مختصرتر ۵۱- بنیاد، اصل

۵۲- زینت، زیور مانند ۵۳- زیور، آرایش

۵۴- بی‌پیرایه و خالی از زینت

۵۵- آنچه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند، و چون رفع حاجت کنند باز دهند

۵۶- رنج بر خود نهادن، کاری به مشقت انجام دادن

۵۷- آنکه سخن درست را از نادرست تمیز دهد؛ سخن‌سنج

۵۸- مرد پیشی گرفته و افزونی‌جسته بر اقران خود

۵۹- زینت، آرایش ۶۰- مهربانی، لطف، توجه



افتد. و آن إطناب<sup>۶۳</sup> و مبالغت<sup>۶۴</sup> مقرون<sup>۶۵</sup> به لطافتِ مُوازَدَت<sup>۶۶</sup> از داستان شیر و گاو آغاز افتاده است که اصل آن است، و در بُستانِ علم و حکمت بر خوانندگان این کتاب از آنجا گشاده شود.

و چون بعضی پرداخته گشت<sup>۶۷</sup>، ذکر آن به سمع<sup>۶۸</sup> مبارکِ اعلیٰ قاهری<sup>۶۹</sup> شاهانشاهی، اَسْمَعُهُ اللهُ الْمَسَارَّ وَالْمَحَابَّ<sup>۷۰</sup>، رسید و جزوی چند به عز<sup>۷۱</sup> تاملِ عالی مشرف<sup>۷۲</sup> شد؛ از آنجا که کمال سخن شناسی و تمییز<sup>۷۳</sup> پادشاهانه است، آن را پسندیده داشت و شرفِ إحماد<sup>۷۴</sup> و إرتضا<sup>۷۵</sup> ارزانی فرمود، و مثالی رسانیدند مبنی<sup>۷۶</sup> بر ابوابِ کرامت<sup>۷۷</sup> و تَمَنِّيَت<sup>۷۸</sup> و مقصور<sup>۷۹</sup> بر انواع بنده پروری و عاطفت که: هم بر این سیاق<sup>۸۰</sup> ببايد پرداخت<sup>۸۱</sup> و دیباچه<sup>۸۲</sup> را به اَلْقَابِ<sup>۸۳</sup> مجلس ما مطرَّر<sup>۸۴</sup> گردانید؛ و این بنده را بدان قوتِ دل و استظهار<sup>۸۵</sup> و سروری و افتخار حاصل آمد و با دهشت<sup>۸۶</sup> هر چه تمام تر در این خدمت خوض<sup>۸۷</sup> نموده شد، که بندگان را از امثال<sup>۸۸</sup> فرمان چاره نباشد؛ و اِلَّا جهانیان را مقرر<sup>۸۹</sup>

- ۶۱- قطعاً، بی شک  
 ۶۲- عیب، رسوایی، بدنامی  
 ۶۳- دراز گفتن، بسیار گفتن  
 ۶۴- زیاده روی، کوشش بسیار  
 ۶۵- نزدیک، پیوسته  
 ۶۶- با هم به یک آبشخور وارد شدن؛ در اینجا همزمانی و هم سخنی با مؤلف است  
 ۶۷- به انجام رسید، تمام شد، حاضر و آماده گردید  
 ۶۸- گوش  
 ۶۹- [اَعْلَايِ قَاهِرِي خواننده می شود] غالب، مقهور کننده، چیره  
 ۷۰- اَسْمَعَهُ اللهُ ... خدا او را بشنواند آنچه شادمانی و لذت آورد  
 ۷۱- عزت، ارجمندی  
 ۷۲- شرف داده شده، سرافراز  
 ۷۳- باز شناختن، باز دانستن  
 ۷۴- ستوده یافتن، پسندیده داشتن کسی را و کار او را  
 ۷۵- از کسی خشنودی نمودن و او را پسندیده داشتن و ستودن  
 ۷۶- بنا شده  
 ۷۷- بزرگی ورزیدن، جوانمردی  
 ۷۸- آرزومند گردانیدن کسی به چیزی، آرزو به دل کسی افکندن  
 ۷۹- کوتاه کردن، اختصار نمودن  
 ۸۰- خواندن و بیان کردن مطلبی  
 ۸۱- آماده و مهیا کرد  
 ۸۲- مقدمه  
 ۸۳- ج- لقب؛ خطابهایی که برای تعظیم و احترام کسی پیش از اسم وی آرند  
 ۸۴- نقش و نگار داده  
 ۸۵- قوی پشت شدن، پشت گرم بودن  
 ۸۶- سرگشتگی، خیره شدن، نگرانی  
 ۸۷- تعمق، ژرف اندیشی

است که بدیهه<sup>۹۰</sup> رای و اوّل فکرِت شاهانشاه دنیا، اَعْلَى اللهُ شَانَه و خَلَدَ مُلْكَه و سُلْطَانَه، نمودار<sup>۹۱</sup> عقلِ کَل و راهبرِ رُوحِ قُدُس است، نه از تَأَمَّلِ اِشَارَات و تجاربِ اِیْن کتابِ خَاطِرِ<sup>۹۲</sup> انور<sup>۹۳</sup> قاهری راه، تشحیذی<sup>۹۴</sup> صورت توان کرد<sup>۹۵</sup> و نه از مطالعتِ اِیْن عبارتِ الفَاطِ ذُرْفَشَانِ<sup>۹۶</sup> شاهانشاهی را مددی<sup>۹۷</sup> تواند بود.

تحفه<sup>۹۸</sup> چگونه اَرَمِ نَزْدِیْکِ تُو سَخْنِ؟! اَبِ حَیَاتِ تَحْفَه کی اَرَد به سوی جان؟! گل را چه گرد خیزد از ده گلاب زن؟! مه را چه وَرَغِ<sup>۹۹</sup> بندد از صد چراغ دان؟! اَمَّا بَدِیْنِ مِثَالِ اِیْنِ بَنْدَه و بَنْدَه زَاَدَه را تشریفی<sup>۱۰۰</sup> هر چه بزرگ تر و تربیتی هر چه تمام تر بود، و مباحثات<sup>۱۰۱</sup> و مفاخرت<sup>۱۰۲</sup> هر چه وافر تر<sup>۱۰۳</sup> افزود، و ثوابِ اُن روزگارِ همایونِ اعلی<sup>۱۰۴</sup> را مُدْخَرِ<sup>۱۰۵</sup> گشت. و نیز اگر ملوکِ گذشته که نام ایشان در مقدمه<sup>۱۰۶</sup> این فصل آورده شده است، از این نوع توفیقی<sup>۱۰۶</sup> یافتند و سخنانِ حکما را عزیز داشت<sup>۱۰۷</sup>، تا ذکر ایشان از اُن جهت بر وجه روزگار باقی ماند، امروز که زمانه<sup>۱۰۸</sup> در طاعت و فلک در متابعت<sup>۱۰۹</sup> رای و رایت<sup>۱۱۰</sup> خداوندِ عالمِ سلطانِ عادلِ اعظمِ شاهانشاهِ بنی آدم و لئى التَّعْمِ مَالِکِ رِقَابِ الْأُمَمِ، اَعْلَى اللهُ رَأْيَه وَرَأْيَتَه وَنَصَرَ جُنْدَه وَآلِیَّتَه<sup>۱۱۱</sup>، آمده است، و عِیَانِ<sup>۱۱۲</sup> کامگاری<sup>۱۱۳</sup> و زمام<sup>۱۱۴</sup>

۸۸- فرمان برداری کردن

۸۹- معلوم، آشکار

۹۰- آنچه بر اندیشه و آگاهی پیشین گویند و کنند؛ ناگهانی

۹۱- راهنما، سرمشق؛ نشانه، علامت

۹۲- اندیشه، فکر، قلب، ذهن

۹۳- جمع مکسر نور بر وزن افعال؛ نورهای)

۹۴- تیز کردن، در معنی حقیقی کارد و پیکان و امثال آنها راه، و در معنی مجازی ذهن و خاطر و هوش را

۹۵- احتمال داد، تصور کرد، ممکن پنداشت

۹۶- درخشان

۹۷- یاری، کمک

۹۸- هدیه، ارمغان، سوغات

۹۹- روشنی و فروغ

۱۰۰- شرف دادن، بزرگواری کردن

۱۰۱- فخر کردن، بالیدن

۱۰۲- فخر کردن، به خود بالیدن

۱۰۳- زیاد، بسیار، فراوان

۱۰۴- برگزیده از هر چیز، برتر

۱۰۵- اندوخته شده، پس انداز شده

۱۰۶- تأیید الهی، کارسازی

۱۰۷- گرمی داشتند، (حذف شناسه فعل به قرینه یافتند)

۱۰۸- پیروی، اطاعت

۱۰۹- روزگار

۱۱۰- علم، درفش، پرچم

۱۱۱- لئى التَّعْمِ ... خداوند نعمت‌ها، مالک و صاحب اُمّت‌ها، خدا رای و رایت او را بلندکناد، و سپاه و درفش

جهان داری به عدل و رحمت و باس<sup>۱۱۵</sup> و سیاست ملکانه سپرده - و مزیت<sup>۱۱۶</sup> و رجحان<sup>۱۱۷</sup> این پادشاه دین دار، در مکارم<sup>۱۱۸</sup> خاندان مبارک و فضایل<sup>۱۱۹</sup> ذات بی نظیر، بر پادشاهان عصر و ملوک دهر<sup>۱۲۰</sup> ماضی<sup>۱۲۱</sup> و باقی<sup>۱۲۲</sup>، از آن ظاهر تر است که بندگان را در آن به اِطْنا ب<sup>۱۲۳</sup> و اِسْهَابِی<sup>۱۲۴</sup> حاجت افتد، که

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو نارد چنو سوار به میدان روزگار  
هم این مثال داد، واسم و صیبت<sup>۱۲۵</sup> نوبت<sup>۱۲۶</sup> میمون که، روز بازار فضل<sup>۱۲۷</sup> و تراعت<sup>۱۲۸</sup>  
است بر امتداد<sup>۱۲۹</sup> اِیام مؤید<sup>۱۳۰</sup> و مُخَلَّد<sup>۱۳۱</sup> گردانید. ایزد تبارک و تعالی نهایت همت ملوک  
عالم را، مطلع<sup>۱۳۲</sup> دولت و تشییب اقبال<sup>۱۳۳</sup> و سعادت این پادشاه بنده پرور کناد، و انواع  
تمتع<sup>۱۳۴</sup> و برخورداری از موسم<sup>۱۳۵</sup> جوانی و ثمرات ملک ارزانی<sup>۱۳۶</sup> داراد، بِمَنْه و رَحْمْتِه و  
خَوْلِه و قَوْلِه.

- 
- |   |   |
|---|---|
| ۱۱۲ - افسار، دهانه، زمام  | او را یاری دهداد  |
| ۱۱۳ - توفیق، موفقیت، کامرانی  |   |
| ۱۱۴ - رشته‌ای که بر جوف بینی شتر کنند و بر روی مهار بندند؛ مهار   |   |
| ۱۱۶ - امتیاز  | ۱۱۵ - عذاب، سختی و شدت  |
| ۱۱۸ - جمع مکرمت: نیکی‌ها، کرم‌ها، بزرگواری‌ها   | ۱۱۷ - امتیاز داشتن، برتری داشتن   |
| ۱۲۰ - روزگار، عصر، زمان   | ۱۱۹ - ج. فضیلت؛ برتری‌ها، هنرها   |
| ۱۲۲ - بازمانده، بجا مانده   | ۱۲۱ - گذشته   |
| ۱۲۴ - از اندازه درگذشتن در کاری، بسیار سخن گفتن   | ۱۲۳ - دراز گفتن، بسیار گفتن   |
| ۱۲۶ - وقت، هنگام؛ دولت، اقبال   | ۱۲۵ - آوازه، شهرت   |
|   | ۱۲۷ - احسان، بخشش   |
| ۱۲۸ - بی‌همتا و کامل شدن در فضل و ادب کامل شدن در فضل و درگذشتن از صاحبان دانش  |   |
| ۱۳۰ - ابدی شده، جاودانی   | ۱۲۹ - درازی، طول مدت و زمان   |
| ۱۳۲ - محل طلوع، شروع، آغاز  | ۱۳۱ - جاویدان، همیشه مانده  |
| ۱۳۳ - تشییب: آغاز قصیده که در آن بیت‌هایی درباره عشق و جوانی آورده باشند. تشییب اقبال: به حسن قبولی تلقی کردن، اینجا به معنی روی آوردن دنیا و نیکبختی | ۱۳۲ - تشییب: آغاز قصیده که در آن بیت‌هایی درباره عشق و جوانی آورده باشند. تشییب اقبال: به حسن قبولی تلقی کردن، اینجا به معنی روی آوردن دنیا و نیکبختی |
| ۱۳۵ - هنگام، وقت، زمان  | ۱۳۴ - برخوردار شدن، بهره‌مندی   |
|   | ۱۳۶ - بخشیده شده، اعطا کرده   |

## مفتوح کتاب بر ترتیب ابن المقفع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چنین گوید ابوالحسن عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ الْمُقَفَّع، رَجِمَهُ اللَّهُ، پس از حَمْدِ باری<sup>۱</sup>، عَزَّ  
أَسْمُهُ<sup>۲</sup>، و درود بر سید الْمُرْسَلِينَ، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، که ایزد تبارک و تعالی به کمال  
قدرت و حکمت عالم را بیافرید، و آدمیان را به فضل و مَنِّ<sup>۳</sup> خویش به مَزِيَّتِ<sup>۴</sup> عقل و  
رجحان<sup>۵</sup> خرد از دیگر جانوران ممیِّز<sup>۶</sup> گردانید، زیرا که عقل بر اطلاق<sup>۷</sup> کلید خیرات و  
پای بند<sup>۸</sup> سعادات است، و مصالحِ معاش<sup>۹</sup> و معاد<sup>۱۰</sup> و دوستکامی دنیا<sup>۱۱</sup> و رستگاری<sup>۱۲</sup> آخرت  
بدو باز بسته<sup>۱۳</sup> است. و آن دو نوع است: غریزی<sup>۱۴</sup> که ایزد جلّ جلاله<sup>۱۵</sup> ارزانی دارد؛ و

- 
- |   |                              |
|---|------------------------------|
| ۱- خداوند متعال، آفریننده، خالق   | ۲- نامش گرامی باد            |
| ۳- نیکویی را که درباره کسی کرده‌اند به رخ او کشیدن، احسان، نیکویی                     |                              |
| ۴- افزونی، برتری، امتیاز، رجحان   | ۵- امتیاز داشتن، برتری داشتن |
| ۶- جداشده، تمیز داده شده  | ۷- بر اطلاق: به طوری کلی     |
| ۸- آنکه پای بسته و گرفتار است؛ مقید، وابسته   | ۹- زیستن، زندگانی            |
| ۱۰- بازگشتن، جای بازگشت، عالم آخرت  |                              |
| ۱۱- دوستکامی: شخص چنان باشد که دلخواه دوستان است - دوستکامی دنیا: دلخواه و شیفته دنیا |                              |
| ۱۲- رهایی، نجات، خلاصی  | ۱۳- مقید                     |
| ۱۴- طبیعی، ذاتی، فطری   | ۱۵- بزرگ است شکوه و جلال او  |

مُكْتَسَب<sup>۱</sup> که از روی تجارب حاصل آید. و غریزی در مردم به منزلت<sup>۲</sup> آتش است در چوب، و چنان که ظهور آن بی ادوات<sup>۳</sup> آتش زدن ممکن نباشد، اثر بی تجربت و ممارست<sup>۴</sup> هم ظاهر نشود، و حکما گفته اند که التَّجَارِبُ لِقَاحُ الْعُقُولِ<sup>۵</sup>. و هر که از فیض<sup>۶</sup> آسمانی و عقل غریزی بَهْرُومَنَدُ شد و بر کسب هنر مواظبت نمود و در تجاربِ متقدِّمان<sup>۷</sup> تَأَمَّلِ عاقلانه واجب دید، آرزوهای دنیا بیابد و در آخرت نیک بخت خیزد، وَ اللَّهُ الْهَادِي إِلَى مَا هُوَ الْأَوْضَحُ سَبِيلاً<sup>۸</sup> وَ الْأَرْشَدُ دَلِيلاً<sup>۹</sup>.

و نباید دانست که ایزد تعالی هر کار را سببی<sup>۱۰</sup> نهاده است و هر سبب را علتی و هر علت را موضعی<sup>۱۱</sup> و مدتی، که حکم بدان متعلق<sup>۱۲</sup> باشد، و ایام عمر و روزگار دولت یکی از مقابلان<sup>۱۳</sup> بدان آراسته<sup>۱۴</sup> گردد. و سبب و علت ترجمه این کتاب و نقل<sup>۱۵</sup> آن از هندوستان به پارس آن بود که باری<sup>۱۶</sup> عَزَّاسْمُهُ آن پادشاه عادل بختیار<sup>۱۷</sup> و شهریار<sup>۱۸</sup> عالم کامگار آنوشروان کِسْرَى بن قباد را، حَقَّقَ اللَّهُ عَنْهُ<sup>۱۹</sup>، از شعاع عقل<sup>۲۰</sup> و نور عدل حظی<sup>۲۱</sup> وافر<sup>۲۲</sup> ارزانی داشت، و در معرفت<sup>۲۳</sup> کارها و شناختِ مناظم<sup>۲۴</sup> آن رأی

- 
- |  |   |
|--|---|
| ۱- به دست آمده   | ۲- مقام، مرتبه                                |
| ۳- جمع ادات: آلت‌ها و وسایل مورد نیاز برای حصول چیزی   |   |
| ۴- تمرین کردن، ورزیدن کاری به‌طور دایم   |   |
| ۵- التَّجَارِبُ لِقَاحُ الْعُقُولِ ... آزمایش‌ها (که از مباشرتِ اعمال حاصل شود در حکم) گشمن دادن و آبستن شدنِ عقل‌هاست | ۶- بخشش، عطا                                  |
| ۷- پیشینیان، سابقین  | ۸- اندیشه کردن                                |
| ۹- وَ اللَّهُ الْهَادِي ... خدا راهنما است بدانچه پیداترین راه است و راهبرترین راه‌شناس است                            |   |
| ۱۰- علتی   | ۱۱- جا، مکان، محل                             |
| ۱۲- وابسته، مرتبط  | ۱۳- با اقبالان، نیکبختان                      |
| ۱۴- مزین، آماده، مهیا  | ۱۵- روایت، بیان کردن                          |
| ۱۶- خدای متعال، خالق، آفریننده   | ۱۷- دارای بخت، با اقبال؛ آنکه بختش مساعد باشد |
| ۱۸- فرمانروای شهر، پادشاه  | ۱۹- خدا بار عذاب او را سبک کند                |
| ۲۰- شعاع: ج- اشعه؛ نور، روشنایی خورشید - شعاع عقل: روشنایی عقل   |   |
| ۲۱- بهره، نصیب   | ۲۲- زیاد، بسیار، فراوان                       |
| ۲۳- شناختن، شناسایی، علم، دانش   |   |
| ۲۴- جمع مَنْظِم و تَنْظِم: جریان و پیشرفت منظم کارها   |   |

صائب<sup>۱</sup> و فکرتِ ثاقب<sup>۲</sup> روزی کرد، و افعال<sup>۳</sup> و اخلاقِ او را به تأیید<sup>۴</sup> آسمانی بیاراست، تا نُهْمَت<sup>۵</sup> به تحصیل<sup>۶</sup> علم و تتبع<sup>۷</sup> اصول و فروعِ آن مصروف گردانید، و در انواعِ آن به منزلتی رسید که، هیچ پادشاه پس از وی آن مقام<sup>۸</sup> را درنتوانست یافت، و آن دَرَجَتِ<sup>۹</sup> شریف و رتبتِ<sup>۱۰</sup> عالی را سزاوار و مُرَشَّح<sup>۱۱</sup> نتوانست گشت. و نخوت<sup>۱۲</sup> پادشاهی و همتِ جهان‌گیری بدان مقرون<sup>۱۳</sup> شد تا اغلب<sup>۱۴</sup> ممالکِ دنیا در ضبط<sup>۱۵</sup> خویش آورد، و جباران<sup>۱۶</sup> روزگار را، در رتبه<sup>۱۷</sup> طاعت و خدمت<sup>۱۸</sup> کشید، و آنچه مطلوبِ جهانیان است از عز<sup>۱۹</sup> دنیا بیافت.

و در اثنای آن به سمع او رسانیدند که، در خزاینِ ملوکِ هند کتابی است که از زبانِ مرغان و بهایم<sup>۲۰</sup> و وحوش<sup>۲۱</sup> و طیور<sup>۲۲</sup> و حشرات جمع کرده‌اند، و پادشاهان را در سیاست<sup>۲۳</sup> رعیت<sup>۲۴</sup> و بسط<sup>۲۵</sup> عدل و رأفت<sup>۲۶</sup>، و قمع<sup>۲۷</sup> خصمان و قهرِ دشمنان، بدان

- |  |   |
|--|---|
| ۱- درست و راست   | ۲- روشن، فروزان   |
| ۳- ج- فعل؛ کارها، کردارها، کنش‌ها                                      | ۴- توفیق دادن، نیرومند کردن   |
| ۵- منتهای همت و اهتمام در رسیدن به مقصودی بویژه معنوی                  | ۷- پی‌جویی، تحقیق، تلاش   |
| ۶- بدست آوردن، کسب کردن  | ۹- پایه، رتبه، مقام، منزلت  |
| ۸- درجه، منزلت، مرتبه  | ۱۰- پایگاه، منزلت، مقام   |
| ۱۱- به تدریج پرورده و آماده گشته از برای کاری و شایستگی یافتن در آن    | ۱۲- تکبر، خودپرستی  |
| ۱۲- تکبر، خودپرستی   | ۱۳- پیوسته  |
| ۱۴- بیشتر، اکثر  | ۱۵- حفظ کردن، نگاه داشتن، تحت تسلط داشتن  |
| ۱۶- در اصل بزرگ و بزرگوار است ولی بر شاهان و امیران ستمگر اطلاق می‌شود | ۱۷- در اصل به معنی رسی که به گردن بره و بزغاله بندند از برای کشیدن او، و مجازاً بستگی معنوی |
| مستلزم اطاعت   | ۱۸- بندگی، چاکری  |
| ۱۹- عزت، ارجمندی   | ۲۰- جمع بهیمة: چارپایان، ستوران   |
| ۲۱- جمع وحش: جانوران دشتی و کوهی                                       | ۲۲- ج. طیر؛ پرندگان   |
| ۲۳- حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت                          |   |
| ۲۴- عامه مردم، گروهی که دارای سرپرست و راعی باشند                      |   |
| ۲۵- گسترش  | ۲۶- رحم، شفقت، مهربانی  |
| ۲۷- خوار و شکسته کردن  |   |

حاجت<sup>۱</sup> باشد، و آن را عمده<sup>۲</sup> هر نیکی و سرمایه هر علم و راهبر هر منفعت<sup>۳</sup> و  
 مفتاح<sup>۴</sup> هر حکمت می‌شناسند، و چنان‌که ملوک را از آن فواید تواند بود اوساط  
 مردمان<sup>۵</sup> را، هم منافع حاصل تواند شد، و آن را کتاب کلیله و دمنه خوانند.  
 آن خسرو<sup>۶</sup> عادل، همت بر آن مقصور<sup>۷</sup> گردانید که، آن را ببیند و فرمود که مردی  
 هنرمند باید طلبید که زبان پارسی و هندوی بداند، و اجتهاد<sup>۸</sup> او در علم شایع<sup>۹</sup> باشد، تا  
 بدین مهم نامزد<sup>۱۰</sup> شود. مدت دراز بطلبیدند، آخر بزرویه نام جوانی نشان یافتند که این  
 معانی در وی جمع بود، و به صناعت<sup>۱۱</sup> طب شهرتی داشت. او را پیش خواند و فرمود که:  
 پس از تأمل و استخارت<sup>۱۲</sup> و تدبیر و مشاورت تو را به مهمی<sup>۱۳</sup> بزرگ اختیار<sup>۱۴</sup> کرده‌ایم،  
 چه حال خرد و کیاست<sup>۱۵</sup> تو معلوم<sup>۱۶</sup> است، و حرص تو بر طلب علم و کسب هنر مقزّر<sup>۱۷</sup>؛  
 و می‌گویند که به هندوستان چنین کتابی است، و می‌خواهیم که بدین دیار<sup>۱۸</sup> نقل<sup>۱۹</sup>  
 افتد، و دیگر کُتب هندوان بدان مضموم<sup>۲۰</sup> گردد. ساخته باید شد<sup>۲۱</sup>؛ تا بدین کار بزوی و  
 به دقایق<sup>۲۲</sup> استخراج<sup>۲۳</sup> آن مشغول شوی. و مالی خطیر<sup>۲۴</sup> در صحبت<sup>۲۵</sup> تو حمل  
 فرموده می‌آید<sup>۲۶</sup> تا هر نفقه<sup>۲۷</sup> و مؤنث<sup>۲۸</sup> که بدان حاجت افتد تکفل<sup>۲۹</sup> کنی، و اگر

- |  |                                    |
|--|------------------------------------|
| ۱- احتیاج، نیاز، آرزو  | ۲- کلی و بسیار از هر چیز، تکیه‌گاه |
| ۳- سود، فایده  | ۴- کلیله                           |
| ۵- اوساط مردمان: مردمان میانه، طبقات وسط مردم                                  |                                    |
| ۶- پادشاه بزرگ، سلطان عظیم‌الشأن   | ۷- کوتاه کردن، اختصار نمودن        |
| ۸- کوشش، سعی   | ۹- آشکار، رایج                     |
| ۱۰- منصوب، شخص معین شده  |                                    |
| ۱۱- صنعت و هنری که در آن مهارت و تفکر لازم است در قبال حرفه که شغل مزدوران است |                                    |
| ۱۲- طلب خیر کردن، نیکی خواستن؛ تفأل به قرآن برای اقدام به کاری                 |                                    |
| ۱۳- کار بزرگ و واجب و ضروری  | ۱۴- انتخاب کردن، گزین کردن         |
| ۱۵- زیرکی، تیزفهمی، فراست  | ۱۶- شناخته، آشکار، دانسته شده      |
| ۱۷- معلوم  | ۱۸- شهر، سرزمین                    |
| ۱۹- تغییر مکان دهد   | ۲۰- جمع کرده شده، گرد آورده        |
| ۲۱- آماده باید شد  | ۲۲- نکات باریک                     |
| ۲۳- بیرون آوردن  | ۲۴- بزرگ، عظیم                     |
| ۲۵- همدمی، یاری، همراهی  | ۲۶- توجیه و تحویل داده می‌شود      |

مدت<sup>۳۰</sup> مقام دراز شود و به زیادتی حاجت افتد باز نمائی<sup>۳۱</sup> تا دیگر فرستاده آید، که تمامی خزاین ما در آن میذول<sup>۳۲</sup> خواهد بود.

و آنگاه مثال<sup>۳۳</sup> داد تا روزی مسعود و طالعی<sup>۳۴</sup> میمون برای حرکت او تعیین کردند، و او بر آن اختیار روان شد، و در صحبت او پنجاه صرّه<sup>۳۵</sup> که هر یک ده هزار دینار بود حمل فرمود. و به مشایعت<sup>۳۶</sup> او با جملگی<sup>۳۷</sup> لشکر و بزرگانِ مُلک برفت.

و برزویه با نشاط تمام روی بدین مهم آورد، و چون به مقصد<sup>۳۸</sup> پیوست گرد<sup>۳۹</sup> درگاه پادشاه و مجلس های علما و اشراف و محافل<sup>۴۰</sup> سوقه<sup>۴۱</sup> و اوساط<sup>۴۲</sup> می گشت، و از حال نزدیکان رأی و مشاهیر<sup>۴۳</sup> شهر و فلاسفه می پرسید، و به هر موضع اختلافی<sup>۴۴</sup> می ساخت، و به رفیق<sup>۴۵</sup> و مدارا<sup>۴۶</sup> بر همه جوانب<sup>۴۷</sup> زندگانی می کرد، و فرا می نمود<sup>۴۸</sup> که برای طلب علم هجرتی نموده است. و بر سبیل<sup>۴۹</sup> شاگردی به هر جای می رفت، و اگر چه از هر علم بهره داشت نادان وار در آن خوضی<sup>۵۰</sup> می پیوست، و از هر جنس فرصت می جست، و دوستان و رفیقان می گرفت، و هر یک را به انواع آزمایش امتحان می کرد.

- |   |                                     |
|---|-------------------------------------|
| ۲۷- آنچه اتفاق و بخشش کنند  | ۲۸- لوازم معیشت از نفقه، خرج، هزینه |
| ۲۹- کفالت کردن، متعهد شدن   | ۳۰- زمان اقامت کردن                 |
| ۳۱- نشان دهی، بیان کنی  | ۳۲- بخشیده، بذل شده                 |
| ۳۳- فرمان   | ۳۴- بخت، اقبال، پیشگویی سرنوشت کسان |
| ۳۵- همیان، کیسه مانند   | ۳۶- پیروی کردن                      |
| ۳۷- همگی، همه   | ۳۸- جایی که قصد و تعیین شده است     |
| ۳۹- دور چیزی، حوالی، اطراف  |                                     |
| ۴۰- ج- محفل؛ جای گرد آمدن مردم، مجلس، انجمن   |                                     |
| ۴۱- رعیت، رعایا   | ۴۲- مردم متوسط شهر                  |
| ۴۳- ج- مشهور؛ بزرگان، اعیان   | ۴۴- رفت و آمد، آمد و شد شدن         |
| ۴۵- نرمی کردن، مدارا  | ۴۶- نرمی کردن، ملاطفت نمودن         |
| ۴۷- ج- جانب؛ کناره ها، سوی ها   |                                     |
| ۴۸- فرا نمودن؛ به گفتار یا به کردار، یا به هر دو، مطلبی مخالف حقیقت و واقع را به دیگری عین واقع جلوه دادن؛ نشان دادن، وانمود کردن |                                     |
| ۵۰- تعمق، ژرف اندیشی، شروع به کار کردن  | ۴۹- راه، طریق                       |



اختیار<sup>۱</sup> او بر یکی از ایشان افتاد که، به هُنر و خرد مستثنی<sup>۲</sup> بود، و دوستی و برادری را با او به غایت<sup>۳</sup> لطف و نهایت یگانگی<sup>۴</sup> رسانید تا به مدّت اندازه رأی و رؤیت<sup>۵</sup> و دوستی و شفقت<sup>۶</sup> او خود را معلوم گردانید، و به حقیقت بشناخت که اگر کلید این راز بدست وی می‌دهد و قفل این سر پیش وی بگشاید در آن جانب<sup>۷</sup> کرم<sup>۸</sup> و مروّت و حقّ<sup>۹</sup> صحبت و ممالحت<sup>۱۰</sup> را به رعایت رساند.

چون یک‌چندی<sup>۱۱</sup> بر این گذشت و قواعد مصادقت<sup>۱۲</sup> میان ایشان هرچه مستحکم‌تر شد، و اهلیت<sup>۱۳</sup> او این امانت و محرّمیت<sup>۱۴</sup> او این سر را محقق<sup>۱۵</sup> گشت؛ در اِکرام<sup>۱۶</sup> او بیفزود و مبرّت‌های<sup>۱۷</sup> فراوان واجب دید. پس یک روز گفت: ای بذاذر<sup>۱۸</sup>، من غرض<sup>۱۹</sup> خویش تا این غایت بر تو پوشیده داشتیم، و عاقل را اشارتی<sup>۲۰</sup> کفایت باشد<sup>۲۱</sup>. هندو جواب داد که: همچنین است، و تو اگر چه مراد<sup>۲۲</sup> خویش مستور<sup>۲۳</sup> می‌داشتی من آثار آن می‌دیدم، لکن هوای تو به اظهار<sup>۲۴</sup> آن رخصت<sup>۲۵</sup> نداد. و اکنون که تو این مُبائت<sup>۲۶</sup> پیوستی اگر باز گویم از عیب دور باشد. و چون آفتاب روشن است که تو آمده‌ای

- |  |   |
|--|---|
| ۱- انتخاب کردن، گزین کردن  | ۲- ممتاز، مشخص، جدا کرده شده              |
| ۳- پایان، نهایت، انجام   | ۴- بی‌همتایی، بی‌نظیری                    |
| ۵- اندیشه در امور، تأمل و تفکر   | ۶- مهربانی، دلسوزی                        |
| ۷- جهت، سو   | ۸- جوانمردی، بزرگواری                     |
| ۹- نصیب، بهره  | ۱۰- نان و نمک خوردن با یکدیگر، هم‌سفره‌گی |
| ۱۱- اندک زمانی، مدت اندکی  | ۱۲- دوستی کردن با یکدیگر                  |
| ۱۳- شایستگی  | ۱۴- محرم بودن                             |
| ۱۵- ثابت گشته، به حقیقت پیوسته   | ۱۶- بزرگ داشتن، احترام کردن               |
| ۱۷- نیکی کردن، عمل خیر   |   |
| ۱۸- به جای برادر به کار رفته است. استعمال این واژه در متن‌های کهن فارسی بسیار کاربرد دارد. |   |
| ۱۹- مقصود، مراد  | ۲۰- اشاره‌ای                              |
| ۲۱- کافی باشد، بس باشد   | ۲۲- آرزو، خواسته، آنچه اراده شده          |
| ۲۳- پوشیده شده، پنهان  | ۲۴- آشکار کردن                            |
| ۲۵- اجازه، دستور   |   |
| ۲۶- سر خویش را نزد کسی فاش کردن، و بر باطن کار خود کسی را آگاه ساختن                       |   |

تا نفایس<sup>۱</sup> ذخایر<sup>۲</sup> از ولایت ما ببری، و پادشاه شهر خویش را به گنج‌های حکمت مستظهر<sup>۳</sup> گردانی، و بنای آن بر مکر و خدیعت<sup>۴</sup> نهاده‌ای. اما من در صبر و مواظبت تو خیره<sup>۵</sup> مانده بودم، و انتظار می‌کردم تا مگر در اثنای<sup>۶</sup> سخن از تو کلمه‌ای زاید که به اظهار<sup>۷</sup> مقصود ماند، البته اتفاق نیفتاد. و بدین تحفظ<sup>۸</sup> و تیقظ<sup>۹</sup> اعتقاد<sup>۱۰</sup> من در موالات<sup>۱۱</sup> تو صافی تر<sup>۱۲</sup> گشت، چه هیچ آفریده را چندین حزم<sup>۱۳</sup> و خرد و تمالک<sup>۱۴</sup> و تماسک<sup>۱۵</sup> نتواند بود [خاصه<sup>۱۶</sup>] که در غربت، و در میان قومی که نه ایشان او را شناسند و نه او بر عادات و اخلاق ایشان وقوف<sup>۱۷</sup> دارد.

و عقل به هشت خصلت<sup>۱۸</sup> بتوان شناخت: اول رفق<sup>۱۹</sup> و حلم؛ و دوم خویشتن شناسی؛ و سوم طاعت پادشاهان و طلب رضا<sup>۲۰</sup> و تحزی<sup>۲۱</sup> فراغ<sup>۲۲</sup> فراغ ایشان؛ و چهارم شناختن موضع<sup>۲۳</sup> راز و وقوف بر محرمت<sup>۲۴</sup> دوستان؛ و پنجم مبالغت<sup>۲۵</sup> در کتمان<sup>۲۶</sup> اسرار خویش و از آن دیگران؛ و ششم بر درگاه ملوک چاپلوسی<sup>۲۷</sup> و چرب‌زبانی کردن و اصحاب را به سخن نیکو بدست آوردن؛ و هفتم بر زبان خویش قادر بودن و

۱- جمع نفیسه: هر چیز گرانباه، قیمتی

۲- ج. ذخیره؛ چیزی که برای موقع احتیاج نگاه دارند

۳- پشت گرم، قوی‌دل

۴- فریب، دستان، خدعه

۵- سرگشته، حیران

۶- در خلال، در طی، در بین، در هنگام

۷- آشکار کردن

۸- خویشتن‌داری و هشیار و بیدار بودن

۹- بیدار بودن و هشیار کار خود بودن

۱۰- ایمان، عقیده

۱۱- با کسی دوستی و پیوستگی داشتن

۱۲- خالص‌تر، پاکیزه‌تر، بی‌غش‌تر

۱۳- محکم کردن کار، استوار ساختن، دوراندیشی

۱۴- مالک نفس خود گردیدن، آرامش، قرار

۱۵- خود را نگاه داشتن، خویشتن‌داری کردن

۱۶- مخصوصاً، به ویژه

۱۷- خوی، صفت، عادت

۱۸- نرمی کردن، مدارا

۱۹- خشنودی، خوشدلی، صلاح

۲۰- جستن، درست و صواب جستن

۲۱- آسایش، آسوده شدن

۲۲- جایگاه، مکان

۲۳- آنکه در حریم خانه باشد، رازداری

۲۴- زیاده‌روی، کوشش بسیار

۲۵- پنهان کردن، نمان داشتن

۲۶- کسی که با چرب‌زبانی و تواضع دیگری را فریب دهد

سخن به قدر<sup>۱</sup> حاجت گفتن؛ و هشتم در محافل<sup>۲</sup>، خاموشی را شعار<sup>۳</sup> ساختن و از  
 اعلام<sup>۴</sup> چیزی که نپرسند و از اظهار<sup>۵</sup> آنچه به ندامت<sup>۶</sup> کشد احتراز<sup>۷</sup> لازم شمردن. و  
 هر که بدین خصال متحلّی<sup>۸</sup> گشت شاید<sup>۹</sup> که، بر حاجت خویش پیروز گردد، و در اتمام،  
 آنچه به دوستان برگیرد اهتزاز<sup>۱۰</sup> نمایند.

و این معانی در تو جمع است، و مقرر<sup>۱۱</sup> شد که، دوستی تو با من از برای این  
 غرض<sup>۱۲</sup> بوده است، لکن هر که به چندین فضایل متحلّی<sup>۱۳</sup> باشد، اگر در همه ابواب  
 رضای او جسته آید و در آنچه به فراغ او پیوندد مبادرت<sup>۱۴</sup> نموده شود از طریق<sup>۱۵</sup> خرد دور  
 نیفتد، هر چند این التماس<sup>۱۶</sup>، هراس<sup>۱۷</sup> بر من مستولی<sup>۱۸</sup> گردانید، که بزرگ سخنی و  
 عظیم خطری<sup>۱۹</sup> است.

چون برزویه بدید که، هندو بر مکر او واقف<sup>۲۰</sup> گشت، این سخن بر وی رد نکرد، و  
 جواب نرم و لطیف داد. گفت: من برای اظهار<sup>۲۱</sup> این سر فصولِ مُشَبَّح<sup>۲۲</sup> اندیشیده بودم،  
 و آن را اصول و فروع و اطراف و زوایا<sup>۲۳</sup> نهاده، و میمنه<sup>۲۴</sup> و میسره<sup>۲۵</sup> و قلب و جناح<sup>۲۶</sup> آن را

- |   |  |
|---|--|
| ۱- اندازه، مقدار  | ۲- ج. محفل؛ جای گرد آمدن مردم، مجلس        |
| ۳- رسم، عادت، نشانه   | ۴- آگاه کردن، آگاهانیدن                    |
| ۵- آشکار کردن   | ۶- پشیمان شدن، تأسف خوردن                  |
| ۷- پرهیز کردن، اجتناب: دوری جستن  | ۸- آراسته                                  |
| ۹- سزاوار است   | ۱۰- شادمانی کردن                           |
| ۱۱- معلوم و آشکار   | ۱۲- خواست، آهنگ، مراد                      |
| ۱۳- آراسته شونده، زیور گیرنده   | ۱۴- شتاب و تعجیل                           |
| ۱۵- روش، راه  | ۱۶- خواستن، درخواست، خواهشمندگی            |
| ۱۷- ترس، بیم  | ۱۸- آنکه بر چیزی کلاً مسلط شود، چیره شونده |
| ۱۹- دسوازی  | ۲۰- مطلع، باخبر                            |
| ۲۱- آشکار کردن  | ۲۲- سیر کرده شده، مفضل                     |
| ۲۳- ج- زاویه؛ گوشه‌ها، کنج‌ها   |  |
| ۲۴- جانب راست میدان جنگ، واحدی از لشکر در جانب راست میدان               |  |
| ۲۵- طرف چپ، بخشی از لشکر که در جانب چپ است                              |  |
| ۲۶- کناره لشکر، بخشی از سپاه که در یکی از دو جانب (راست و چپ) قرار گیرد |  |

به حقوق<sup>۱</sup> صحبت و ممالحت<sup>۲</sup> و سوابق<sup>۳</sup> اتحاد<sup>۴</sup> و مخالفت<sup>۵</sup> بیاراسته، و مقدمات<sup>۶</sup> عهود<sup>۷</sup> و سواف<sup>۸</sup> موثیق<sup>۹</sup> را طلیعه<sup>۱۰</sup> آن کرده و حرمت<sup>۱۱</sup> هجرت و وسلیت غربت را مایه<sup>۱۲</sup> و ساقه<sup>۱۳</sup> گردانیده، و بسیجیده<sup>۱۴</sup> آن شده که، بر این تعبیه<sup>۱۵</sup> در صحرای مباسطت<sup>۱۶</sup> آیم و حجاب مخافت<sup>۱۷</sup> از پیکر مراد بردارم، و به یمین ناصیت<sup>۱۸</sup> و برکت معونت<sup>۱۹</sup> تو مظفر<sup>۲۰</sup> و منصور گردم. لکن تو به یک اشارت بر کلیات<sup>۲۱</sup> و جزویات فکر من واقف گشتی، و از اشباع<sup>۲۲</sup> و اطناب<sup>۲۳</sup> مستغنی<sup>۲۴</sup> گردانید و به قضای<sup>۲۵</sup> حاجت و اجابت<sup>۲۶</sup> التماس<sup>۲۷</sup> زبان داد<sup>۲۸</sup>. از کرم و مروّت تو همین سزید<sup>۲۹</sup> و امید من در صحبت و دوستی تو همین بود. و خردمند اگر به قلعتی ثقت<sup>۳۰</sup> افزایشد که بُن لاد<sup>۳۱</sup> آن هر چه مؤکدتر<sup>۳۲</sup> باشد و اساس آن هر چه مستحکم تر، یا به کوهی که از گردانیدن باد و

- ۱- وظیفه، تکلیف
- ۲- نان و نمک خوردن با یکدیگر، هم سفره گی
- ۳- ج. سابقه: گذشته‌ها، سرگذشت‌ها
- ۴- یکدلی، یکرنگی
- ۵- با یکدیگر دوستی ویژه داشتن، دوستی خالص داشتن
- ۶- اموری که برای شروع در امری لازم است
- ۷- معمول، متداول، عهد کرده شده
- ۸- جمع سالف و سالفه: گذشته‌ها، پیشینه‌ها
- ۹- جمع میثاق، پیمان‌ها، عهدها
- ۱۰- مقدم لشکری است که در حرکت باشد، پس قراول، پیش قراول، اول، ابتدا
- ۱۱- احترام
- ۱۲- اصل هر چیز، اساس
- ۱۳- دنباله لشکر، بازپسینان سپاه
- ۱۴- بسیجیدن: پوشیدن ساز جنگ، کاری را آراسته و مهیا و آماده کردن
- ۱۵- آراستن، آماده کردن
- ۱۶- گشاده رویی
- ۱۷- ترسیدن، خوف داشتن
- ۱۸- نیک‌بخشی و برکت طالع
- ۱۹- یاری کردن
- ۲۰- ظفر یافته، پیروز گردیده
- ۲۱- امور کلی
- ۲۲- سیر گردانیدن، پُر و بسیار
- ۲۳- دراز گفتن، بسیار گفتن؛ مبالغه و زیاده روی کردن
- ۲۴- بی‌نیاز
- ۲۵- به جای آوردن، ادا کردن
- ۲۶- جواب دادن، پذیرفتن، قبول کردن
- ۲۷- خواستن، درخواست، خواهشمندگی
- ۲۸- به زبان صریحاً تعهد کردن و قول دادن امری را
- ۲۹- سزاوار و لایق بودن، شایسته بودن
- ۳۰- اعتماد کردن، استوار داشتن، اطمینان
- ۳۱- پی و اساس دیوار، به همین معنی است بُن‌داد و بنیاد؛ لاد به معنی دیوار و بُن‌لاد پی آن باشد
- ۳۲- استوار گشته، محکم

ریودنِ آب در آن ایمن<sup>۱</sup> توان زیست، البته به عیبی منسوب<sup>۲</sup> نگرود.

هندو گفت: هیچ چیز به نزدیک اهل<sup>۳</sup> خرد در منزلتِ دوستی نتواند بود. و هر کجا عقیدت‌ها<sup>۴</sup> به مودت<sup>۵</sup> آراسته<sup>۶</sup> گشت، اگر در جان و مال با یک‌دیگر مواسا<sup>۷</sup> رُود و در آن انواعِ تکلف<sup>۸</sup> و تنوُّق<sup>۹</sup> تقدیم افتد، هنوز از وجوب<sup>۱۰</sup> قاصر<sup>۱۱</sup> باشد. اما مفتاح<sup>۱۲</sup> همهٔ اغراض<sup>۱۳</sup> کتمان<sup>۱۴</sup> اسرار است و هر راز که ثالثی در آن محرم<sup>۱۵</sup> نشود، هرآینه<sup>۱۶</sup> از شیاعت<sup>۱۷</sup> مصون<sup>۱۸</sup> ماند، و باز آن که به گوش سومی رسید بی‌شبیه<sup>۱۹</sup> در افواه<sup>۲۰</sup> افتد، و بیش<sup>۲۱</sup> انکار<sup>۲۲</sup> آن صورت نبندد<sup>۲۳</sup>. و مثالِ آن چون ابر بهاری است که در میانِ آسمان بپراگند و به هر طرف قطعه‌ای بماند، اگر کسی از آن اعلام<sup>۲۴</sup> دهد، به ضرورت<sup>۲۵</sup> او را تصدیق<sup>۲۶</sup> واجب باید داشت، چه انکار<sup>۲۷</sup> آن در وهم<sup>۲۸</sup> و خرد ننگنجد. و مرا از دوستی تو چندان مسرت<sup>۲۹</sup> و ابتهاج<sup>۳۰</sup> حاصل است که، هیچ در موازنه<sup>۳۱</sup> آن نیاید، اما اگر کسی را بر

۲- نسبت داده شده، مربوط، پیوسته

۱- در امن، در امان

۴- یقین، ایمان، اعتقاد

۳- مردم

۶- مزین، آماده، مهیا

۵- دوستی کردن، محبت نمودن

۸- رنج بر خود نهادن، کاری به مشقت انجام دادن

۷- یاری کردن به مال و تن، مواسات

۹- چربدستی و هنرنمایی کردن در کار و صنعت

۱۱- کوتاه، ناتوان

۱۰- ضرورت، لزوم

۱۳- جمع غرض: نشانه‌ها، آماج‌ها

۱۲- کلید

۱۵- واقف، آگاه

۱۴- پنهان کردن، نهان داشتن

۱۷- شیوع یافتن

۱۶- به تحقیق، بی‌شک، قطعاً

۱۹- شک، تردید، اشتباه

۱۸- محفوظ، حفظ شده

۲۰- جمع فوه: دهان‌ها

۲۱- در متن‌های کهن و در جمله‌های منفی می‌آید و «دیگر» و «پس از این» معنی می‌دهد.

۲۳- صورت نیستن: صورت نگرفتن

۲۲- ایا کردن، امتناع

۲۵- از روی اجبار، ناگزیر

۲۴- اعلام دادن: آگاه کردن

۲۶- به درستی چیزی اقرار کردن، باور داشتن، باور کردن

۲۸- آنچه در خاطر گذرد، پندار

۲۷- نپذیرفتن، نشناختن

۳۰- شاد شدن، شادی نمودن

۲۹- شاد شدن، شادمانی

۳۱- هم‌وزن کردن، سنجیدن دو چیز، مقایسه کردن

این اطلاع افتد برادری ما چنان باطل گردد که تلافی<sup>۱</sup> آن به مال و متاع<sup>۲</sup> در امکان نیاید که، ملك ما درشت خوی<sup>۳</sup> و خُزدِ اینگارش<sup>۴</sup> است، [بر گناه اندک عقوبت<sup>۵</sup> بسیار فرماید، چون گناه بزرگ باشد پوشیده نماند که چه رود].

برزویه گفت: قوی تر رکنی<sup>۶</sup> بنای<sup>۷</sup> مودت را کتمانِ اسرار است، و من در این کار محرمِ دیگر ندارم و اعتماد بر کرم<sup>۸</sup> عهد<sup>۹</sup> و حصافت<sup>۱۰</sup> تو مقصور<sup>۱۱</sup> داشته‌ام. و می‌توانم دانست که خطری بزرگ است، اما به مروّت و حریت<sup>۱۲</sup> آن لایق تر که مرا بدین آرزو برسانی، و اگر از آن جهت رنجی تحمل باید کرد سهل شمری، و آن را از مؤونات<sup>۱۳</sup> مروّت و مکرّمّت<sup>۱۴</sup> شناسی.

و تو را مقرّر<sup>۱۵</sup> است که، فاش<sup>۱۶</sup> گردانیدن این حدیث<sup>۱۷</sup> از جهت<sup>۱۸</sup> من ناممکن است، لکن تواز پیوستگان و یاران خویش می‌اندیشی، که اگر وقوف<sup>۱۹</sup> یابند تو را در خشمِ ملك افگنند. و غالب<sup>۲۰</sup> ظن<sup>۲۱</sup> آن است که، خبری بیرون نگنجد و شغلی نزیاید<sup>۲۲</sup>. هندو اهتزاز نمود<sup>۲۳</sup> و کتاب‌ها بدو داد. و برزویه روزگارِ دراز با هراس<sup>۲۴</sup> تمام در نیشتن

- |   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| ۱- جبران کردن، عوض دادن                           | ۲- آنچه که از آن سود برند             |
| ۳- بدخلق و تندخو                                  |                                       |
| ۴- خُزدِ اینگارش: باریک‌بین، سختگیر در امور جزئی  |                                       |
| ۵- شکنجه، عذاب                                    | ۶- جزء بزرگتر از هر چیز، عضو عمده     |
| ۷- بنیاد، اساس                                    | ۸- جوانمردی، بزرگواری                 |
| ۹- وفا کردن و عده، پیمان                          |                                       |
| ۱۰- خرد استوار داشتن، رأی نیکو داشتن، استواری عقل |                                       |
| ۱۱- کوتاه کردن، اختصار نمودن                      | ۱۲- آزادی، آزادگی، آزادمردی           |
| ۱۳- مصارف، خرج‌ها و رنج‌هایی که باید تحمل کرد     |                                       |
| ۱۴- جوانمردی، بزرگی                               | ۱۵- معلوم                             |
| ۱۶- آشکارا، ظاهر                                  | ۱۷- هرچه که از آن خبر دهند و نقل کنند |
| ۱۸- سوی، طرف                                      | ۱۹- آگاهی                             |
| ۲۰- قسمت اعظم، بخش زیاد                           | ۲۱- گمان، حدس                         |
| ۲۲- موجب گرفتاری نشود                             | ۲۳- شادمانی کرد                       |
| ۲۴- ترس، بیم                                      |                                       |

آن مشغول گردانید، و مال بسیار در آن وجه نفقه<sup>۱</sup> کرد. و از این کتاب و دیگر کتب هندوان  
نسخت<sup>۲</sup> گرفت، و معتمدی<sup>۳</sup> به نزدیک نوشزوان فرستاد، و از صورت حال<sup>۴</sup> بیابانها نید.  
نوشزوان شادمان گشت و خواست که زودتر به حضرت<sup>۵</sup> او رسد تا حوادث آیام، آن  
شادی را مُتَعَصَّ<sup>۶</sup> نگرداند، و برفور بدو نامه فرمود و مثال داد که: در آن مسارعت باید  
نمود، و قوی دل<sup>۷</sup> و فسیح امل<sup>۸</sup> روی باز نهاد، و آن کتب را عزیز داشت که، خاطر<sup>۹</sup> به  
وصول<sup>۱۰</sup> آن نگران است، و تدبیر<sup>۱۱</sup> بیرون آوردن آن بر قضیت<sup>۱۲</sup> عقل بیاید کرد، که  
خدائی عزوجل بندگان عاقل را دوست دارد، و عقل به تجارب و صبر و حزم<sup>۱۳</sup> جمال  
گیرد. و نامه را مهر کردند و به قاصد سپرد، و تأکید<sup>۱۴</sup> رفت که، از راههای شارع<sup>۱۵</sup>  
تحرز<sup>۱۶</sup> واجب بیند تا آن نامه به دست دشمنی نیفتد.

چندان که نامه به برزویه رسید، بر سبیل<sup>۱۷</sup> تعجیل<sup>۱۸</sup> بازگشت و به حضرت پیوست.  
کسری را خبر کردند، در حال<sup>۱۹</sup> او را پیش خواند. برزویه شرط<sup>۲۰</sup> خدمت و زمین بوس  
بجای آورد و پرسش<sup>۲۱</sup> و تقرب<sup>۲۲</sup> تمام یافت. و کسری را به مشاهدت اثر رنج<sup>۲۳</sup> که در  
بشرة<sup>۲۴</sup> برزویه بود رقتی<sup>۲۵</sup> هرچه تمام تر آورد و گفت: قوی دل باش ای بنده نیک و بدان

- ۱- آنچه اتفاق و بخشش کنند، آنچه صرف هزینه عیال و اولاد کنند
- ۲- نوشته‌ای که از روی کتاب یا نوشته‌ای دیگر تحریر کرده باشند؛ رونوشت
- ۳- اعتماد کرده شده، مورد اعتماد
- ۴- چگونگی اوضاع
- ۵- درگاه، پیشگاه، پایتخت
- ۶- کدر، تیره
- ۷- نیرومند، استوار
- ۸- امید، آرزو
- ۹- اندیشه، فکر، قلب، ذهن
- ۱۰- در امری اندیشیدن
- ۱۱- محکم کاری، دوراندیشی
- ۱۲- حکم، امر، واقعه
- ۱۳- استواری، پابرجایی، پایداری
- ۱۴- محکم کاری، دوراندیشی
- ۱۵- شاهراه، راه راست، راهی که مردم از آن عبور می‌کنند
- ۱۶- در پناه شدن، خویشتن داشتن
- ۱۷- راه، طریق
- ۱۸- شتاب کردن، عجله نمودن
- ۱۹- فوراً، همان‌دم، فی الحال
- ۲۰- لازمه (خدمت)، تعلق امری به امر دیگر، قرار، پیمان
- ۲۱- پرسش از سلامت حال، احوالپرسی، دلجویی، تفقد
- ۲۲- نزدیکی جستن
- ۲۳- زحمت، مشقت
- ۲۴- چهره، صورت
- ۲۵- مهربانی، شفقت، ترحم

که خدمت تو محلّ<sup>۱</sup> مَرْضَى<sup>۲</sup> یافته است و ثَمَرَت<sup>۳</sup> و مَحْمَدَتِ<sup>۴</sup> آن متوجّه شده، باز باید گشت و یک هفته آسایش داد، و آن گاه به درگاه حاضر آمد تا آنچه واجب باشد مثال دهیم.

چون روز هفتم بود<sup>۵</sup> بفرمود تا علما و اشراف<sup>۶</sup> حضرت<sup>۷</sup> را حاضر آوردند و برزویه را بخواند و اشارت<sup>۸</sup> کرد که، مضمون<sup>۹</sup> این کتاب را بر اَسْمَاعِ<sup>۱۰</sup> حاضران باید گذرانید. چون بخواند همگنان<sup>۱۱</sup> خیره ماندند و بر برزویه ثناها<sup>۱۲</sup> گفت، و ایزد را عزّاسمه<sup>۱۳</sup> بر تیسیر<sup>۱۴</sup> این غرض شکرها گزارد. و کسری بفرمود تا درهای خزاین بگشادند و برزویه را مثال داد مؤکّد به سوگند که بی احتراز<sup>۱۵</sup> در باید رفت، و چندان که مراد<sup>۱۶</sup> باشد از نقود<sup>۱۷</sup> و جواهر برداشت.

برزویه زمین بوسه کرد و گفت: حُسْنِ رَأَى و صدق<sup>۱۸</sup> عنایت<sup>۱۹</sup> پادشاه مرا از مال مستغنی گردانیده است، و کدام مال در این محلّ تواند بود که، از کمال بنده نوازی شاهان شاه گیتی مرا حاصل است؟ اما چون سوگند در میان است از جامه خانه خاصّ، برای تشریف<sup>۲۰</sup> و مباهات<sup>۲۱</sup>، یک تخت جامه از طراز<sup>۲۲</sup> خوزستان که بابت<sup>۲۳</sup> کسوت<sup>۲۴</sup> ملوک باشد بگیرم. و آن گاه بر زبان راند که: اگر من در این خدمت مشقّتی<sup>۲۵</sup> تحمّل کردم و در

- |  |   |
|--|---|
| ۱- قدر، منزلت  | ۲- آنچه مورد پسند و رضایت واقع شده، پسندیده |
| ۳- قدر، منزلت  | ۴- جمع: محامد؛ خصلت‌های نیک                 |
| ۵- امروز می‌گویم چون روز هفتم شد                           | ۶- ج- شریف؛ بزرگان، بلندپایگان، نجبا        |
| ۷- پیشگاه، درگاه، پایتخت                                   | ۸- دستور دادن، فرمان دادن                   |
| ۹- گرد آورده، جمع کرده شده، آنچه از کلام و عبارت مفهوم شود |   |
| ۱۰- جمع سَمع، گوش‌ها                                       | ۱۱- جمع همه؛ همکاران، همه، همگی             |
| ۱۲- مدح، ستایش؛ شکر، سپاس                                  | ۱۳- نامش گرامی باد                          |
| ۱۴- آسان کردن، سهل گردانیدن                                | ۱۵- پرهیز کردن، اجتناب: دوری جستن           |
| ۱۶- خواسته، مقصود، منظور                                   | ۱۷- ج- نقد؛ سکه فلزی، پول رایج              |
| ۱۸- اخلاص، درستی   | ۱۹- توجه، احسان، انعام                      |
| ۲۰- بزرگواری کردن  | ۲۱- بالیدن                                  |
| ۲۲- زینت، آرایش  | ۲۳- شایسته، سزاوار، درخور                   |
| ۲۴- پوشیدنی، جامه  | ۲۵- سختی، دشواری، رنج                       |



بیم و هراس روزگار گذاشت<sup>۱</sup>، به امید طلبِ رضا<sup>۲</sup> و فراغِ مَلِک بر من سهل و آسان می‌گذشت؛ و به دستِ بندگان سعی و جهدی<sup>۳</sup> به اخلاص باشد، و اِلَّا نَفَاذِ کار<sup>۴</sup> و ادراک<sup>۵</sup> مراد جز به سعادتِ دات و مساعدتِ<sup>۶</sup> بختِ مَلِک نتواند بود. و کدام خدمت در موازنه<sup>۷</sup> آن کرامات آید که در غیبت<sup>۸</sup>، اهلِ بیّت [بنده] را ارزانی فرموده است؟ و یک حاجتِ باقی است که در جنب<sup>۹</sup> عواطفِ ملکانه خطری<sup>۱۰</sup> ندارد، و اگر به قضا<sup>۱۱</sup> مقرون<sup>۱۲</sup> گردد عَزَ دنیا و آخرت به هم پیوندد، و ثواب و ثنا<sup>۱۳</sup> آیامِ میمونِ مَلِک را مُدْخَر<sup>۱۴</sup> شود. نوسروان گفت: اگر در مُلک مثلاً مشارکت<sup>۱۵</sup> توقع کنی<sup>۱۶</sup> مبذول است، حاجت<sup>۱۷</sup> بی‌محابا<sup>۱۸</sup> نباید خواست. برزویه گفت: اگر بیند رای مَلِک بُزْرَجْمِهْر را مثال دهد تا بابی مفرد<sup>۱۹</sup> در این کتاب به نامِ من بنده مشتمل<sup>۲۰</sup> بر صفت<sup>۲۱</sup> حالِ من بیردازد<sup>۲۲</sup>، و در آن کیفیتِ صناعت<sup>۲۳</sup> و نسب<sup>۲۴</sup> و مذهبِ من مُشْبَع<sup>۲۵</sup> مقرر<sup>۲۶</sup> گرداند، و آن‌گاه آن را به فرمانِ ملک موضعی<sup>۲۷</sup> تعیین افتد، تا آن شرف من بنده را بر روی روزگار باقی و مُخَلَّد<sup>۲۸</sup> شود، و صیتِ نیک‌بندگی من ملک را جاوید و مؤبَد<sup>۲۹</sup> گردد.

- |  |   |
|--|---|
| ۱- گذاشتم (به قرینه کردم)  | ۲- خشنودی، خوشدلی، صلاح                       |
| ۳- کوشیدن، رنج، کوشش   | ۴- نفاذِ کار، روان شدن کار، جاری شدن فرمان    |
| ۵- دریافتن، فهم کردن   | ۶- یاری، موافقت                               |
| ۷- هم‌وزن کردن، سنجیدن دو چیز، مقایسه کردن                                     |   |
| ۸- سخنی پشت کسی گفتن که او را ناخوشایند باشد                                   |   |
| ۹- سمت، کنار، ناحیه  | ۱۰- دشواری                                    |
| ۱۱- بجا آوردن، ادا کردن  | ۱۲- نزدیک، پیوسته                             |
| ۱۳- تعریف، تحسین، مدح، سپاس  | ۱۴- اندوخته شده، پسرانداز شده                 |
| ۱۵- شرکت کردن  | ۱۶- توقع کنی: چشم داشته باشی                  |
| ۱۷- احتیاج، نیاز، آرزو   | ۱۸- پروا، ملاحظه                              |
| ۱۹- جدا، مستقل   | ۲۰- حاوی، فراگیرنده، احاطه کننده [دربرگیرنده] |
| ۲۱- خصلت، خوی  | ۲۲- به انجام رساند                            |
| ۲۳- صنعت و هنری که در آن مهارت و تفکر لازم است در قبال حرفه که شغل مزدوران است |   |
| ۲۴- اصل، نژاد، خویشاوندی   | ۲۵- مفضل                                      |
| ۲۶- معلوم و آشکار  | ۲۷- جا، مکان، محل                             |
| ۲۸- جاویدان، همیشه ماننده  | ۲۹- ابدی شده، جاودانی                         |

کسری و حاضران شگفتی<sup>۱</sup> عظیم<sup>۲</sup> نمودند و به همت بلند و عقل کامل برزویه واثق<sup>۳</sup> گشتند، و اتفاق کردند<sup>۴</sup> که او را اهلیت<sup>۵</sup> آن منزلت<sup>۶</sup> هست. برزجمهر را حاضر آوردند، و او را مثال داد که: صدق<sup>۷</sup> مناصحت<sup>۸</sup> و فرط<sup>۹</sup> اخلاص<sup>۱۰</sup> برزویه دانسته‌ای، و خطر<sup>۱۱</sup> بزرگ که به فرمان ما ارتکاب<sup>۱۲</sup> کرد شناخته، و می‌خواستیم که ثمرات<sup>۱۳</sup> آن دنیاوی هر چه مهنت<sup>۱۴</sup>تر<sup>۱۴</sup> بیاید و از خزاین<sup>۱۵</sup> ما نصیبی<sup>۱۶</sup> گیرد، البتّه بدان التفات نمود، و التماس<sup>۱۷</sup> او بر این مقصور<sup>۱۸</sup> است که، در این کتاب به نام او بابی مفرد وضع کرده آید، چنان که تمامی احوال او از روز ولادت تا این ساعت که عزّ مشافهه<sup>۱۹</sup> ما یافته است در آن بیاید. و ما بدین اجابت<sup>۲۰</sup> فرمودیم و مثال می‌دهیم که، آن را در اصل کتاب مرتب کرده شود، و چون پرداخته<sup>۲۱</sup> گشت اعلام<sup>۲۲</sup> باید داد تا مجمعی<sup>۲۳</sup> سازند و آن را بر ملا<sup>۲۴</sup> بخوانند، و اجتهاد<sup>۲۵</sup> تو در کارها و رای<sup>۲۶</sup> آنچه در امکان<sup>۲۷</sup> اهل روزگار آید علما و اشراف مملکت را نیز معلوم گردد.

چون کسری این مثال را بر این اشباع<sup>۲۸</sup> بداد، برزویه سجده شکر گزارد و دعا‌های خوب گفت. و برزجمهر آن باب بر آن ترتیب که مثال یافته بود پرداخت<sup>۲۹</sup>، و آن را به انواع

- |  |                                   |
|--|-----------------------------------|
| ۱- تعجب، حیرت‌انگیزی                     | ۲- زیاد                           |
| ۳- معتمد، مطمئن                          | ۴- موافقت کردند                   |
| ۵- شایستگی                               | ۶- مقام، مرتبه                    |
| ۷- راستی و درستی                         | ۸- اندرز دادن، خیرخواهی           |
| ۹- بسیاری، فراوانی، غلبه                 | ۱۰- عقیده پاک و خلوص نیت داشتن    |
| ۱۱- دشواری، بیم تلف شدن                  | ۱۲- انجام دادن، شروع به کاری کردن |
| ۱۳- ج- ثمره؛ نتیجه‌ها، سودها             | ۱۴- گوارا، دور از رنج و زحمت      |
| ۱۵- ج- خزانه؛ گنجینه‌ها                  | ۱۶- بهره                          |
| ۱۷- خواستن، درخواست، خواهشمند            | ۱۸- کوتاه کردن، اختصار نمودن      |
| ۱۹- گفتگو کردن با یکدیگر، روبرو سخن گفتن | ۲۰- جواب دادن، پذیرفتن، قبول کردن |
| ۲۱- حاضر، آماده                          | ۲۲- آگاه کردن، آگاهانیدن          |
| ۲۳- محل و جایگاه جمع شدن                 | ۲۴- مقابل خلاه؛ آشکارا            |
| ۲۵- کوشش، سعی                            | ۲۶- عقب، پس، سوای، پشت            |
| ۲۷- دست‌یابی                             | ۲۸- سیرگردانیدن، پُر و بسیار      |
| ۲۹- تمام کرد، به انتها رسانید            |                                   |

تکلف<sup>۱</sup> بیاراست<sup>۲</sup>، و ملک را خبر کرد. و آن روز بارعام بود، و بزرجمهر به حضور بزرزویه و تمامی اهل مملکت این باب را بخواند، و ملک و جملگی<sup>۳</sup> حاضران آن را پسندیده داشتند، و در تحسین<sup>۴</sup> سخن بزرجمهر مبالغت نمودند، و ملک او را صلت<sup>۵</sup> گران<sup>۶</sup> فرمود از نقود و جواهر و کسوت‌های<sup>۷</sup> خاص، و بزرجمهر جز جامه هیچ چیز قبول نکرد. و بزرزویه دست و پای نوشروان ببوسید و گفت: ایزد تعالی همیشه ملک را دوستکام دارد، و عز دنیا به آخرت مقرون و موصول<sup>۸</sup> گرداناد، اثر<sup>۹</sup> اصطناع<sup>۱۰</sup> پادشاه بدین کرامت<sup>۱۱</sup> هر چه شایع تر<sup>۱۲</sup> شد، و من بنده بدان سرور و سرخ روی گشتم، و خوانندگان این کتاب را از آن فواید باشد که، سبب نقل<sup>۱۳</sup> آن بشناسند، و بدانند که طاعت ملوک و خدمت پادشاهان فاضل ترین<sup>۱۴</sup> اعمال<sup>۱۵</sup> است، و شریف آن کس تواند بود که خسروان<sup>۱۶</sup> روزگار او را مشرف<sup>۱۷</sup> گردانند، و در دولت و نوبت<sup>۱۸</sup> خویش پیدا آرند.

و کتاب کلیله و دمنه پانزده باب<sup>۱۹</sup> است، از آن اصل<sup>۲۰</sup> کتاب که هندوان کرده اند باب

است:

باب ۱- الأسد و الثور	باب ۶- السّنور و الجُرذ
باب ۲- الفحص عن امر دمنه	باب ۷- الاسد و ابن آوى
باب ۳- الحمامة المطوقة	باب ۸- القرد و السلخفاة
باب ۴- اليوم والغریبان	باب ۹- الأسوار و اللبوة

- ۱- رنج بر خود نهادن، کاری به مشقت انجام دادن
- ۲- نظم و ترتیب دادن، آماده و مهیا نمودن
- ۳- همگی، همه
- ۴- آفرین گفتن، تعریف
- ۵- بخشش، جایزه
- ۶- بزرگ، انبوه
- ۷- پوشیدنی، جامه
- ۸- وصل، پیوند شده
- ۹- نشان و علامت باقی مانده از هر چیز
- ۱۰- کسی را پروردن و او را به خود نزدیک کردن و بدو نیکی نمودن
- ۱۱- بزرگی ورزیدن، جوانمردی
- ۱۲- فاش، آشکار، رایج
- ۱۳- روایت، بیان کردن
- ۱۴- نیکو، ارجمند، پسندیده
- ۱۵- کارها، کردارها
- ۱۶- پادشاه بزرگ، سلطان عظیم الشان
- ۱۷- شرف داده شده، سرافراز
- ۱۸- وقت، هنگام؛ دولت، اقبال
- ۱۹- فصل، قسم
- ۲۰- ریشه، بنیاد

- باب ۵- الملک و الطَّائِرِ فَنَزَّةٌ      باب ۱۰- النَّاسِکِ وَ الضَّیْفِ  
و آنچه از جهت<sup>۱</sup> یارسیان بدان الحاق<sup>۲</sup> افتاده است بر پنج باب است:  
باب ۱- برزویه الطیب      باب ۳- البیلار و البراهمة  
باب ۲- النَّاسِکِ وَ ابْنِ عَزْسِ      باب ۴- السَّائِحِ وَ الضَّائِعِ  
باب ۵- ابْنِ الْمَلِکِ وَ اصْحَابِهِ